احوال و آثار

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی

و

خلاصة العارفین

تصحیح و تحشیه و کوشش

بانو دکتر شمیم محمود زیدی

از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۱۳۵۳ هجری شمسی
۱۳۹۴ هجری قمری
۱۹۷۴ میلادی

574

Marfat.com

احوال و آثار

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی رحمة الله علیه

و

خلاصة العارفین

به تصحیح و تحشیه و کوشش

بانو دکتر شمیم محمود زیدی

از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۱۳۵۳ هجری شمسی

۱۳۹۴ هجری قمری

۱۹۷۴ میلادی

Marfat.com

به مناسبت صدمین سال تولد علامہ اقبالؒ به حساب هجری قمری

۱۲۹۴ ——— ۱۳۹۴

تقریم

به روانِ تابناک فارسی گوی اندیشمند فیلسوف بزرگوار

حکیم الاُمّت شاعرِ مشرق

علّامه دکتر محمّد اقبال

رحمة الله علیه

که به حق پیشوای فارسی گویان معاصر پاکستان است

عصرِ حاضر خاصهٔ اقبال گشت

واحدی کز صد هزاران برگذشت

(ملک الشعراء بهار)

Marfat.com

سخن مدیر

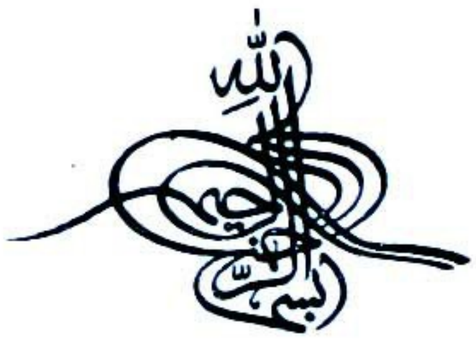

به نام خدای بخشایندهٔ مهربان

فکر تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با ارادهٔ دانش پرور و فرهنگ گستر اعلیحضرت شاهنشاه آریا مهر ایران و حضرت رئیس جمهور پاکستان به صورت اعلامیهٔ مشترک ۱۳ آبان ۱۳۴۸ هجری شمسی برابر ٤ نوامبر ۱۹۶۹ میلادی پدیدار گردید و تهیه و تنظیم و اجرای طرح آن به وزارت فرهنگ و هنر ایران و وزارت آموزش و تحقیقات علمی پاکستان سپرده شد. حُسن نیّت و حس تعاون مسئولان دو وزارتخانه طی مذاکرات به اندازه‌یی بود که با مشخّص گردیدن حدود طرح، مقدمات اجرای برنامه نیز فراهم شد و هستهٔ مرکز به صُورت ادارهٔ مرکزی در راولپندی به وجُود آمد و آغاز به کارکرد و در تاریخ یکم آبان ۱۳۵۰ برابر ۲۳ اکتوبر ۱۹۷۱ موافقتنامهٔ مربوط با پیوست اساسنامه درمیان دو دولت ایران و پاکستان امضاء شد و مرکز تحقّق یافت.

موافقتنامه چنین شروع می شود :

«به منظور تشیید و ادامهٔ همکاری فرهنگی و آموزشی و زبانی بین ایران و پاکستان و برای رسیدن به حد اعلای تفاهم بین دو کشور از طریق تعاون صادقانه و همبستگی دوستانه در این زمینه‌ها، دولت شاهنشاهی ایران و دولت جمهوری اسلامی پاکستان تصمیم گرفته اند که این موافقتنامه را برای همکاری در زمینه‌های فرهنگی و آموزشی منعقد سازند.»

Marfat.com

و هدف تأسیس مرکز در آغاز اساسنامه این گونه آمدهٔ است :

"پاکستان افتخار دارد که دارای یک میراث فرهنگی است که در طی قرون از زبان و ادب و هُنر فارسی مایه گرفته است . اینک به منظور حفظ و توسعه و نشر و ترویج این میراث فرهنگی، مؤسسه یی به نام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با اشتراک مساعی وزارت فرهنگ و هُنر دولت شاهنشاهی و وزارت آموزش و تحقیقات علمی پاکستان به مدّت نامحدودی در کشور پاکستان تأسیس می شود."

برای رسیدن به این هدف ، یکی از گامها مطالعهٔ زندگانی پیشاهنگان بزرگ است که فرهنگ اسلامی را با زبان فارسی گسترشی بیکران و فروغی جاویدان دادند . گام دیگر تحقیق بر گفته ها و نوشته های اینان است و نیز گامی دیگر تصحیح و طبع متونِ کهن است . اینک این سه گام در یک زمان برداشته شده است و محقّق نو خاسته بانو دکتر شمیم محمود زیدی شرح احوال و آثار راد مرد ملتان و تصحیح ملفوظات آن بزرگوار را به صُورت کتابی در آورده است . امیدواریم که این پیشکش ناچیز روشنگر گوشه یی از جهان پهناور و غنی فرهنگ پاکستان باشد و وحدت و یگانگی میراث فرهنگی ایران و پاکستان را بیش از پیش آشکار گرداند .

راولپندی (پاکستان) ، ۱ آذر ماه ۱۳۵۱ هجری شمسی

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

علی اکبر جعفری

Marfat.com

احوال و آثار

شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی رح

و

خلاصة العارفین

به تصحیح و تحشیه و کوشش

دکتر شمیم محمود زیدی

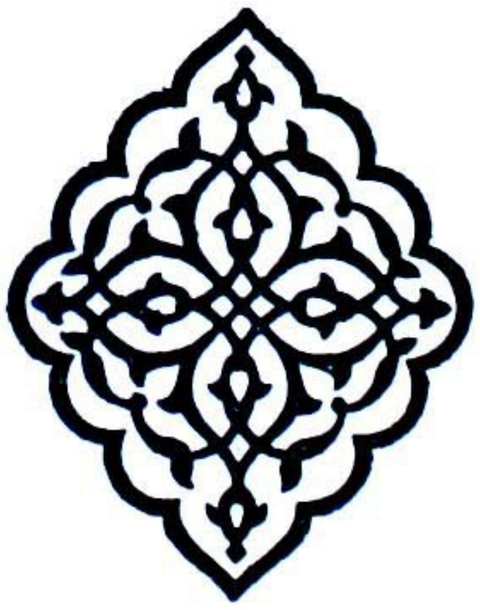

از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
راولپندی - پاکستان

۱۳۹٤ هجری قمری
۱۳۵۳ هجری شمسی
۱۹۷٤ میلادی

Marfat.com

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

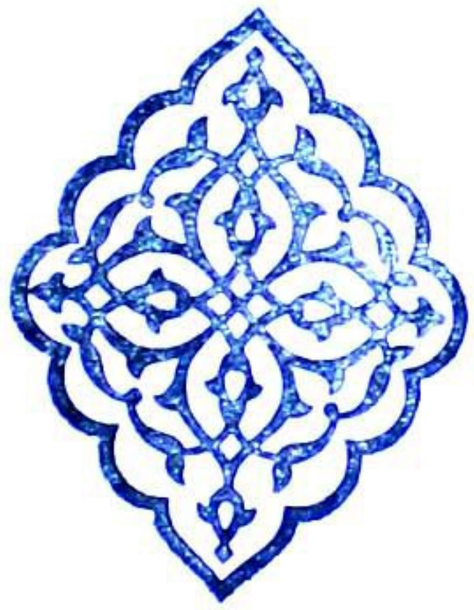

شمارهٔ ۲

گنجینهٔ تصوف و عرفان

شمارهٔ ۱

Marfat.com

مختصات این کتاب

نام کتاب : احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی و خلاصة العارفین .

مؤلف : دکتر شمیم محمود زیدی .

سخن مدیر : دکتر علی اکبر جعفری ، مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپندی ، تلفن : ۶۸۴۵۱ .

چاپ متن : میرزا محمد صادق ، ریپن پریس (چاپخانهٔ ریپن) ، بل رود ، لاهور ، تلفن : ۵۲۴۵۱ .

چاپ آغاز و انجام و تصاویر : غلام علی پبلشرز ، ۱۰ هسپتال رود ، لاهور ، تلفن : ۵۸۷۵۷

ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپندی ، تلفن : ۶۸۴۴۹ .

تعداد : ۱۰۰۰ مجلد .

قطع : ۲۴ × ۱۷ سانتیمتر .

کاغذ : ۷۰ گرمی سفید ، ساخت پیکیجز لیمیتد ، لاهور (پاکستان) .

ماشین نویس : عبدالرشید بن عبداللطیف کارمند مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

خوشنویس : مولانا سید انور حسین نفیس رقم ، لاهور

مدت چاپ : ۱۰ ماه (از اسفند ماه ۱۳۵۲ تا آذر ماه ۱۳۵۳ خورشیدی) .

صحافی و تجلید : غلام علی پبلشرز ، ۱۰ هسپتال رود ، لاهور ، تلفن : ۵۸۷۵۷

تاریخ چاپ و نشر : ۱۳۵۳ هجری خورشیدی (۱۳۹۴ هجری قمری ، ۱۹۷۴ میلادی) .

محل انتشار : کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپندی ، تلفن : ۶۸۴۴۹ .

بها : ۳۲ روپیهٔ پاکستان .

حق چاپ برای مؤلف و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان محفوظ است

Marfat.com

Marfat.com

به نام خدای بخشایندهٔ مهربان

پیش گفتار :

شرح حال مربوط به هرکسی که باشد بجای خود جالب و دل انگیز است. بویژه اینکه احوال مربوط به بزرگانی باشد که مظهر مهر و محبت و نمونه کامل تسلیم و رضا هستند و همچون افرادی در هر زمان و در هرگوشهٔ جهان از جنبه های روحانی و علمی و صفات عالی مردانگی مثل شجاعت و جوانمردی و مروت و سخا و صفا و تقوی و گذشت و دیگر خصایص بارز انسانی برخوردار بوده اند و مرتباً در کار تبلیغ و ترویج دین اسلام مشغول بوده اند. شبه قارهٔ پاکستان و هند در ترویج و شیوع دین اسلام سهمی بسزا دارد و بزرگانی مثل معین الدین چشتی ، ابوالحسن هجویری ، قطب الدین بختیار کاکی ، بهاء الدین زکریا ملتانی و جلال الدین تبریزی از این دیار می باشند که در نقاط مختلف شبه قاره به کار تبلیغ خود مشغول بوده اند.

هنگامیکه سلاطین دهلی جهت تسخیر و توسعهٔ مملکت از جایی به جایی دیگر مشغول به لشکرکشی بودند ، این بوریا نشینان خانقاه و سلاطین روحانی مشغول تسخیر قلب های مردم و توسعهٔ دین اسلام بودند و بتدریج در شبه قاره دو نوع حکومت بوجود آمد : یکی فرمانروایان صاحب شمشیر و دیگری فرمانروایان دینی. زندگانی این روحانیون در فقر و فاقه و خرقه پوشیدن و در انزوا زیستن می گذشت و پادشاهان وقت بر در آنها دریوزگی می کردند و می توان گفت این حکومت دومین بود که عظمت حقیقی و ابدی و شکوه و جلال لازوال را در شبه قاره بنیاد نهاد. باید شرح حال و تعلیمات آنها جزء مهمی از تاریخ هند در عهد اسلام بشمار آید.

بنا بر این بنده نیز باکسب اجازه از حضور استادان ارجمند دانشگاه تهران بنوشتن همچون کتابیکه مشتمل بر احوال و آثار بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی میباشد ،

Marfat.com

پرداختم و ضمناً تصحیح «خلاصة العارفین» را بر عهده گرفتم و باوجود مشکلات و دشواری های گوناگون مدت دو سال در جستجوی و تکاپوی احوال زندگانی این عارف کامل و آثار گرانمایهٔ او به مطالعه گذرانیده‌ام. آنانکه در این راه پیش رفته اند بخوبی می دانند که از تاریخ حیات و شرح احوال بیشتر شعرا و نویسندگان و دانشمندان و عارفان گاهی جزئامی در متون کتب و خلال اوراق تاریخ چیز دیگری بدست نمی آید و عمده مدارک و اسناد تاریخی معتبر تنها بذکر چند سطر قناعت شده است که بعضی ها پر از اغلاط و خلف از سلف خود بدون کمترین توجه به صحت و سقم مطالب و تاریخ عیناً نقل کرده و به هیچوجه سررشتهٔ تازه بدست محقق نداده است و بنا بر این برای محققین احیای آثار ناشناخته کاری مشکل و بغرنج می گردد.

در شبه قارهٔ پاکستان و هند چهار سلسله معروفیت و شهرت چشمگیری دارند و عبارتند از سلسلهٔ قادریه که منسوب به حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی است، وسلسلهٔ نقشبندیه که منسوب به شیخ بهاء الدین نقشبند است، و سلسلهٔ چشتیه که منسوب به خواجه معین الدین چشتی است و سلسلهٔ سهروردیه که مؤسس اعلای آن شیخ الشایخ شهاب الدین سهروردی صاحب «عوارف المعارف» و مؤسس آن در شبه قاره شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی است، درکه به تاریخ اجتماعی مسلمانان شبه قارهٔ پاکستان و هند وارد باشد می داند که آنچه تاریک ترین گوشه های شبه قاره را با نور اسلام و ایمان منور کرده و پرده های ظلمت را زدوده مساعی و کوشش های پیروان سلسلهٔ سهروردیه بوده اند. در قرن هفتم هجری و اوایل قرن سیزدهم میلادی شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی از شیخ شهاب الدین سهروردی خرقه خلافت گرفته به شبه قاره آمد و بنا به دستور مرشد خود ملتان را برای کارهای تبلیغی خود برگزید، درمدت خیلی کم مردم ناحیهٔ پاکستان فعلی به کوشش های شیخ حلقه بگوش اسلام شدند و امروزه هم در زوایای سند و پنجاب و گجرات و بنگال و کشمیر و مقابر آن ستارگان که از خورشید شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی منور شده اند به ترویج دین اسلام کوشیده اند و مرجع خاص و عام هستند.

شخصی که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفت، شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی از سرآمدان مکتب روحانی اسلام است، او مرشد شیخ فخر الدین عراقی شاعر شهیر قرن هفتم و امیر حسینی عارف نهریر هروی است. نگارنده از هنگامیکه مصمم بانجام چنین کاری شد تا امروز همواره تفحص و تحقیق جدی را وجههٔ همت قرار داد و این امر را با شوق

Marfat.com

تمام تعقیب کرد و در انجام این کار از انواع وسایل و تدابیر لازم استفاده نمود تا این که رساله حاضر شکل یافت و به جهت این امر و ادای وظیفه بسیاری کتب موجود اعم از خطی و چاپی چه در ایران و چه در خارج از ایران مطالعه و بررسی و در پرتو همین تفحصات بود که توانست به آرزوی دیرینه خود جامه عمل پوشانیده رساله حاضر را عرضه بدارد.

هر چند در این مقدمه قصد و مجال آن نیست که سخن به تفصیل رود و بحث به درازا کشیده شود، ولی در عین حال ناگزیر از عنوان بعضی مطالب میباشد تا رساله حاضر را از هر حیث معرفی نماید. از اینرو سخن خود را به چند عنوان خلاصه می کنیم:

رساله حاضر شامل پنج باب و یک مقدمه است. در مقدمه دربارهٔ اوضاع سیاسی و اجتماعی و علمی و ادبی و مذهبی ملتان که جای تولد و مرکز تبلیغ و ارشاد شیخ بهاء الدین زکریا بوده سخن رفته است و ضمناً مسلک شیخ را که مسلک سهروردیه بوده مورد بررسی قرار داده است.

باب اول شامل دو فصل است: فصل اول دربارهٔ احوال زندگانی شیخ و فصل دوم شامل شرح حال اعقاب و احفاد شیخ می باشد.

باب دوم هم شامل دو فصل است: در فصل اول دربارهٔ مرشد روحانی شیخ شهاب الدین سهروردی و از خدمت عرفانی و ادبی او سخن رفته است و فصل دوم شرح حال مریدان شیخ را شامل میشود.

باب سوم به بررسی روابط و نفوذ شیخ نزد معاصرانش اختصاص داده شده و باز به دو فصل منقسم می شود و در فصل اول از امرای معاصر شیخ و در فصل دوم دربارهٔ مشایخ معاصر شیخ بحث رفته است.

باب چهارم شامل بحثی راجع به ارزیابی ادبی و عرفانی آثار شیخ می باشد و در این باب متن کتابی را نقل کرده‌ام که خوشبختانه به نسخه منفرد او دسترسی پیدا کردم. این کتاب تحت عنوان «رساله بهاالدین زکریا» بیان شده است.

باب پنجم که بخش دوم این رساله می باشد دربارهٔ تصحیح و تحشیهٔ «خلاصة العارفین» میباشد، این باب به سه فصل منقسم شده: فصل اول آن دارای مقدمه‌یی است که در آن از ارزیابی و نقد مطالب کتاب سخن رفته است، فصل دوم متن تصحیح شده

Marfat.com

خلاصة العارفین را شامل می شود که نگارنده با مقایسه و تطبیق هفت نسخه‌یی که بدست آورده‌ام تصحیح نموده‌ام. نگارنده درکار تصحیح کمال دقت را ملحوظ داشته است و نسخهٔ اصلی را با نسخ دیگر مقایسه نموده لغت صحیح را انتخاب نموده‌ام و از طرف خود هیچ کلمه‌یی به آن اضافه ننموده و هیچ تصرفی در این مورد روا نداشته‌ام جایی‌که کلمه‌یی از متن افتاده در پرانتز ضبط کرده‌ام. فصل سوم این باب شامل تعلیقات مختصر بر پاره‌یی از مطالب کتاب است. برای آیات و احادیث و اسهای اشخاص و اماکن و نوادر لغات و کلمات مشایخ و امثال و اشعار هر یک فهرستی جداگانه ترتیب دادم تا کار خواننده را آسانتر کند.

در خاتمه برای حسن ختام خود را موظف می دانم که از استادان گرانمایه دانشگاه تهران جناب آقای دکتر حسن مینوچهر و جناب آقای دکتر ماهیار نوابی و جناب آقای دکتر سید ضیاء الدین سجادی و جناب آقای دکتر شاه حسینی که باوجود گرفتاریهای گوناگون از راهنمایی و معاونت گرانمایهٔ خود نسبت به من دریغ نکردند صمیمانه سپاسگزاری می نمایم ضمناً از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که در چاپ این کتاب لطف و مهربانی نسبت به بنده مبذول داشته اند بی نهایت سپاسگزارم.

شمیم محمود زیدی

کراچی (پاکستان)
۱ آذر ۱۳۵۳ هجری شمسی
۱۵ شوال ۱۳۹٤ هجری قمری
۲۲ نوامبر ۱۹۷٤ میلادی

Marfat.com

مختصری راجع به ملتان

و

بررسی فرقهٔ سهروردیه

گرچه بیاری ای نسیم سحر　　خبر من به مولتان برسان
ورچه در خورد نیست خدمت من　　به بزرگان خرده دان برسان
بزبانی که بیدلان گویند　　سخن من بدان زبان برسان
خبر از حال من بدان دیده　　صبح گاهی بگلستان برسان
بجناب بزرگ قدوهٔ دین　　بندگی های بیکران برسان

Marfat.com

Marfat.com

بسم الله الرحمن الرحیم

«ملتان ما به جنت اعلیٰ برابر است
آهسته پابنه که ملک سجده می کند»

وضع جغرافیائی و تاریخی ملتان[1] :

ملتان شهری قدیمی است و در پاکستان غربی در استان پنجاب واقع شده است. این شهر بر تپهٔ بلندی قرار گرفته و گرد آن یک حصار محکم قرار دارد و برای داخل شدن به این شهر چهار دروازه بزرگ وجود دارد. در شرق آن به «دولت دروازه» و در جنوب شرق به «دهلی دروازه» و در جنوبی به «حرم دروازه» و «پاک دروازه» و در شمالی به «لاهوری دروازه» معروف است.

ملتان از زمان قدیم با شهرت و محبوبیت زیادی برخوردار بوده است و مسقط الرأس بسیاری از پادشاهان هند از قبیل محمد تغلق ، بنیانگذار سلسلهٔ تغلق در هند و بهلول لودهی و نخستین پادشاه خاندان درانی احمد شاه ابدالی بوده. ولی برخلاف این همه ملتان بیشتر شهرت و محبوبیت خود را مدیون وجود بزرگان دین و سالکان راه حق و یقین مثل شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی متوفی ۶۶۶ھ و شمش الدین سبزواری معروف به شمس تبریزی متوفی ۱۲۷۶ و شیخ صدر الدین عارف و شیخ رکن الدین عالم است.

۱- تاریخ ضلع ملتان ، موقع ملتان ، سر زمین ملتان .
Gazetteer of the Multan District.

Marfat.com

از این شهر معروف در مآخذ یونانی و عربی و هندی ذکر رفته است. کشف وجه تسمیهٔ «ملتان» کار مشکلی است. سیاح معروف چینی ، هیون سانگ که در ٦٤١م از راه سند به ملتان آمد در سفر نامهٔ خود از این شهر به اسم «ملّی استهان پوره» ذکر میکند.

آنطور که از مآخذ یونانی برمی آید گمان غالب براینست که این همان شهری می باشد که اسکندر کبیرهم در ٣٢٥ قبل از مسیح از آنجا گذشته است درآن مآخذ ضبط شده که اسکندر در این ناحیه با قوم «ملی» یا «ملوئی» مصاف داد ، از اینرو بعید نیست که اسم قدیمی ملتان همان «ملی استهان» بوده باشد.

البیرونی ، مورخ معروف قرن یازدهم بااستفاده از کتاب یک مصنف کشمیری نوشته که اسم این شهر «ملتانه» بود.

شهر ملتان Multan از مشرق به ساهیوال Sahiwal از شمال به جهنگ Jhang ، از مغرب به مظفرگر Muzzaffar Garh و از جنوب به بهاولپور Bahawal Pur محدود می شود. این شهر بطورطبیعی به سه قسمت بزرگ منقسم شده است. نواحی نزدیک رودخانه را «پتهار» و به نواحی بایر «دراده» و نواحی میان آن دورا «اتار» می گویند.

ملتان دارای سه رودخانهٔ بزرگ و مهم است. رود خانهٔ ستلج Sutlaj آنرا از بهاولپور جدا می کند. رود خانهٔ چناب Chenab در مشرق آن وجود دارد و سومی رود خانهٔ راوی Ravi است که اغلب بطور طبیعی مسیر عوض می کرده است.

هوای شهر ملتان چندان بد نیست درحالیکه گرما و گرد و غبار آنجا شهرت جهانی پیدا کرده تا آنجا که شاعری بذله گو گفته :

چهار چیز است تحفهٔ ملتان گرد و گرما گدا و گورستان

وضع سیاسی ملتان[1] :

ملتان دارای تاریخ بسیار قدیم و دامنه داری است. آنطور که معلوم می شود اسکندر کبیر در ٣٢٦—٣٢٥ ازین ناحیه گذشته و ملتان را تسخیر نموده یک سردار یونانی باسم فیلقوس را در ناحیه ای که رودخانهٔ چناب با رود خانهٔ سند Sind متصل می شود

١- تاریخ هند و پاکستان ، طبقات ناصری.
The Cambridge History of India, Vol. : III.

Marfat.com

بسمت حاکم منصوب کرد.

در مآخذ عربی هم از ملتان بعنوان پایتخت ایالت سند ذکر رفته است. عربها در قرن هشتم و نهم ملتان را سه دفعه مورد حمله قرار دادند و از ۸۷۹ تا ۹۸۰م یعنی تا صد سال این شهر زیر سلطهٔ عربها ماند.

در ۶۳۱ میلادی برهمنی به اسم چهچه Chajh بر ملتان حکومت می کرد بعد از مرگ او برادرش در ۶۷۱م بر تخت نشست و بعد از او پسرش راجه داهر بر تخت سلطنت جلوس کرد. محمد بن قاسم در ۷۱۳م باهمین راجه در کناره رود خانهٔ بیاس Bias مصاف داد و اقتدار خانوادهٔ چهچه را با شکست دادن داهر از بین برد و آنوقت همه کارهای سلطنتی را طبق میل خود رو براه کرد. محمد بن قاسم درین ناحیه یک مسجد جمعهٔ بزرگ و باشکوه بنا نمود و عکرمة بن ریحان شامی را به سمت حاکم ملتان منصوب کرد.

المنصور ۷۵۴—۷۷۵ه دومین خلیفهٔ عباسی هشام را برای فتح ملتان به سند فرستاد و او هم ملتان را تسخیر کرد.

در قرن نهم وقتی خلافت بغداد رو بزوال نهاد در ۸۷۱ه دو نفر از سرداران عرب ایالت ملتان و منصوره را بصورت حکومتهای مستقلی در آوردند و به فرمانروائی خلفای عباسی در این ناحیه خاتمه دادند.

وقتی در عراق و مصر برای سرکوبی قرمطیان نهضتی بوجود آمد آنها از راه سند به هند آمده بر ملتان مسلط شدند. بدینگونه ملتان بعد از عربها به دست قرمطیان افتاد.

در زمان پادشاهان سامانی افغانی ها بین کابل و ملتان یک حد فاصل بوجود آورده بودند و همیشه از این راه به سند حمله ور می شدند. وقتی الپتگین در غزنی بر تخت نشست سردار او سبکتگین چند دفعه ملتان را مورد حمله قرار داد.

پسر سبکتگین، محمود غزنوی در ۱۰۱۱ه ملتان را تسخیر کرد ولی نتوانست قرمطیان را بکلی از بین ببرد. بعد از انقراض سلطنت غزنوی مؤسس خاندان غوری، معزالدین محمد بن سام غوری در ۱۱۷۵م به هند حمله ور شد و ملتان را تسخیر نموده قرمطیان را بکلی از پا در آورد و برای جلوگیری از شورش مجدد آنها فرمانروای سختگیری را بر ملتان گماشت.

در ۱۲۰۵م محمد غوری از علاء الدین محمد خوارزمشاه شکست خورد و یاغیان

Marfat.com

حاکم ملتان را شکست داده تا لاهور رسیدند و وسایل ارتباطی بین غزنی را قطع نموده از پر داختن مالیات خودداری ورزیدند.

محمد غوری ، ناصرالدین قباچه را به فرمانروائی ملتان منصوب کرد ، در زمان قطب‌الدین ایبک او قلمرو خود را تا لاهور وسعت داد. بعد از مرگ ایبک قباچه اعلام کرد که او مستقلاً حاکم ملتان است و در نتیجه آن از بجا آوردن احکام و دستورات شمس‌الدین التتمش سلطان دهلی سرپیچی کرد. التتمش برای سرکوبی او یکی از سرداران خود را که ناصرالدین ایتم نام داشت از لاهور به ملتان فرستاد. ناصر الدین ایتم ملتان را محاصره نمود و عرصه را بر قباچه تنگ کرد. ناچار قباچه از ملتان به بهکر Bukkur رفت و آنجا با افواج التتمش مواجه شد ولی شکست خورد و پا بفرار گذاشت. قباچه می خواست بوسیلهٔ قایق از رودخانهٔ سند عبور بکند که قایق او غرق شد.

بعد از التتمش غیاث الدین بلبن پسر ارشد خود محمد خان معروف به خان شهید را به فرمانروائی ملتان منصوب کرد. در زمان او ملتان گهواره علم و ادب شده بود.

در زمان محمد بن تغلق در ۷۲۸ ، کشلو خان حاکم ایالت سند علیه او قیام کرد. محمد از دولت آباد Daulat Abad برای دفع این فتنه راه افتاد وکشلو خان در نواحی شرقی ملتان در میدان ابوهر Abuhur با او مقابل شد ولی کشته شد. محمد بن تغلق ملتان را تسخیر نمود و برای یاغیان و هوا خواهان کشلو خان مجازات سختی تدارک دید. در شهر بازار کشت وکشتار گرم بود ولی بوسیله شفاعت رکن الدین عالم آتش خشم او فرونشست.

وضع اجتماعی و ادبی و فرهنگی ملتان[1] :

فاتحین عرب که به شبه قارهٔ پاکستان و هند حمله ور شده بودند نتوانستند اسلام را بالا تر از وادی سند ببرند. اگرچه ریشهٔ این دین تازه در قلب مردم این ناحیه جاگرفته بود و اسلام بر بت پرستی غلبه یافته بود ولی از زمان غزنویان به بعد اسلام بوسیلهٔ عارفان و صوفیان و بزرگان دین به نقاط دور در هند رسید.

در قرون متمادی ملتان انقلابات و تحول زیادی را تحمل کرده بود. بساط غزنوی برچیده شد و قرمطیان سفرهٔ خود را پهن کردند ، محمد غوری آنهارا از بین برد و بالاخره سلطهٔ سلاطین مملوک دهلی ملتان را یکی بعد از دیگری تسخیر نمودند. در زمان ناصرالدین

۱- پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۱۹۳ . تذکرهٔ اولیای هند ، ص ۱۳۶ . اولیای ملتان ، مقدمه.

Marfat.com

قباچه بین او و التتمش سلطان دهلی جنگ خونینی رخ داد و خلاصه همیشه بین حکام دهلی و حکام ملتان اختلافاتی بروز می‌کرد. در نتیجهٔ این جنگ و جدال و کشت وکشتار های بیشمار مردم این ناحیه بکلی روحیه شان را باخته بودند.

در همین زمان بود که شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی مانند یک فرشتهٔ آسمانی به داد آنهارسید و دردهای آنهارا بادوای روحانی درمان کرد و مردمانی راکه از دست این همه تباهی وفساد و ویرانی و خرابی به ستوه آمده بودند به مذهب فراخواند. او بموقع کار تبلیغ و اشاعهٔ دین را شروع کرد تاکشتزار سوختهٔ امید شان از نو به شادابی گرایید. شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی در عوام نفوذ زیادی داشت و حتی پادشاهان هم به او ارادت داشتند و نسبت به او احترام زیادی قایل می شدند و ما می بینیم که درین قرن ملتان بصورت مرکز اسلامی و روحانی مسلمانان شبه قاره در آمده بود.

در زمان قطب الدین ایبک و سلطان شمس الدین التتمش ملتان مأمن اهل علم و فضل شده بود. حاکم ملتان ناصر الدین قباچه علم دوست بود و علما و فضلا را تشویق می کرد. نتیجتاً در زمان او ادبیات و علوم رونق یافت کار تصنیف و تألیف بالا گرفت.

در این زمان علی کوفی «چچ نامه» را به زبان فارسی بر گرداند. عوفی هم«لباب الالباب» را در سند در سال ۶۱۸م نوشت و به اسم وزیر قباچه ، عین الملک کرد. قباچه برای تألیف «جوامع الحکایات» هم دستور داده بود ولی قبل از اینکه آن تألیف به پایان برسد مرد.

از شعرای معروف این زمان فضلی بخارائی و ضیاءالدین سنجری و شمس‌الدین محمد بلخی و فضلی ملتانی را میتوان نام برد. وگمان غالب بر این است که اقامت عراقی در ملتان هم سبب رونق محافل شعری و ادبی شد.

از لحاظ فن معماری هم ملتان دارای آثارو بناهای بی نظیری است. محمد بن قاسم در ۷۱۲م در اینجا مسجدی بناکرد. همینطور ساختمانهای دیگر از قبیل مقبرهٔ شمس‌الدین سبزواری و مقبرهٔ شاه یوسف گردیز جالب هستند. مقبرهٔ مؤسس فرقهٔ سهروردیه در هند شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی که بوسیلهٔ خودش ساخته شده بود و مقبرهٔنوه‌اش رکن الدین عالم که غیاث‌الدین تغلق به او اهدا کرد نیز از ساختمانهای متبرکه و مرجع عوام و خاص است. فرقهٔ سهروردیه بوسیلهٔ شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی در هند رواج پیداکرد.

Marfat.com

فرقهٔ سهروردیه

در قرن هفتم وهشتم هجری دو مکتب بزرگ در تصوف اسلامی ایرانی بوجود آمد ، اول مکتب مولوی که سراسر وجد و سماع و قول و ترانه بود ودوم مکتب «سهروردی» که سراسر زهد و عبادت و مجاهده و مداومت در آداب و سنن و اوراد و اذکار و رعایت فرایض بود. همین دو قرن است که دوران پیشرفت تصوف بشمار میرود و در این دو قرن تصوف اسلامی ایرانی در ایران و هند و ترکستان پیشرفتهای شایانی حاصل نمود.[۱]

در شبه قارهٔ پاکستان و هند خانوادهٔ مشایخ بسیار هستند ولی خانواده هائیکه نسبت به فرقه های دیگراز شهرت زیادی برخوردار شدند دو طبقه اند یکی «خاندان چشت اجمیر» که به خواجه های چشت می پیوندد و دوم «خاندان سهروردیهٔ ملتان».

دربارهٔ مؤسس مکتب سهروردی اختلاف رأی هست ، بقولی مؤسس این مکتب شیخ ابوالنجیب عبدالقادر سهروردی متوفی ۵۶۳ هجری است و بقول بعضی شیخ الشیوخ شهاب الدین ابوحفص عمر سهروردی ۵۳۶-۶۳۲ه است. ولی باحتمال قوی مؤسس حقیقی این‌سلسله ابو نجیب بوده ولی این سلسله به سعی وکوشش خلفا و مریدان شهاب الدین سهروردی رواج و انتشار یافت[۲] او در قرن ششم این سلسله را در بغداد بنیاد نهاد و شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی ۵۶۶-۶۶۶ه به عنوان خلیفهٔ او این سلسله را در پاکستان وهند رواج داد. همین طور در بنگال اشاعت اسلام بوسیلهٔ فرقهٔ سهروردیه صورت گرفت و شیخ جلال الدین تبریزی بود که علم سطوت اسلام را در پاکستان شرقی بر افراشت[۳] .

سلسلهٔ سهروردیه مثل چشتیه قدیمی است و شاید از نظر امور تبلیغاتی بر سلسلهٔ چشتیه برتری هم دارد ولی چون عدهٔ اهل قلم بین آنها کم بود تا حدی خدمات مذهبی آنها در پاکستان غربی و شرقی ثبت نشده است ولی به هیچوجه نمی شود ارزش کارهای آنهارا انکار کرد[۴] .

۱- نفحات الانس ، ص ۱۳۶ .
۲- آب کوثر ، ص ۲۹۳ .
۳- تاریخ فرشته ، ص ۳۷۷ .
۴- آب کوثر ، ص ۲۹۲-۲۹۳ .

Marfat.com

وجه تسمیه :

فرقهٔ سهروردیه در اصل نسبت اسم است به اسم مکان ، نه به اسم شخص و بقول مصنف ریحانة الادب «سهرورد» بضم اول و فتح ثالث و رابع شهری است از بلاد جبال نزدیکی زنگان ، و بنوشتهٔ روضات به فتح اول نیز جایز است ، ولی ابن خلکان فقط فتح اولش را ضبط کرده است[۱] . پس معلوم میشود که سهرورد هم مثل چشت اسم جائی است که میان همدان و زنجان واقع شده است.

مؤسس اعلای این فرقه شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی و مرشد او شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سهروردی متوفی ۵۶۳ھ و مرشد او شیخ وجیه الدین سهروردی هم اهل همین ناحیه بوده اند و برای همین است که سلسلهٔ ایشان باسم سلسلهٔ سهروردیه معروف شد[۲] .

شجرهٔ طریقت :

مثل سلسلهٔ چشتیه ، این سلسله هم بوسیلهٔ امیرالمومنین حضرت علی کرم الله وجهه به پیغمبر صلعم می پیوندد و شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی متوفی ۶۶۶ھ آنطور که گفته میشود از مؤسسان این سلسله در سرزمین شبه قارهٔ پاکستان و هند بوده است. شجرهٔ طریقت او آنطور که در کتب معتبر آورده شده است بدین قرار است[۳] (رک : ص ۱۰) :

خصوصیات سلسلهٔ سهروردیه :

تعلیمات سهروردیه در درجهٔ اعلی تصوف بوده و بادقیق ترین جنبه های مسلک صوفیانه رابطه داشته است[۴] .

در این مکتب علوم عرفانی با شریعت و زهد آمیخته شده است و تصوف در این مکتب عبارت است از عبادت و زهد و مجاهدت و مداومت در آداب و سنن و اوراد و اذکار و رعایت فرایض[۵] .

بنا بنوشتهٔ میکلیگن بین سهروردیه هشدار دم و ورد کلمهٔ «الله هو» رواج دارد. آنها به

۱- ریحانة الادب - ج ۲ ، ص ۲۴۳.

A Glossary of the Tribes and Castes of the Punjab and North West Frontier Province, Part I, p. 544.

۲- بزم صوفیا ، ص ۱۹.

۳- بزم صوفیا ، ص ۹۱ و ۱۰۰.

۴- سیرالاولیاء ص، ۱۴۱.

۵- نفحات‌الانس ، ص ۱۳۵.

Marfat.com

حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

↓

حضرت علی کرم الله وجهه

↓

حضرت امام حسن(۱) بعضی ها حسن بصری نوشته اند)

↓

حضرت خواجه حبیب عجمی

↓

خواجه داود طائی

↓

خواجه معروف کرخی

↓

خواجه سری سقطی

↓

خواجه جنید بغدادی

↓

شیخ ممشاد علو دینوری

↓

شیخ اسود احمد دینوری

↓

شیخ ابوعبد الله

↓

شیخ وجیه الدین سهروردی

↓

شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سهروردی

↓

شیخ شهاب الدین سهروردی

↓

حضرت سخی سرور — شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی

صدر الدین عارف، فخرالدین عراقی، جلال‌الدین بخاری، شیخ رکن الدین ابو الفا

شیخ حسن افغان — امیر حسینی — شهباز قلندر

۱- آب کوثر، ص ۳۰۰.

Marfat.com

ذکر جلی و خفی هردو اعتقاد دارند. نسبت به سماع بی اعتنا هستند و برای تلاوت قرآن اهمیت زیادی قایل میباشند[۱] .

خصوصیت بارز دیگر آنها این است که عموماً لباسی را می پوشند که از تکه های پارچهٔ رنگا رنگ درست شده باشد ، زیرا عقیده دارند این لباس این احساس را در آنها زنده نگاه میدارد که انسان همیشه لخت است و خدا در هر حال او را می بیند. مقصود دیگر از این لباس اینست که خدا برای خدمت مردم مخلوق رنگا رنگ به دنیا فرستاده است[۲] .

پیروان مسلک سهروردیه آدم های رک و صریح بوده‌اند و هرگز تظاهر نمی کردند مثلاً یک دفعه شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی از رفتار جمعی از جوالق پوشان ناراحت شد و در خانقاه را برروی آنها بست. این دلیل می شود که آنها هرچه حس می‌کردند به روی می آوردند[۳] .

طریق بیعت :

بین سهروردیه معمول است که هنگام بیعت مرشد یعنی راهنمای روحانی به مرید دستور میدهد که او از گناهان کوچک و بزرگی که مرتکب شده است اظهار ندامت بکند. بعد از آن به مرید دستور داده می شود که پنج کلمه را بصورت ورد بازگوید. پیوسته نماز بخواند و روزه بگیرد. در اصطلاح این عمل را مرید شدن می گویند. وقتی مرید موفق شد که طبق دستور مرشد عمل کند اورا در زمرهٔ سلسلهٔ سهروردیه در می آورند[۴] و هنگام بیعت سر مرید را می تراشند او از گناهان خود توبه می‌کند و سعی می‌کند که بیعت برای مرید آغاز زندگانی نوین چه از لحاظ روحی و چه از لحاظ اخلاق باشد[۵] .

تفاوت بین چشتیه و سهروردیه :

فرقهٔ چشتیه و سهروردیه که از لحاظ زمان مقارن هم دیگر هستند و در ترویج دین اسلام در شبه قارهٔ پاکستان و هند فعالیت زیاد نموده اند در پاره ای موارد باهم

۱- Census Report for the Panjab, p. 193

۲- Glossary, Vol. III, p. 544

۳- فواید الفواد ، ص ۱٤٥ Indian Muslims, p. 147.

٤- Glossary p. 544

۵- آب کوثر ، ص ۲۹۲ .

Marfat.com

اختلاف دارند. مثلاً :

سهروردیه با آن همه تعصب معتقد بودند که اگر با ارباب اقتدار رابطه داشته باشند می توانند کار را بطور احسن انجام بدهند و هم می توانند از این راه به مردم کمک کرده باشند و برای همین منظور برخلاف چشتیه آنان با حکمرانان وقت رابطهٔ نزدیکی استوار ساختند. ولی نفوذ خود را همیشه برای استفاده رساندن به خلق خدا بکار بردند[1].

برخلاف پیروان مسلک چشتیه سهروردیه مردمان پولدار و متمول بودند، در حالیکه صوفیان چشت امثال قطب الدین بختیار کاکی متوفی ۶۳۳ھ و بابا فریدالدین گنج شکر متوفی ۶۶۴ھ وغیره گاهی برای سیر کردن شکم وسایل کافی در دسترس نداشتند و علاقه ای چندان به پول و مال و منال نشان نمی دادند. واقعه‌ای را نقل می کنند که باری شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی ۶۶۶ھ در جمعی از دوستانش نشسته بود که شیخ حمید الدین ۶۴۱ھ/۱۲۴۶م پرسید که علت این چیست که جائی که گنجینه باشد مار حتماً آنجا می نشیند چنانکه معروف است گنج با مار باشد و گل با خار. در حالیکه بین مار و گنج نه نسبت صوری وجود دارد ونه نسبت معنوی. او جواب داد بلا شک بین مار و گنج نسبت صوری وجود ندارد ولی نسبت معنوی هست چون مار بعلت نیش و سم خویش باعث هلاکت میشود و گنج هم مردم را در ورطهٔ هلاکت می افکند. شیخ حمید الدین خوشحال شده گفت که یعنی گنجینه هم حکم مار را دارد وکسی که مال و منال اندوخته باشد مثل اینکه ماررا دارد تربیت می کند. این طنز شیخ حمید الدین مستقیم به ذات شیخ بهاءالدین زکریا بود چون او مرد متمولی بوده و درویشانی که عادت داشتند فقیری و ناداری را پیشه کنند این تمول شیخ بنظر آنها خیلی عجیب می آمد. شیخ فهمیده بود که منظور حمیدالدین از این حرفها چه هست، برای همین جواب داد: مال اگرچه مار است اما کسی که افسون مار دانسته باشد مار او را زیان نمی رساند. حمیدالدین فوری پرسید آخر تربیت کردن این حیوانهای پلید و زهر دار چه حاجت دارد که انسان احتیاج به افسون آنها داشته باشد. چون مرشد شیخ بهاء الدین زکریا هم مرد متمولی بوده این حرفها توهین به ذات او هم بشمار میرفت. بنابر این شیخ فوری مراقبه کرد. روح مرشد جواب داد: «ای بهاء الدین به حمیدالدین بگوکه درویشی شما دارای آن همه زیبائی و کمالیت نیست که احتمال چشم زخم داشته باشد ولی درویشی ما

۱- خزینة الاصفیاء، ص ۳۱۴. Indian Muslims, p. 138.

Marfat.com

صاحب آن همه کمالیت و صلاحیت است که اگر دارای یک نقطهٔ سیاه ضد چشم زخم نباشد موجب ناراحتی می شود[۱].

صوفیان چشت بیشتر ترجیح دادند برای عبادت و ریاضت گوشه‌ای گیر بیاورند که از اجتماع و مزاحمت مردم مصون باشند. بر عکس آنها صوفیان سهروردیه علاقهٔ زیادی به سفر و زندگی اجتماعی داشتند[۲].

سماع بین صوفیان چشت جزئی از عبادت آنها بشمار میرفت ، در حالیکه سهروردیه حتی الامکان از سماع پرهیز می کردند و جز چند موارد آنها سماع را مطابق شریعت دین اسلام نمی دانستند[۳].

رنگ صوفیان چشت جمالی است و رنگ سهروردیه جلالی و در نتیجه اگرچه مردمان نازک مزاج و حساس تحت تأثیر سهروردیه قرار نگرفتند ولی در شبه قارهٔ پاکستان و هند مردمان زیادی به آنها متمایل شدند[٤].

سهروردیه در پاکستان و هند :

تاریخ فرقهٔ سهروردیه در شبه قارهٔ پاکستان و هند بارسیدن مریدان شیخ شهاب‌الدین از بغداد به شبه قاره شروع میشود. اولین کسی که به این شبه قاره قدم گذاشته سخی سرور متوفی ۵۷۷ھ و نوح بکهری بود[۵] ولی چون پیروان و مریدان زیادی نداشتند این سلسله رونق پیدا نکرد تا اینکه شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی و شیخ جلال الدین تبریزی به شبه قاره آمدند و بوسیلهٔ اینها بود که این سلسله آنجا رواج پیدا کرد[٦].

مرکز سهروردیه در شبه قارهٔ پاکستان و هند ملتان بود و کم کم این سلسله به سند و اچ Uch نفوذ پیدا کرد. در بنگال شیخ جلال الدین تبریزی این سلسله را رواج داد و مرکز او لکهنوتی Lacknowti یا غور Ghur بوده است. ولی بامرور زمان بوسیلهٔ مریدان این دو بزرگ این سلسله تاکشمیر و گجرات و حتی تا افغانستان نفوذ پیدا کرد.

۱- آب کوثر ، ص ۲۹۱ بحوالهٔ جوامع الحکم ، ص ۲۱۳.
۲- اخبار الاخیار ، ص ٦۱.
۳- آب کوثر ، ص ۲۹۷.
٤- ایضاً ، ص ۲۵٤.
۵- تاریخ ضلع ملتان ، ص ؟
٦- تاریخ فرشته ، ج ۲ ص ۳۷۷.

Marfat.com

سهروردیه در ملتان :

بنا به دستور مرشد ، شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی را برای تبلیغ و ارشاد و هدایت انتخاب نمود. بعد از وفات او پسرش شیخ صدر الدین عارف متوفی ٦٨٦ھ و بعد از او پسرش ابوالفتح رکن الدین عالم ٦٤٧-٧٣٤ھ بر مسند خلافت پدری جلوه افروز شد. در این زمان ملتان بصورت یک مرکز اسلامی در آمده بود. مدارس زیادی داشت و در آنجا درس قرآن و حدیث و تفسیر داده می شود. مقبرهٔ این هر سه بزرگ در ملتان وجود دارد[1].

سهروردیه در اچ (سند) :

بعد از مرگ ابوالفتح رکن الدین عالم مرکز تبلیغ دین اسلام از ملتان به اچ در سند منتقل شد. چون شیخ رکن الدین صاحب فرزندی نبود خلفای او این سلسله را فروغ دادند[2] اولین کسی که برای تبلیغ به اچ آمد سید جلال الدین منیر شاه معروف به میر سرخ بخاری ٦٦٠ھ/١٢٩١م مرید شیخ بهاء الدین زکریا بود. او صاحب سه پسر بود. نوه های او مخدوم جهانیان جهان گشت و جلال الدین اچوی متوفی ١٣٠٠م و راجو قتال خیلی معروف هستند. بوسیلهٔ مخدوم جهانیان جهانگشت این سلسله در همه جا ترویج یافت[3].

سهروردیه در کشمیر :

تقریباً نصف جمعیت کشمیر به مساعی مشایخ سهروردیه به دین اسلام گرویدند. شیخ بزرگ آنها حمزهٔ کشمیری متوفی ٦٨٤ هجری است. او مرید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان جهانگشت متوفی ١٣٨٣ میلادی بود. میگویند شیخ خود به کشمیر رفته بود و مدتی آنجا بود و بعداً حمزهٔ کشمیری را خلیفهٔ خود تعیین نمود. او در ٩٨٤ میلادی فوت کرد. بعد از او سید علی همدانی این فرقه را رواج داد[4].

سهروردیه در گجرات :

از تذکرهٔ اولیای گجرات معلوم می شود که شیخ حسام الدین ملتانی اهالی گجرات

١- اولیای ملتان ، ١٧.
٢- Glimpses of Medieval Indian Culture, p. 49
٣- آب کوثر ، ص ٢٧٦.
٤- آب کوثر ، ص ٢٩٧.

Marfat.com

را به دین اسلام راغب کرد. بعد از او شیخ جمال الدین اچی در ۷۳۷ به پتن[1] Patan آمد ، او مرید مخدوم جهانیان جهانگشت بود در ۷۳۵ فوت شد[2].

سهروردیه در افغانستان :

تذکره نویسان نوشته‌اند که یکی از مریدان شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی به اسم حسن افغان فرقهٔ سهروردیه را در افغانستان رواج داد. در مخزن افاغنه به اسامی مریدان شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی و مخدوم جهانیان جهانگشت بر می خوریم[3].

انشعاب فرقهٔ سهروردیه به گروه های مختلف

از تاریخ فرق مذاهب مختلف در هند استنباط میشود که فرقهٔ سهروردیه با مرور زمان به گروههای‌مختلف منقسم شد و بعضی از آنها حتی نه تنها تعلیمات صوفیان اولی فرقهٔ سهروردیه را پشت سر گذاشتند بلکه تاحدی احکام اسلامی راهم از خاطرشان زدودند[4].

بدین ترتیب توجه و تمایل بیشتری به پرستش اقطاب شد و همچنین به امور سماعی بیش از پیش مایل شدند و بدان پرداختند و هر چه بیشتر مطالعه شود بیشتر متوجه می شویم که بعضی از بنیانگذاران این فرقه حتی به اعتیاد مواد مخدره هم متمایل شدند[5]. پیروان این گونه فرقه را ملامتیه می نامند.

پس باتفحص بسیار پیروان فرقهٔ سهروردیه را به سه قسمت میتوان تقسیم کرد[6] :

۱- ملامتیه ۲- باشریعت ۳- بی شریعت

ملامتیه کسانی بوده اند که میشود آنها را متهم کرد. اینها جماعتی می باشند که در رعایت معنی اخلاص و محافظت قاعدهٔ صدق غایت جهد مبذول دارند و در اخفای طاعات و کتم عبادات و خیرات از نظر خلق مبالغت واجب دانند با آنکه در واقع هیچ دقیقه از صالحهٔ اعمال فرونگذارند و تمسک به جمیع فرایض و نوافل را از لوازم شمرند و لیکن در ظاهر طوری رفتار کنند که مردم آنها را ملامت کنند که تقرب ایشان بحق

۱- پتن شهر معروفی است در گجرات کا تیاوار.
۲- آب کوثر ، ص ۳۰۰.
۳- ایضاً ، ص ۲۶۸.
۴- Sufism its Saints and Shrines, p. 240
۵- Indian Islam, p. 125
۶- Indian Islam, p. 122

Marfat.com

زیادت گردد ملامتیان برای ستر و پنهان کردن حال خود از مردم تظاهر بانجام کارهای خوب نکنند[۱].

بی شریعت کسانی بوده‌اندکه از قید قانون و اصول آزاد بودند.

باشریعت کسانی هستند که به اصول و عقاید اسلامی عقیده داشته باشند. حالا به وضوح به یکایک این گروه ها میپردازیم.

گروه طرفداران شریعت :

پیروان این فرقه به شریعت و آئین دین اسلام احترام می گذاشتند و برای بجا آوردن آن باجان و دل می کوشیدند. این گروه هم به گروه های کوچک مختلف منقسم است و شرح آنها بقرار ذیل است :

جلالیه :

سید جلال الدین شاه میر سرخ بخاری بنیانگذار این سلسله می باشد. او مرید و خلیفهٔ بهاءالدین زکریا ملتانی بوده است. اولاد او هنوز هم به سادات بخاری معروف هستند. جلال الدین را پدرنژاد صوفیان گفته‌اند. نوه اش سید جلال الدین بخاری معروف به مخدوم جهانیان جهانگشت خیلی معروف است. یکی از نوه های او برهان الدین قطب عالم متوفی ۱۴۵۳م در گجرات مدفون است و مقبره اش مرجع و زیارتگاه خلایق است. پسرش سید محمد شاه عالم متوفی ۱۴۷۵م معروف تر از پدر بوده و در زمان خود نقش مهمی در زمینهٔ سیاست و مذهب بازی کرد. او در رسول آباد مدفون است[۲].

پیروان این مسلک به «جلالی فقیر» معروف هستند آنها یک نوار سیاه دور سرشان می بندند ویک نوع «تعویذ» در دست می کنند که می گویند شبیه مهر پیغمبر است. یک نوع شیپور هم همیشه در دست دارند و وقتی در حال سماع هستند آنرا می نوازند[۳].

این فقیر ها در دکن Deccan جای مخصوص به خود دارند که آنرا «پینوکنداه» Penokondah می گویند. اینجا شهری است در بخش «اننت پور» Annant Pur و آنها هر سال روز اول ماه جمادی الثانی بافقرای سلاسل دیگر جشن می گیرند و نمایندگان

۱- فرهنگ مصطلحات عرفاء ، ص ۳۸۶.
۲- Studies in Tassawaf, p. 155
۳- Sufism its Saints and Shrines, p. 250

Marfat.com

خود را انتخاب می کنند که برای زیارت به مدت دو سال به مقابر صوفیان بزرگ بروند[۱] .

مخدومیه :

مؤسس این سلسله میر سید جلال مخدوم جهانیان جهانگشت متوفی ۱۳۸۳م است. او نوهٔ سید جلال‌الدین شاه میر سرخ بخاری بوده ، مخدوم جهانیان جهانگشت زیاد سفر کرده و از حضور مشایخ هر سلسله میتواند مرید داشته باشد. او بود که مسلک مخدومیه را بنیاد نهاد[۲]. این گروه هم طبق گروه طرفدار شریعت رفتار می کرد. مخدوم جهانیان جهانگشت در زمان خود شهرت و محبوبیت فوق العاده داشت و سلطان محمد تغلق او را منصب شیخ‌الاسلامی داد ولی او دعوتش را رد کرد و به مکه رفت[۳] در سند فوت شد و در اچ مدفون است.

گروه میران شاهی :

بنیانگذار آن میران محمد شاه موج دریا بخاری از خانوادهٔ جلال‌الدین شاه میر سرخ بخاری بود. در آغاز در اچ اقامت داشت ، بعد به لاهور نقل مکان کرد و بقیهٔ ایام زندگیش را در آنجا گذراند. در زمان اکبر ۹۳۳—۱۰۱۴ھ/۱۵۵۶—۱۶۰۵م زنده بود و معروفیت زیادی داشته. فتح جنگ چتور Chitore را در اثر دعاهای این بزرگ می‌دانند. او در ۱۶۰۴م فوت کرد و هر سال ۱۷ ربیع الاول رسم سال گرد وفات او را در لاهور برپا می‌کنند. او در بتاله Batala فوت کرد ولی جسدش را به لاهور آوردند و نزد انارکلی دفن کردند و در بتاله بر جائی که جسد او را غسل داده بودند خانقاهی بنا کرده اند. این گروه هم جزو پاسداران شریعت بودند[۴] .

گروه اسماعیل شاهی :

بنیانگذار این سلسله محمد اسماعیل معروف به میان ودا Wadda یعنی «بزرگ» بود. او چهاردهمین نفر از سلسلهٔ شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی است. بعد از مرید شدن به تالپور Talpur آمد و آنجا مکتبی را بنیاد نهاد که به «اسماعیل شاهی» معروف است.

۱- Sufism its Saints and Shrines, p. 243
۲- Glimpses of Medieval Indian Culture, p. 49
۳- Glimpses of Medieval Indian Culture, p. 47
۴- Indian Islam, p. 130

Marfat.com

او آنجا قرأت قرآن تدریس می کرد. در ۱۶۸۳م فوت کرد. مؤسس این سلسله مرد متعصب و تنگ نظری بود و اجازه نداد که بعد از مرگ او مریدانش بر مقبره اوگنبدی بنا کنند[۱].

گروه شاهی دولا :

هشتمین نفر از سلسلهٔ شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی به اسم شاه دولا بنیانگذار این گروه می باشد. او مرید سید نصر مست بود. همین که خلیفه شد بر ایک Ayek (نهری است در شهر سیالکوت Sialkot) پلی بنا کرد و ساختمانهای زیادی از قبیل مسجد و مکتب ساخت. او تنها کسی است که از مریدان او علاوه بر مسلمانان هندو هم بوده اند. در ۱۶۷۶ فوت شده و در گجرات مدفون است[۲].

دربارهٔ او قصه های عجیب و غریب نقل می کنند ، یکی از کرامت های اوکه معروف است اینست کسی که بچه دار نمی شود بر مزار او رفته نذر می کند که اولین بچهٔ خود را نذر خانقاه خواهد کرد. وقتی نذر او بر آورده میشود اولین بچه‌ای که بدنیا آمده است و بعنوان نذر است موجودی عجیب الخلقه میباشد که شباهت عجیبی به موش دارد. آنها باگوشهای دراز و با یک سرکوچک بدون مغز و فهم و شعور و محروم از نطق بدنیا می آیند صدای شان بطوری عجیب شبیهه صدای موش است و آنها معروفند به «موشهای شاه دولا» وکسی که نذر کرده است بچهٔ اولش را به خانقاه می سپارد و بچه هائی که بعداً بدنیا می آیند همگی سالم هستند[۳].

گروه بی شریعت :

عده ای از پیروان سهروردیه به طور بی بندوبار زندگی می کنند و اینها کسانی هستند که به مسلک قلندرانه متمایل هستند. اینها هم به گروههای متعددی منقسم می‌شوند که بقرار زیر است :

لعل شهبازیه :

گروه لعل شهبازیه به آئین مذهب اسلام و شریعت پیغمبری بی اعتنا هستند نه نماز می‌خوانند و نه روزه می گیرند. از عبادت و ریاضت دورند ، پیوسته شراب می نوشند

۱- Indian Islam, p. 132
۲- Glossary of the Tribes and Castes, p. 631
۳- Outlines of Islamic Culture, p. 40

Marfat.com

و همواره در حال جذبه و مستی و خلسه مستغرق هستند. بنیانگزار این مسلک لعل شهباز قلندر عثمان میمندی یا مروندی ۱۳۲٤م است. او مرید شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی بود. مزار او در سند است و هنوز هم مرجع خلایق است. آکنون عده پیروان این سلسله کم شده است. اینها به تقلید مرشد خود لباس قرمز می‌پوشند. معتاد به مواد مخدره هستند به صرف مشروب و چیزهای مستی آور علاقهٔ زیادی دارند[1]. در اصل این طور نیست و مؤلف کتاب مذکور درین مورد اشتباه کرده است و بامطالعه و تحقیق در این زمینه به این نتیجه میرسیم که این عارف بزرگ لال شهباز به مسلک قلندریه متمایل بود و بطوری در عشق خود به خدا مستغرق بود که از علائق دنیوی و دینی بی پروا شده بود. و عشق او به درجه ای رسیده بود که خودش متقاضی الله شده بود. بقیهٔ حرفهای مؤلف درست از آب در نیامده است.

گروه سهاگیه :

خلیفه جلال الدین شاه میر سرخ بخاری ، شاه سهاگ بنیانگذار این گروه بود او دربین رقاصان و مطربان زندگی می کرد و بزرگی خود را از نظر مردم پنهان نگاهداشته بود.

در بارهٔ اسم سهاگ می گویند که او همیشه لباسهای قشنگ و رنگا رنگ می پوشید و مانند عروس خود را آرایش می کرد. نه نماز می خواند و نه روزه می گرفت او در ۱٤٤۹ میلادی فوت کرد. بعد از مرگ او عده ای از خلفایش جسد او را مثل عروس آرایش کردند. عدهٔ مریدان او کم هستند و به «سدا سهاگن» (همیشه سوگلی) معروفند[2].

گروه رسول شاهی :

نعمت الله مرید داود بر حسب اتفاق به تصوف متمایل شد و بنا به دستور مرشد خود به الور Alwar آمد و رسول شاه یکی از مریدان را بنا به توصیه مرشد خود تربیت کرد. بعد از مرگ او رسول شاه مریدان زیادی را بسوی خود جلب نمود و بنیانگذار این گروه شد[3].

۱- Sufism its Saints and Shrines, p. 250.
۲- Glossary, p. 320.
۳- Glossary, p. 324.

Marfat.com

رسم این سلسله اینست که مریدان پیش مرشد خود به زمین می افتند و او را پرستش می کنند. آنها اعتقاد دارند که وقتی پیر شان می‌میرد روح او در تن یکی از مریدان حلول می کند.

آنها همیشه دستمال سرخ یا سفید رنگی بسر می کنند و یک دستمال پر از اخگر دارند که اغلب روی سرو صورت و تن خود می مالند. آنها موی سررا می تراشند و ضمناً سبیل و ابرو را هم صاف می کنند. همیشه کفش چوبی بپا می کنند و در فصل تابستان یک باد بزن دستی در دست دارند. آنها از صرف شراب خودداری نمی کنند و گاهی لیکور مخصوص خود درست می کنند. در بعضی نقاط اینها به سیک‌ها Sikh شبیه هستند و رنجیت سینگ Ranjit Singh برای آنها مستمری تعیین کرده بود.

عدهٔ پیروان این گروه کم است ، آنها ازدواج نمی کنند و هیچوقت گدائی هم نمی کنند. همه آنها به طبقات محترم تعلق دارند و اغلب صاحب ذوق ادبی و قریحهٔ شعری هستند. بیشتر آنها به علم شیمی علاقه دارند.

لاهور مرکز اجتماع آنها بوده است. این رسول شاه هفدهمین نفر از سلسلهٔ شیخ بهاء الدین زکریا بوده است[۱] .

این بود مختصری درباره فرقه و عقاید فرقهٔ سهروردیه ، حالا به شرح احوال عارف بزرگ که این فرقه را در شبه قاره رواج داد می پردازیم.

۱- Glossary, p. 324.

Marfat.com

باب اول

فصل اول

شرح احوال شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی

Marfat.com

در شبه قارهٔ پاکستان و هند خواجه معین‌الدین چشتی[1] متوفی ۵۳۶—۶۳۲ هجری شمعی برافروخت که انوار آنرا خواجه قطب‌الدین بختیار کاکی ۶۳۳ه در این شبه قاره پراکند ولی کسی که این شمع رسالت اسلام را بیشتر از دیگر صوفیان در هند شمالی (پاکستان غربی فعلی) پخش کرد ذات با برکات شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی است.

اسم و القاب :

اسمش بهاءالدین زکریا است و اورا به غوث العالمین و بدر المشایخ و قطب العالمین و غوث الثقلین و بهاء الحق ملقب نموده اند.

خانواده :

او قریشی و هاشمی بود و شجرهٔ نسب او بدین قرار است : ابو محمد زکریا بن وجیه‌الدین محمد بن کمال الدین شاه قریشی (در بعضی کتب شاه ابی بکر) بن سلطان محمد جلال الدین بن سلطان علی قاضی بن شمس‌الدین محمد کروری بن سلطان حسین بن سلطان عبدالله‌الحسین بن‌سلطان مطرفه بن سلطان خذیمه بن امیر هاضم بن امیر تاج‌الدین بن امیر عبدالرحیم بن عبد الرحمن بن هبار بن اسد بن هاشم عبد المناف[2].

جد بزرگوار شیخ بهاءالدین زکریا هبار[3] بن اسد در زمان پیغمبر اسلام آورده بود. مروان حکم آخرین خلیفهٔ بنی امیه امیر تاج الدین المطرف را می خواست به هوا خواهی خود وادارد ولی او از هوا خواهان عباسیان بود و به دست امیرابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بیعت کرده بود. اول برای انجام دستور مروان ، امروز و فردا می کرد ولی وقتی متوجه شد که آب از سر گذشته و وضع وخیم شده است با همه خانواده‌اش به طرف ناحیهٔ «الجبال» که حالا به «خوارزم» معروف است هجرت کرد، این ناحیه را عثمان به هبار بخشیده بود. اینجا خانوادهٔ مطرف بطور حکمران آزاد بسر می بردند[4].

۱- خواجه معین الدین چشتی مؤسس فرقهٔ چشتیه در هند و پاکستان از خواجه عثمان هارونی خرقه گرفت و در اجمیر مدفون شد. خواجه قطب الدین بختیار کاکی متوفی ۶۶۴ه و خواجه نظام الدین متوفی ۷۲۵ه و شعرای شهیر هند امیر خسرو دهلوی و حسن سنجری به این مسلک بودند.

۲- انوار غوثیه ، ص ۱۰.

۳- در بعضی جا ها سهیار نوشته شده.

۴- انوار غوثیه ، ص ۱۲.

53246

Marfat.com

در قرن هفتم هجری بعلت استیلای مغول عدهٔ زیادی از علما و صوفیه از ترکستان و خراسان نقل مکان کرده به شبه قارهٔ پاکستان و هند رفتند. درآن هنگام پدر بزرگ شیخ بهاء الدین زکریا هم از خوارزم به کوت کرور Kot Karoor رفت و مدتی آنجا ماند و سپس خانوادهٔ او به ملتان Multan نقل مکان کردند و همانجاسکونت گزیدند[۱].

وجیه الدین پدر شیخ بهاء الدین زکریا درکوت کرور به دنیا آمد و با دختر حسام الدین ترمذی ازدواج کرد. اویک زن دیگر هم داشته که برادرزاده شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی متوفی ۵۶۱ه بوده است.

تولد شیخ :

شیخ بهاء الدین زکریا در سال ۵۶۶ هجری در ناحیهٔ کوت کرور به دنیا آمد[۲]. در بارهٔ تاریخ تولدش بین تذکره نویسان اختلاف رای هست. مؤلف تاریخ فرشته[۳] و نزهة الخواطر[۴] و تذکرهٔ اولیای هند[۵] و فهرست کتابخانهٔ دیوان هند[۶] تاریخ تولدش را ۵۶۶ هجری نوشته اند ولی صاحب مفتاح التواریخ[۷] و انوار العارفین[۸] و آئین اکبری[۹] و مرقع ملتان[۱۰] و فرهنگ سوانح شرق[۱۱] سال ۵۶۵ه نوشته اند و تذکره های دیگر مثل ذکر جمیل[۱۲] و منبع البرکات[۱۳] و تحفة الابرار[۱۴] و حدیقة الاولیا[۱۵] وغیره تاریخ تولدش را سال ۵۷۸ هجری دانسته اند.

۱- سفینة الاولیا ، ص ۱۹۷.
۲- اخبارالاخیار ، ص ۳٤.
۳- تاریخ فرشته ، ص ٤۰٤.
٤- نزهة الخواطر ، ص ۲۳۲.
۵- تذکرهٔ اولیای هند ، ص ۱۳۱.
٦- کتابخانه دیوان هند ، ص ۱۰۳۲.
۷- مفتاح التواریخ ، ص ۱٦۲.
۸- انوار العارفین ، ص ۲۹۷.
۹- آئین اکبری ، ص ۲۰۷.
۱۰- مرقع ملتان ، ص ۲۱۲.
۱۱- فرهنگ سوانح شرق ، ص ۹۷.
۱۲- ذکر جمیل ، ص ۱۳.
۱۳- منبع البرکات ، ص ٦۹.
۱٤- تحفة الابرار ، ص ۸.
۱۵- حدیقة الاولیا ، ص ٤۹.

Marfat.com

همین طور در مورد نسب مادرش بین تذکره نویسان اختلاف است ، بعضی نوشته‌اند که مادرش دختر حسام‌الدین ترمذی بود[۱] ولی دیگران مثل صاحب منبع البرکات[۲] و مرآت المناقب[۳] و انوار غوثیه[٤] دختر شیخ عیسی برادر شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی را مادرش دانسته اند و گفته اند که چون نامادریش بچه نداشت وقتی شیخ به دنیا آمد خیلی نا راحت شد ولی شیخ وجیه الدین بچه را در آغوش او انداخت و گفت که این بچه مال تو است بگیر و باو شیر بنوشان[٥] ممکنست که همین موضوع موجب ایجاد سوء تفاهمی برای بعضی از تذکره نویسان شده باشد.

تحصیلات :

علایم بزرگی از زمان کودکی در شیخ هویدا بود. چون ماه رمضان به دنیا آمده بود در تمام مدت تا وقت افطار شیر نمی خورد همین طور می گویند که وقتی پدرش قرآن می خواند او شیر نمی خورد و به او گوش میداد. شیخ هنوز هفت ساله بود که قرآن را با انواع قرأت حفظ نموده بود[٦]. علوم اولیه را پیش پدرش او را به نصیر الدین بلخی سپرد. او دوازده سال داشت که پدرش فوت کرد و بعد از مرگ پدر عمویش به تعلیم و تربیت او همت گماشت.

از استادان شیخ از مولانا عبد الرشید کرمانی که در محلهٔ کتره Katra ملتان مدفون است اسم برده اند[۷]. شیخ بعد ازآن بخاطر اکتساب علم به خراسان رفت و تا هفت سال از محضر بزرگان دین از علوم ظاهری و باطنی استفاده برد از آنجا عزم بخارا نمود. در آنجا تا هشت سال در کسب علم کوشید. از آنجا راه مکه و مدینه را در پیش گرفت. حج را بجای آورد و به مدینه رفت. مدت پنج سال آنجا ماند و در این مدت در محضر مولانا کمال الدین محمد یمنی که محدث جلیل‌القدر زمان خود بود علم حدیث را فرا گرفت. بعد از حصول علم حدیث خاطر تزکیهٔ قلب و تصفیهٔ باطن نزد روضهٔ اقدس به مجاهده پرداخت و از آنجا به بیت المقدس رفت. بعد از زیارت مقامات مقدسه عازم

۱- معارج الولایت ، نسخه خطی مملوکهٔ کتابخانه دانشگاه پنجاب ، ص ۳۰۳.
۲- منبع البرکات ، ص ۲۹.
۳- مرآت المناقب ، ص ۲۰.
٤- انوار غوثیه ، ص ۱۵.
٥- بستان غوثیه ، ص ۲٤.
٦- خلاصة العارفین ، نسخهٔ خطی - مملوکه کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ، ص ۸.
۷- سر زمین ملتان ، ص ۱۲.

Marfat.com

بغداد شد[۱]. می گویند که شیخ در این مدت از محضر ٤٤٤ استاد کسب فیض نموده و کتابهای گرانبهایی جمع کرده بود[۲].

شیخ بهاءالدین زکریا از بیت‌المقدس به بغداد رفت و آنجا در خدمت شیخ الشیوخ شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی متوفی ٦٣٢ﻫ کسب فیض نموده به مجاهده و مکاشفه پرداخت.

دخول در تصوف :

شیخ بهاءالدین به خدمت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی رسید و مشغول شد و آنطور که تذکره نویسان نوشته‌اند و از ملفوظات بزرگان دین مثل بابا فریدالدین گنج شکر و خواجه نظام الدین اولیا هم مستفاد می شود شیخ فقط هفده روز در خدمت مرشد ماند که خرقه نصیب او گردید[۳].

تذکره نویسان حکایت می‌کنند که شبی در خواب دید پیغمبر صلعم روی تخت نشسته‌اند و شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی در طرف راست ایستاده است و در آنجا یک رشتهٔ طناب هست و چند خرقه بر آن طناب آویخته‌اند. پیغمبر صلعم یک خرقه بدست شیخ الشیوخ میدهند و دستور می فرمایند که این خرقه را به بهاء الدین زکریا بپوشان. شیخ هانطور کرد و در همین حال او از خواب بیدار شد. صبح زود شیخ الشیوخ اورا طلبید و هانطور که در خواب دیده بود یک طناب که برآن چند خرقه آویخته بودند ملاحظه کرد. شیخ الشیوخ چون شیخ بهاء الدین را دید برخاست و یک خرقه از روی طناب آورده بردوش او انداخت و گفت که «این خرقه های جناب رسالت مآب به هر که عطا می شود به ارشاد آن حضرت نایل می گردند من در این میان یک واسطه بیش نیم و بی اجازت خرقه به‌کسی نمی توانم داد و حالا اجازت آن حضرت امشب بچشم خود دیده ای[٤] .

در تذکره‌ها آمده است که مریدان دیگر شیخ الشیوخ شیخ شهاب‌الدین سهروردی به بهاء الدین رشک بردند و به همدیگر گفتند که ما مدتی است در خدمت شیخ هستیم

۱- سیرالعارفین ، ص ۱۲ .
۲- انوار غوثیه ، ص ۲٤ .
۳- فواید الفواد ، ص ۵۹ ، اخبار الاخیار ، ص ٦۱ .
٤- تذکرهٔ اولیای هند ، ص ٤۱ .

Marfat.com

ولی شیخ به ما این گونه التفات ننموده است و این مرد هندی که فقط هفده روز بیش نیست بدینجا آمده ، باین زودی صاحب خرقه و خلیفه شد. همین که شیخ الشیوخ از این سخن آگاهی پیدا کرد همه مریدان خود را جمع کرد و دستور داد که گیاه برای خانقاه بیاورند همه رفتند و گیاه سبز و تر خوب آوردند غیر از شیخ که کاه خشک بار کرده آورد. همه دوستان او را مسخره کردند ، مرشد سؤال کرد که تو چرا مثل دیگران گیاه سبز نیاوردی ، جواب داد هرچه گیاه سبز دیدم جمله در ذکر خدا مشغول یافتم این کاه خشک را که از ذکر الهی فارغ شده بود و لیاقت خانقاه را داشت بریده آوردم. شیخ از این جواب خوشحال شد و به دیگران گفت که شما به مثل هیزم تر هستید و او به مثال هیزم خشک و در هیزم تر آتش دیر می تابد ولی هیزم خشک زود آتش می گیرد[1].

در وصف بزرگی شیخ واقعهٔ دیگری که نقل می کنند اینست که مرشد شیخ به هر یک از مریدان خود کبوتری داد و فرمود که او را جائی سربرید که کسی نبیند ، همه رفتند و در پس دیوارها دور از چشم مردمان این کار را کردند ولی شیخ کبوتر خود را همانطور زنده آورد وقتی پرسیدند جواب داد که جایی پیدا نکردم که از دید خدا پنهان باشد پس ناچار او را زنده آوردم و شیخ به همه گفت که مرتبهٔ او از همهٔ شما بلند تراست[2].

شیخ شهاب الدین سهروردی خرقه و سجادهٔ خود را به شیخ بهاء الدین داد و او بنا به دستور مرشد به خدمت شیخ جلال الدین تبریزی ۶۴۲ه و ابو سعید رفت آنها خربزه ای به او دادندکه با خوردن آن همه نقابهای بشری و حجابهای دنیائی از جلو دیدگانش از بین رفت و جمله علوم بر او منکشف شد. همین طور مرشد شیخ به اواناری داد که بخورد قضا را یک دانه از آن بر زمین افتاد. شیخ آن را هم برداشت و بخورد. شیخ الشیوخ گفت که این دنیا بود می خواستم از دست این راحت باشی از دست تو برود ولی تو نگذاشتی و خوردی و هر دوهم دین وهم دنیا را بردی حالا وقت آن رسیده که عزیمت سفرکنی وبه ملتان برگردی چون مردمان آنجا بتو احتیاج دارند[3].

شیخ در این مدت ریاضت و مشقت زیاد کشید تا بیست سال مجاهده کرد که به

۱- خزینة الاصفیا ، ص ۲۱ ، فواید الفواد ، ص ۴۳ .
۲- اسرار الاولیاء ، ص ٤ ، بزم صوفیه ، ص ۹۰ .
۳- سر زمین ملتان ، ص ۸۵ .

Marfat.com

یک درم آب و به یک درم طعام روزه افطار کرد. وقتی برای حج رفت به هر دو گام دوگانه نماز شکرانه می‌گزارد. در عرفات با حضرت خضر علیه السلام ملاقات کرد و سه سال در ملازمت او بود و صحبت علم درس و ورث ازو می گرفت و تقریباً سه سال بر مزار مبارک پیغمبر مشاهدهٔ ظاهر و باطن می کرد تا اینکه او را به نزد شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی راهنمائی کردند[1].

عشق روح تصوف است و هیچ سالکی بدون این که از این منزل عبور بکند به مقصود خود نمی تواند نایل بیاید. عشق دقیق و مشکل و لطیف است و فقط کسی میتواند آنرا توصیف بکند که به راه و رسم منزلهای عشق آشنائی داشته باشد. صوفیان بزرگ عشق را به آتش تشبیه کرده اند که بجز خدای تعالی همه چیز را می سوزاند.

شیخ بهاء الدین زکریا عارف زمانه بود و سینهٔ او هم از آتش عشق الهی می تپید از فرید الدین گنج شکر متوفی ٦٦٤ه نقل می‌کنند که شیخ می‌گفت چون صاحب محبت از سینهٔ خود آه بیرون کشد همهٔ دنیا را و هرچه که در این دنیاست نا چیز و خاکستر گرداند برای اینکه هیچ آتشی بالا تر و سوزان تر از آتش محبت نیست.

بابا فرید گنج شکر در جای دیگر می گوید که وقتی شیخ در عالم عشق و شوق مستغرق بود هر بار او را حالتی و حیرتی پیدا می‌شود ، های های می گریست و این دو بیت بسیار بر زبان می راند و بیهوش می‌شد ، چنانکه هفت شبانه روز در همین حال گذشت و هیچ خبر از عالم جسمانی نداشت و مرتب تکرار می کرد :

«با درد بساز چون دوای تو منم در کس منگر چو آشنای تو منم
گر برسر کوی عشق من کشته شوی شکرانه بده که خون بهای تو منم»

آنوقت گفت که ای درویش توچه میدانی که بر او از اسرار انوار الهی نا متناهی چه نازل میشود فقط عاشق می داند بین آنها چه می گذرد[2].

شیخ بهاء الدین می گفت که شوق دارالملک عشق است که در او سختی نهاده‌اند از سیاست خنجر فراق و تیغی از هجران کشیده‌اند ویک شاخ نرگس وصال بدست رضا داده و هر نفسی هزار هزار سر از آن تیغ بر می‌دارند و آنکس که عاشق است ، اگر هزار بار سر او را ببرند او پای خود پس نیاورد[3].

۱- منبع البرکات ، ص ۲۹.
۲- اسرارالاولیاء ، ص ۸۵.
۳- ایضاً ، ص ۷.

Marfat.com

بقول او عشق آنست که کس بجز خدای تعالی نبیند پس بهشت و دوزخ و عذاب و اهل و فرزندان و مال کجا تواند دید[۱].

سلسلهٔ درویشی او :

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی به مسلک سهروردیه منسلک بود. مؤسس این فرقه شیخ شهاب الدین سهروردی ، متوفی ۶۳۲ ه است او برادر زادهٔ شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سهروردی بود[۲] او تصانیف بسیار دارد ولی «عوارف المعارف» از همه معروفتر است و برای پیروان او بصورت آئین نامهٔ این فرقه در آمده است.

این فرقه هم مثل فرقه‌های دیگر یعنی فرقهٔ چشتیه و فرقهٔ قادریه به پیغمبر صلعم میرسد[۳].

سفرهای شیخ :

سفرهای صوفیان کرام و بزرگان دین هیچوقت بدون منظور نبوده است. در اوایل در جستجوی حقایق و معارف و حصول فیوض و برکات از خانه قدم بیرون می گذاشتند و وقتی از مواهب علم و عرفان مستفیض می شدند برای بهره مند ساختن خلق خدا پا بر رکاب می گذاشتند و به سفر می رفتند.

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی هم بعد از تحصیلات ابتدائی در جستجوی علم و برای اکتساب فیض از محضر استادان و عارفان زمانه به مسافرت پرداخت. اول به خراسان رفت و تاهفت سال آنجا ماند ، بعد عازم بخارا شدو به مدت هشت سال در آنجا کسب فیض نمود و پنج سال در مکه و مدینه ماند. از بیت‌المقدس گذشته در بغداد به خدمت مرشد خود رسید[۴] وقتی بنا به دستور مرشد به شبه قارهٔ پاکستان و هند برگشت به کار تبلیغ دین مشغول شد.

وقتی شیخ به شبه قاره آمد ، بیشتر در ملتان ماند. آنوقت ها خیلی کم تنها به مسافرت می رفت. بیشتر وقت خود را با بابا فریدالدین گنج شکر گذرانده است ویابا دوستان دیگر خود مثل سید جلال الدین بخاری و لعل شهباز قلندر به اتفاق به

۱- افضل الفواید ، ص ۱۶ .
۲- نفحات‌الانس ، ص ۱۴۰ .
۳- شجره طریقت سهروردیه در مقدمه ذکر شده است.
۴- تاریخ فرشته ، ص ۴۰۴ .

Marfat.com

مسافرت می رفت. آنها در تابستان به اطراف کشمیر و استان سرحد Frontier می رفتند ، گاهی تابلخ و بخارا می رسیدند ، در فصل بهار در کوه سلیمان و فصل بارندگی را در گردنه‌های سند بسر می بردند ، هنوز هم در کراچی در کنار دریا و منگها پیر Manghah Pir و در سهوان Sehwan در کنار چشمه واهی Wahi و در مضافات سکهر Sukkur نشستگاه‌هائی که این بزرگان برای خود درست کرده بودند وجود دارد[1].

دربارهٔ چگونگی سفرهای شیخ بیشتر از بابا فریدالدین گنج شکر نقل قول می کنند، میگوید: «برادرم شیخ بهاءالدین زکریا بسیار سفر کرده بود ، دعا گوی یک هزار و سیصد و هشتاد از مشایخ کبار دیده بودم ، اما شیخ الاسلام مخدوم العالم غوث بهاءالدین بهاءالحق بسیار مشایخ را دیده بود[2]. شیخ در سمرقند با بزرگی ملاقات نمود که تقریبا سی سال در بحر تجلی غرق بود ، با رسیدن شیخ به آنجا آن بزرگ مرد برای یک لحظه به هوش آمد و مصلای خود به شیخ بخشید.

در مسافرت بخارا شیخ و بابا فرید باهم بودند و آنجا شیخ برای جمعی از علما در بارهٔ حرمت دست بوسیدن مرشد توضیح داد و ضمناً در بارهٔ حجاج بن یوسف ۴۱—۹۶ هجری گفت که او دست حسن بصری را بوسیده بود که آمرزیده شد.

وقتی شیخ در بخارا بود در آنجا قحط سالی صعب رخ داده بود. مردم شهر به شیخ متوسل شدند و برای آمدن باران دعا کردند ، شیخ هم این چنین دعا کرد که «اگر مرشد من شیخ شهاب الدین با صدق دل این طاقیه بسر من نهاده و من هم آنرا با صدق دل قبول کرده ام باران ببارد» و می گویند که چنان باران بارید که در آن شهر آب کم نشد[3].

هنگامیکه شیخ به کوه سراندیپ Saran Dip رسید مردی را دید که پشتواره ای هیزم بر سرداشت و با زحمت آنرا می‌برد ، او مرد مفلس و عیالداری بود و دختران جوان داشت. شیخ بر پشتوارهٔ او دست زد و آن مبدل به طلا شد. همین طور در سمرقند باعده ای جذامیان برخورد کرد که از زحمت رنج بینی به ستوه آمده بودند. از شیخ التماس دعا

۱- تحفة‌الکرام ، ج ۲ ، ص ۱۲۲.
۲- راحت القلوب ، مجلس ششم.
۳- اسرار الاولیاء ، ص ۹۰.

Marfat.com

کردند و شیخ برای آنها دعا کرد و ازآن عذاب نجات داد[۱].

دربارهٔ مسافرتهای شیخ به دهلی قصه های جالبی نقل شده است و همه تذکره - نویسان آنرا ذکر کرده‌اند و در ضمن شرح حال جلال الدین تبریزی ازآن بطور مفصل ذکر رفته. خلاصه اینکه شیخ الاسلام دهلی نجم‌الدین صغری به جلال الدین تبریزی تهمت زد و شیخ بهاءالدین برای داوری از ملتان به دهلی رفت[۲].

اخلاق و رفتار :

سالک راه حق در مقابل هیچ مشکل و رنجی دامن صبر از دست نمی دهد. زیرا او کسی است که بجای نفرین دعا می کند و عوض سنگ اندازی گل می‌اندازد، در نهاد شیخ بهاءالدین زکریا هم حلم و بردباری بدرجهٔ کمال وجود داشت. یک روز در خانقاه نشسته بود که جمعی از قلندران دلق پوش آنجا جمع شدند و سر و صدا راه انداختند. شیخ دستور داد که در خانقاه را ببندند، قلندران شروع به سنگ انداختن و بد و بیراه گفتن کردند. شیخ گفت: «درها را باز کنید من خلیفهٔ شیخ الشیوخ شهاب‌الدین سهروردی هستم از خود اینجاننشسته ام» در را باز کردند و شیخ قلندران را مورد تفقد قرار داد[۳].

دوستان‌خدا بدان‌حد برای انسانیت ارزش قایل هستند که کسی دیگر را یارای آن حد نیست. آنان هر چند که به اوج حق و صداقت نزدیک می شوند از تکبر و نخوت به دور می افتند. شیخ از فرط تواضع مانع تعظیم و تکریم فراوان دیگران نسبت بخود میشد. خود برای بزرگان دین احترام زیادی قایل بود وقتی خواجه قطب الدین بختیار کاکی به شبه قاره آمد و در ملتان توقف کرد شیخ باکمال احترام و محبت به او خیرمقدم گفت ولی در مورد خود خیلی درویشانه رفتار میکرد یک دفعه چند نفراز مریدان در خانقاه کنار حوض وضو می گرفتند که شیخ را آنجا گذر افتاد، همه بعنوان تعظیم برخاستند ولی یکی از آنها همانطور به وضو ادامه داد. شیخ از او خوشش آمد و گفت که «تو افضل ترین اینها هستی»[۴].

۱- الدررالمنظوم (اردو ترجمه)، ص ۱۶۱.
۲- سلاطین دهلی کے مذهبی رجحانات، ص ۱۱۵.
۳- فواید الفواد، ص ۵.
۴- سیرالعارفین، ص ۴۸.

Marfat.com

شیخ بخاطر مردم هیچوقت از اشتراک مساعی با حکام و عمال دولتی پرهیز نمی‌کرد. یک دفعه در ملتان خشکسالی بود و والی ملتان به غله احتیاج پیدا کرد ، شیخ مقدار زیادی غله از انبار شخصی خود برایش فرستاد. والئی ملتان متوجه شد که در آن غله یک قوطی پر از سکه های نقره است. برای شیخ آن قوطی نقره را پس فرستاد ولی شیخ گفت «این هم بتو بخشیدم[1]».

در آشپز خانهٔ شخصی شیخ غذا های گوناگون می پختند ولی شیخ فقط وقتی ازآن طعام لذت می‌برد که باجمعی از مهمانان و مسافران و دراویش بر سفره می نشست وقتی می دید که کسی با رغبت غذا می خورد خیلی خرسند می شد[2].

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی مثل مرشد خود برعکس صوفیان دیگر مرد متمولی بود و هیچوقت کمبود ثروت حس نکرد ولی خودش همیشه به این همه ثروت بی‌اعتنا بود. روزی به مستخدم گفت که «برو جعبه‌ای را که در آن ۵۰۰۰ دینار است بیاور» ، مستخدم آمد و جواب داد که «هرچه گشتم نتوانستم آنرا بیابم» شیخ آنرا شنید و به حضور خدای تعالی تشکر کرد. بعد از مدتی آن جعبه را پیدا کرد و به شیخ خبرداد ، شیخ دوباره خدای تعالی را تشکر کرد. مردم پرسیدند که «چرا برای هر دو امر الحمد لله گفتی» جواب داد که «برای درویش وجود و عدم دنیا هر دو مساوی است. آنهانه برای بدست آوردن چیزی خوشحال می شوند و نه برای از دست رفتن آن نا راحت»[3].

شیخ و سماع :

نزد صوفیان در سماع حالتی است که در عشق و وارفتگی به آنها دست می دهد. در این مورد نزد صوفیان که به مسلک های مختلف پیوسته‌اند تضاد رای وجود دارد. مثلاً گروهی سماع را جایز و عین شریعت می پندارند و گروهی آنرا خلاف آئین شریعت قلمداد می‌کنند ولی بعضی ها بینا بین هردو رفتار می کنند.

رقص و سماع نزد صوفیان چشتیه معتبرو جزو مسلک آنهاست و هر چند که اصول سیرو سلوک در خانقاهٔ سهروردی بر قاعدهٔ زهد و عبادت بنا شده ، مبنای برنامهٔ عملی آن مدرسه بر فکر و ذکر و توبه و خلوت نشینی و از خاق گوشه گرفتن قرار دارد ، لیکن

۱- فواید الفواد ، ص ۲۲۳.
۲- سیرالعارفین ، ص ۳۷.
۳- سیرالعارفین ، ص ۵۰.

Marfat.com

درس عشق و جهال و بحث سماع و ذوق حال نیز پاره ای اوقات در بین اعمال ایشان بنظر می‌رسد. آنها هم به سماع علاقه دارند ولی برعکس صوفیان چشتیه در این باره غلو نمی‌کنند و بر سبیل ندرت به سماع تن در می دهند[1].

نقل می کنند که قوالی باسم عبدالله رومی که مرد خوش کلامی بود به شبه قاره آمد و بادستهٔ نوازندگان خود در خدمت شیخ بهاء الدین زکریا آمد و گفت که «من در خدمت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی بوده ام و پیش او آواز خوانده‌ام او از آواز های من خوشش می آمد» و شیخ گفت« اگر اینطور است من هم آهنگ ترا گوش می کنم» طبق خواسته او در حجره دستهٔ عبدالله ء رومی آمدند و شروع به خواندن کردند:

«مستان که شراب ناب خوردند از پهلوی خود کباب کردند»

شیخ بیتابی می کرد و چراغ را خاموش کردند. در حجره تاریکی بود ولی معلوم می شد که شیخ در حال گردش است یعنی دارد می رقصد[2].

علاقهٔ شیخ به سماع بعلت هم نشینی او با شیخ فخر الدین عراقی متوفی ۶۸۸ھ که خواهرزادهٔ مرشد او و داماد و مرید خود او بود بیشتر شد. عراقی از اول به شعر و شاعری معروف بود. در صحبت شیخ هنگام چله کشی معروفترین غزل خود را گفت:

«نخستین باده کاندر جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند
به گیتی هر کجا درد دلی بود بهم کردند و عشقش نام کردند
چو خود کردند راز خویشتن فاش عراقی را چرا بدنام کردند[3]

شیخ هیچوقت او را از شعر گفتن و سماع منع نکرد، بلکه برای آخرین بیت این غزل بسیار اظهار خوشنودی کرد[4].

از بابا فرید الدین گنج شکر نقل می کنند که ابوبکر خراط که قوال بوده به خدمت او رفت و گفت که از ملتان آمده است. او حکایت کرد که پیش شیخ بهاء الدین زکریا سماع کردم و گفتم:

۱- آب کوثر، ص ۲۵۹.
۲- فواید الفواد، ص ۱۳۸.
۳- کلیات عراقی، ص ۱۹۰.
۴- نفحات الانس، ص ۴۰۱.

Marfat.com

کل صبح و کل اشراق بحبک عینی بدمع مشتاق
قد سعت حیه الهوی کبدی فلا طیب لها ولا راق[1]

از این گونه وقایع معلوم می شود که شیخ اگر در سماع غلو و زیاده روی نمی کرد ازآن خود داری هم نمی ورزید.

عبادت و ریاضت :

شیخ بهنگام عبادت و ریاضت بیشتر به تلاوت قرآن می پرداخت. یکبار در جمع خلفا نشسته بود آنها را مخاطب قرار داد و گفت: آیا کسی از شما می تواند در دو رکعت نماز یکبار قرآن را ختم کند، هیچکس یارای آن کار رانداشت، خودش برخاست و همین کار را کرد و اغلب می گفت که هر چه من از بزرگان کسب فیض نموده ام خدا بمن نیرو داده که بتوانم بخوبی آنرا بجا بیاورم و به هرچه که تصمیم گرفتم آنرا به پایان رسانیده‌ام ولی یک کار تا بحال نتوانسته ام انجام بدهم و آن اینست که میگویند بزرگ مردی از آغاز صبح تا طلوع آفتاب ختم قرآن می کرده من هم بارها سعی کرده‌ام ولی از عهدهٔ این امر بر نیامده ام[2].

در بارهٔ شیخ معروف است که روزه کم می‌گرفت ولی طاعت و عبادت بسیار می کرد و می گفت: «کلوا من الطیبه و اعملوا صالحا»[3].

شیخ از اول تا آخر عمر خود به عادت همیشگی به عبادت و ریاضت اشتغال داشته و روش او این بود که وقتی یک سوم از شب باقی می ماند به عبادت می پرداخت و تا اذان صبح در خلوت عبادت می کرد، نماز صبح با جماعت می گذارد و دوباره به خلوت می رفت و تا مدتی به تلاوت قرآن و خواندن اوراد و وظایف مشغول می شد، ظهر پس از صرف ناهار کمی استراحت می‌کرد و به فرزندانش می پرداخت، بعد برای نماز ظهر به مسجد می رفت و بعد از نماز به خانه ای که در نزدیکی های مسجد بود می رفت و به اوراد و وظایف مشغول می شد، آنجا به طالبان علم درس می گفت و اشکالات آنها را رفع می کرد. نماز عصر را با جماعت در مسجد می خواند بعد ازآن تا غروب وعظ می گفت. بعد از نماز مغرب دوباره در خلوت می نشست و تا وقت عشاء به اوراد

۱- فواید الفواد، ص ۱٤۹.
۲- أیضاً، ص ۱۱۹.
۳- ایضاً، ص ۳۰۹.

Marfat.com

می پرداخت و مدتی به عبادت می گزراند و قریب نصف شب به استراحت می‌پرداخت. آن سکو یاصفه که شیخ بر آن وعظ می گفت در سمت شرقی مقبرهٔ او قرار دارد[1].

زندگانیش برای خدا بود ، برای رضای خدا می نشست و راه می رفت ، همیشه یاد خدا را سرمایهٔ زندگانی میدانست و بین امور مادی و معنوی ارتباط گونه ای بوجود آورده بود و در راه سلوک زحمت های زیادی کشیده بود.

کشف و کرامت :

نزد بعضی از مشایخ سلوک صد مرحله دارد و کشف کرامت درجهٔ هفدهم از آن است و نزد صوفیان مرد کامل کسی است که تا مرتبهٔ هفدهم کرامات خود را آشکار نکند و اگر آشکارکند نمی تواند پیش تر رود. اما در مرتبهٔ صدم کشف و افشای کرامت جایز است. شیخ که به مسلک سهروردیه منسلک بود کشف کرامت را نمی پسندید و به خلفای خودهم همین نظر را تلقین می کرد.

یک دفعه پیش ابو علی کهیری که از مریدان او بود رفت او سنگ برداشت بر زمین زد و آن سنگ مبدل به زر گشت ، شیخ ازین منظره‌ناراحت شد و گفت «یاغفور ، یاغفور این چنین نمی باید کرد» بعد وقت شام که هوا تاریک شد. ابوعلی در گوشه‌ای اشارت کرد و چراغ روشن شد. شیخ به آن اشارت کرد و آن را سوزاند و به بو علی گفت که ترا راندیم و بدست نفس آماره دادیم ، بعد ابو علی سرگردان شد و بوصیله شیخ جلال الدین تبریزی بخشیده شد[2].

شیخ همیشه اظهار کرامت را منع می کرد. حتی یک دفعه به خواجه فرید الدین گنج شکر هم گفته‌بود که «این چه کاریست که میکنی یعنی اسرار دوست کشف می گردانی و این نشاید[3]».

شیخ خود همیشه در این مورد احتیاط می کرد و تا ضرورت ایجاب نمی‌کرد از کشف کرامت پرهیز می کرد.

علاقه به مرشد :

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی به مرشد خود شیخ شهاب الدین سهروردی علاقه ای زیاد داشته ، وقتی بنا به دستور او می خواست از بغداد به ملتان برود یکی از مریدان

۱- سر زمین ملتان ، ص ۸۷.
۲- افضل الفواید ، ص ۲۰.
۳- راحت القلوب مجلس دوم ، ص ۸ .

Marfat.com

شیخ شهاب الدین باسم شیخ جلال الدین تبریزی۵۳۶—۶۳۳ه که به شیخ بهاء الدین زکریا انس گرفته بود از مرشد اجازه خواست که با او همراهی کند. شیخ الشیوخ اجازه داد[1] آنها براه افتادند و در سرراه خود به نیشاپور رسیدند. شیخ جلال الدین تبریزی برای گردش به شهر رفت وقتی بر گشت شیخ پرسید که اینجا چه دیدی ، گفت که به خدمت فرید الدین عطار نیشاپوری ۵۱۲—۶۲۷ه رسیدم از من پرسید که در بغداد چه کسانی مشغول تبلیغ هستند ولی از فرط احترام و هیبت زبانم بند آمده بود و نتوانستم جواب بدهم ، شیخ بهاءالدین زکریا ناراحت شد و گفت که چرا اسم مرشد خود شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی را نگفتی ، شیخ جلال الدین تبریزی جواب داد که «من چنان تحت تاثیر عظمتش واقع شده بودم که لحظه ای مرشد خود را هم زیاد بردم». شیخ بهاء الدین ازین جواب آزرده خاطر شد و به همین جهت بود که همانجا از جلال الدین تبریزی جدا شد و هر دو در دو راه مختلف براه افتادند و شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی راه ملتان و شیخ جلال الدین تبریزی راه خراسان را در پیش گرفت[2].

حاصل خدمات :

وقتی شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی به ملتان رسید ، در شبه قارهٔ پاکستان و هند هنوز فتنهٔ قرمطیان[3] بطور کلی از بین نرفته بود ، بنا به دستور مرشد او ملتان را بعنوان مرکز ارشاد و هدایت انتخاب کرد و همه عمر خود را صرف تدریس و تبلیغ دین اسلام نمود. مردمان زیادی باهدایت و ارشاد او به دین اسلام مشرف شدند وقتی از ممالک اسلامی برگشت تا مدتی بر یک تپه مشغول ریاضت شد و درگوشه‌ای عزلت نشست این

۱- تاریخ تصوف در اسلام ، ص ۴۰۵ .
۲- فواید الفواد ، ص ۲۵۲ .
۳- قرمطیان یا قرامطه : فرقه ای از شیعه می باشند که به سبعیه یا هفت امامیه نیز نامیده شده اند. همدان اشعث معروف به قرمط در ترویج این فرقه کوشش فراوان کرد. آنها می گفتند محمد بن اسمعیل امام هفتم و صاحب الزمان است ، معتقد به قیام به سیف و قتل و حرق مخالفان خود از سائر مذاهب اسلامی بودند . زیارت قبور و بوسیدن سنگ کعبه و اعتقاد به ظواهر در مذهب آنان حرام بود و دراحکام شریعت قائل به تاویل بودند. آنها می گفتند که نبوت حضرت رسول بعد از غدیر خم از آن حضرت سلب و نصیب حضرت علی بن ابی طالب گردید. شعار قرمطیان مثل اسماعیلیان رایت سفید بوده است. از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم مبارزه شدیدی در عراق و ایران با اسماعیلیان و قرمطیان شروع شد.

Marfat.com

تپه به کوه شیخ بدین Koh-e-Shiekh Badin معروف است[۱].

شیخ در ملتان وعظ می‌کرد و برای شنیدن آن مردمان زیادی از اطراف می‌آمدند. در زمان اقامت او در ملتان همه پاکستان و هند از انوار فیوض و برکات او بهره‌ور شد زمان او را «عهد خیر الاعصار» گفته اند[۲].

بسیاری از قبایل غیر مسلمان که در دوره غوریان از هند به پنجاب نقل مکان کرده بودند به سعی و کوشش شیخ به اسلام گرویدند. بسیاری از مردم سند و ملتان و هندوان لاهور که بسیاری از آنها بازرگانان متمول و بعضی از آنها کار گزاران حکومت بودند در حضور شیخ می‌آمدند و قبول اسلام کرده مرید او می‌شدند. در مدت خیلی کوتاه عدد مریدان شیخ از ملتان تا کاتیا وار Kattiyawarh و از دکن Deccan تا سند و از پنجاب تا دهلی به هزار ها رسید. آنوقت شیخ از جانب خود خلیفه و واعظانی برای آن نقاط تعین نمود. در ملتان خودش وعظ می‌گفت و در اطراف خلیفهٔ خود را می فرستاد[۳].

شیخ بعد از نماز بربالای منبر می رفت و تفسیر قرآن و حدیث تدریس می‌کرد و گه گه از اشعار و حکایات و نقل قول بزرگان پیشین استفاده می‌کرد. او وقت معینی برای وعظ انتخاب نموده بود و در آنوقت مردم همه کارهای خود را واگذاشته در آنجا جمع می شدند و همان سر زمینی که وقتی او اینجا آمده بود گهواره کفر و الحاد بود به وضع دیگری در آمده بود. در طول تمام شبه قاره گروه های‌تبلیغی بنا به دستور شیخ برای ارشاد و هدایت پراکنده شده بودند. اینجا و آنجا قرآن و حدیث درس داده می شد. شیخ متوجه شده بود که تعلیمات کفر آمیز قرمطیان ناخود آگاهانه بر قلب و روح مردم اثر گذاشته بود و افکار مردم روستائی نسبت به شهر نشین ها بیشتر تحت تأثیر این تعلیمات قرار گرفته بود. شیخ برای این که تأثیر و نفوذ قرمطیان را بکلی از بین ببرد و مردم را به اسلام آشنا سازد راهی انتخاب کرد که برای آیندگان و جویندگان به رستگاری منتهی شود[۴].

۱- آب کوثر ، ص ۲۵۷ .
۲- تاریخ فرشته ، ج ۱ ، ص ۱۸۳ .
۳- انوار غوثیه ص ۵ .
٤- منبع البرکات ، ص ۳٦ .

Marfat.com

مردمانی که برای دیدن شیخ می آمدند از طبقات مختلف بودند ، از علما و زهاد و فقها و مشایخ و مجذوبین گرفته تا مردم عادی ، شیخ گروه های متعددی از واعظان و مبلغان دینی را تحت برنامه ای منظم به طرف سند و مکران Makran گسیل داشت و برخی را به طرف کشمیر و دهلی و بعضی را به جانب افغانستان فرستاد در آخر هر سال این گروه های تبلیغی پیش شیخ می آمدند و از نتیجهٔ فعالیتهای خود گزارشی تهیه می‌کردند و هر جا که با اشکالی برخورد می‌کردند شیخ آنها راهنایی می کرد. این گروه زندگی خود را از پول شیخ که بصورت کالاهای تجارتی به آنها داده می شد تأمین میکردند.

ارشاد و هدایت شیخ برای خواص و عوام یکسان بود و سعی می کرد که هر دو طبقه یکسان مستفیض شوند. شیخ به خدا عشق می ورزید و بخاطر رضای او به بندگانش محبت می کرد. او بخاطر اینکه به عموم مردم کمک کرده باشد به امور کشاورزی و بازرگانی متوجه میشد و هرجا در اطراف ملتان جایی مناسب پیدا می کرد باین کار مشغول می شد. بسیاری از جنگلهائی را که درختهایش قطع و به زمین بایر تبدیل شده بود سرسبز کرد چاه ها و قنات‌های متعددی احداث کرد. بطوریکه ناحیه واهی غوث الملک Wahi Ghaus-ul-Mulk و قلعه پیر Pir که در بخش لودهران Lodhran است و کمی دور تر از رود خانه واقع است هنوز هم جزو ملک شیخ بشمار میرود و بطور یادگار در خانواده او بطور ارثی باقی مانده است. مردم از این کار شیخ تقلید کردید و این امر برای امرار معاش غریبان راهی گشود و این کار درسی بود برای آنها که به بیکاری و راهزنی و دزدی عادت کرده بودند. و این امر سبب شد آنها از کارهای زشت‌خود دست بردارند و به کارهای عمرانی اشتغال ورزند. همین طور شیخ توجه خود را بطرف امور بازرگانی معطوف نمود و از راههای زمینی و دریائی محصولات کشور را از قبیل صنایع دستی به مریدان و شاگردان خود می سپرد ، تا آنرا به ممالک خارجی و نقاط دور دست ببرند و همیشه‌به آنها توصیه می کرد که در داد و ستد درستکاری را رعایت بکنند. او از این راه سود زیادی می برد و امر تجارت او تابدان حد توسعه پیدا کرده بود که کشتی های تجارتی او از عربستان گرفته تا روم و در مشرق تا چین می رفتند و عده ای زیادی از مردم از این رهگذر سود برده و امرار معاش می‌کردند و ضمناً این تشویقی بشمار میرفت برای مبارزه با بیکاری باوجود این هزینه خانه شخصی خود را از عایدی زمین هائی که در اطراف ملتان و در زیر قلعه کهنه که به لولو واهن

Marfat.com

Lolowahan معروف است تامین میکرد و درآمد حاصله از بازرگانی و دیگر املاک را به فقرا و مساکین میداد و یا صرف رفاه عمومی می کرد و هرچه پس انداز داشت برای این قبیل کار ها وقف نموده بود و خود با قناعت زندگی میکرد و از این درآمدبیشمار چیزی برای خود و یا بمنظور تجمل خرج نمی‌کرد. او یک مرکز خیریه دایر کرده بود که هزاران غریب و مسکین و مسلمانان فقیر و ثروتمند همه بر حسب مرتبه و منزلت خود در آنجا روزانه غذا می خوردند[1].

فعالیتهای سیاسی :

شیخ بهاء الدین زکریا برعکس صوفیان چشت با دربار روابط استوار ساخت و با امراء و حکام رفت و آمد داشت ولی همیشه روابط خود را به نفع مردم بکار می برد.

تذکره نویسان واقعه ای را نقل می‌کنند که ناصرالدین قباچه متوفی ۶۲۵ هجری حاکم ملتان و سند علیه سلطان شمس‌الدین التمش ۱۲۱۱—۱۲۳۶م پادشاه دهلی قیام کرده بود. شیخ به سلطان تمایل قلبی داشت. او بعلت زهد و تقوی و دین داری و پاسداری شریعت در زمره اولیاء الله بشمار میرفت. قباچه به این شکوه و جلال بدیده رشک و حسد نگاه میکرد و سرگرم توطئه‌ای برای برانداختن‌او شد که به هیچ وجه مورد قبول خاطر قاضی مولانا شرف الدین اصفهانی قاضی ملتان و شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی قرار نگرفت. قاضی هم مردی متدّین و عالم بوده و صلاح این طور دیدکه التتمش را از نقشه ای که قباچه برایش کشیده بود با خبر بکند و شیخ بهاء الدین زکریا هم این پیشنهاد را پسندید هر دو جداگانه برای سلطان التتمش نامه نوشتند ولی از بخت بد هر دو نامه بدست هواخواهان قباچه افتاد و قباچه باخواندن آنها خشمناک شد و هر دو را پیش خود طلبید ، مجلسی ترتیب داده شد و شیخ بهاء الدین را در سمت راست خود نشاند و به قاضی دستور داد که روبرویش بنشیند. نامه اش را به دستش داد و دستور داد که بخواند. قاضی نامه را خواند و تمام کرد قباچه در حال خشم به جلاد دستور داد که سرش را از تن جدا کنند ، بعد نامه شیخ بهاء الدبن را بدست او داد و پرسید که «آیا این را می شناسید شیخ جواب داد که مسلماً این نامهٔ من است ولی من بنا به دستور خداوند این کار را کردم و هرچه نوشتم درست و راست است». باشنیدن‌این لرزه برتن قباچه

۱- انوار غوثیه ، ص ٥٤ .

Marfat.com

افتاد و از حضور او پوزش خواست و با اعزاز و اکرام شیخ را مرخص کرد[۱].

یک بار ملک شمس‌الدین وسالی نویین بر ملتان حمله‌ور شد آن زمان غلام التتمش جنکرخان حاکم ملتان بود. جنکر خان شیخ را پیش آنها فرستاده تا با مسالمت و پول دادن جلوی آنها را بگیرد و شیخ هم همین کار را کرد[۲].

واقعهٔ دیگری را نقل میکنند که باری در ملتان خواجه قطب الدین بختیار اوشی و بابا فریدالدین گنج شکر و شیخ بهاء الدین زکریا هر سه بزرگ باهم بودند، در آن روز ها مغولان به ملتان بالشکری انبوه حمله ور شدند. قباچه حاکم ملتان خیلی مضطرب شده بود. به بزرگان دین رجوع کرد و از آنها استمداد نمود. شیخ بهاء الدین کمانی خواست و در آن تیر نهاده به قباچه داد و گفت بجانب دشمن بینداز چون این کار را کرد، تمام لشکر مغول منهدم شد[۳].

واقعهٔ دیگری که از نفوذ شیخ در دربار امراء و حکّام حکایت می کند در ضمن تذکره احوال شیخ جلال الدین تبریزی نقل شده است. در آن محاکمه شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی را برای داوری خواسته بودند. وقتی التتمش متوجه شد که شیخ بهاء الدین کفش شیخ جلال را در دست گرفته ادای احترام نموده است گفت «کسی که در نظر شیخ بهاء الدین این همه احترام و ستایش را دارد نمی تواند مقصر و متهم باشد» ولی شیخ اصرار کرد که باید حرفهای طرفین را بشنود[۴].

تعلیقات

در مورد تصانیف شیخ بهاء الدین زکریا تذکره نویسان یا ساکت مانده اند و یا فقط از «کتاب الاوراد» اسم برده اند. از تصانیف شیخ سه کتاب را میتوان اسم برد که هیچ یک به چاپ نرسیده است. در فصلی جداگانه از هر سه آنها که عبارتند از «کتاب الاوراد» و «شروط اربعین فی جلوس المعتکفین» و «رساله بهاءالدین زکریا ملتانی» ذکر رفته است.

اینجا از برگزیدهٔ وصایای شیخ که در تذکره های صوفیان و یا در ملفوظات آنها

۱- سلاطین دهلی کے مذهبی رجحانات، ص ۱۱٤.
۲- تاریخ نامهٔ هرات، ص ٦۸—۱۵۷.
۳- مرقع ملتان: ص ۲٦٤.
٤- سلاطین دهلی کے مذهبی رجحانات، ۱۱۰.

Marfat.com

ذکر شده است بحث میگردد . مؤلف «اخبار الاخیار» وصایای شیخ را از نامه‌هائی که برای مریدانش نوشته است انتخاب نموده و آن بدین قرار است :

میگوید : «بر بنده لازم است که با صدق و اخلاص در عبادت خداوندی مشغول بشود تا بوسیلهٔ عبادت و اذ کار بتواند آنچه ماسوی خدا است نفی بکند و طریق آن اینست که احوال خود را درست بکند و در ضمن اقوال و افعال خود محاسبه نفس خویش را بکند بدون لزوم حرف نزند و نه کاری انجام بدهد . برای هر قول و فعل از خدای بزرگ التماس بکند و برای اعمال نیک استمداد او را خواهان باشد.

و میگوید : «که سلامت روح در ترک گناه است و سلامتی دین در درود فرستادن به روح پیغمبر صلعم و سلامتی بدن در قلت طعام. سلامة الجسدفی قلة الطعام و سلامةالروح فی ترک‌الانام و سلامة الدین فی الصلوة علی محمد علیه الصلوة.

«ذکر خدا را برخود واجب دان . چون از ذکر است که طالب به محب ص رسد[1]».

«عشق آتش است که کثافت ها را خاکستر می گرداند و وقتی عشق راسخ شد با مشاهده او ذکر حقیقی انجام می‌گیرد . همین است آن ذکرکثیر که خدا برای او وعده فلاح داده است .

«واذکروالله کثیرا لعلکم تفلحون»

میگوید که کریم کسی است که طینت او با قلب او و قلب او باهمه دمساز باشد . در قالب تن قلب هیچوقت به یک صورت نمی ماند به هر حالت تازه و نو صورت و هیئت تازه می پذیرد و گاهی حاضر ، گاهی غائب ، گاهی قادر و گاهی غافل گاهی هوشیار و گاهی ساکت ، گاهی درحال ذکر ، گاهی عالم است ، گاهی جاهل ، گاهی کافر ، گاهی مومن ، یک وقتی زیر یک وقتی زبر ، موقعی نیک است و موقعی بد است»[2]

درباره مردم اینطور میگوید : «مردمان جهان از سه قرارند : اول زاهد عابد آنهائیکه ظاهر شان بد و باطنشان خوب است ، دوم علماء وفضلا ، که ظاهر و باطن یکسان دارند ، سوم جهلاء که ظاهر خوب و باطن بد دارند[3] .

۱- اخبار الاخیار، ص ۶۱ .
۲- اخبار الصالحین ، ص ۳۰۳ .
۳- اخبار الاخیار، ص ۶۰ .

Marfat.com

بنظر شیخ سه چیز موجب هلاکت انسان می تواند باشد : اول ارتکاب گناه به امید توبه ، دوم توبه نکردن به امید درازی حیات ، سوم گناه بزرگ خود را به امید عفو و بخشش ناچیز گرداندن[1].

او عقیده داشت که زهد سه حرف است : اول «ز» که مراد ازآن ترک زیب و زینت دنیاست . دوم «ه» که عبارت است از ترک هوا و هوس ، سوم «دال» که درگذر کردن از دنیا و دولت مطلوب است .

بنظر شیخ کمک به ستمگر در ظلم و ستم او و وصف افعال او بجای خود ظلم است ، بلکه رفتار با جور و جفا با او ثواب است .

او می‌گفت : «آدم باید وقتی که حرف میزند در فکر داشته باشد که خدا آنها را گوش می‌کند و وقتی ساکت است باید بفهمد که خدا از راز قلب او آگاه است ، باید بداند که برخاستن من روبروی او و نشستن من مقابل اوست .

بنظر او «ترس از خدا چراغ قلب انسان است. اگر این نباشد انسان در تیرگی ظاهری و باطنی بسر می برد».

او عقیده داشت که سه چیز برای سه نفر ضرر دارد : فساد برای امراء و حکام طمع و همنشینی ثروتمندان و قرب مردان خدا برای علما و ریا برای فقرا».

شیخ می گفت : «تقوی به چیزی می گویند که کسی دامن ترا نگیرد و جوانمردی اینست که تو دامن گیر کسی نباشی»[2] .

شیخ عقیده داشت که «مرد آزاد طبع غلام کسی نیست و کسی که عزیز همه باشد جای دیگر ذلت نمی بیند. پادشاه کسی است که پیش کسی دست سوال دراز نکند و خدا پرست کسی است که در دام تکبر و نخوت گرفتار نشود. و نیک مرد کسی است که با هیچ کس بد نکند. صاحب وقت کسی است که نه برای گذشته افسوس می خورد و نه برای آینده نگران می شود و در حال از وضع خود راضی است[3].

شیخ برای مریدان خود می گفت که «هر دری و هر سری مباشید ، یک در بگیرید ولی استوار و محکم بگیرید. مرید باید محافظ وقت خود باشد و ماسوی خدا

۱- فواید الفواد ، ص ۵۹ .
۲- نزهة الخواطر، ص ۱۱۴ .
۳- اخبار الصالحین، ص ۳۰۴.

Marfat.com

را از قلب دور بدارد و صحبت مخلوق را برخود حرام گرداند به ذکر خدا انس بگیرد. اگر این نباشد به فهمد که او از عشق خداوندی بوئی نبرده است[۱].

بنظر او مجاهده آنست که هر چه نفس آرزو کند تا بیست سال آن آرزو بدو نرساند[۲].

ازدواج و اولاد :

شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی دو زن داشته. زن اولیش رشیده بانو دختر عمویش بود و زن دوم شهر بانو نام داشت. بقول تذکره نویسان شیخ از زن اول دارای پنج فرزند شد که بدین قرار است : (۱) شیخ صدرالدین عارف (۲) مخدوم شیخ علاء الدین محمد (۳) مخدوم شیخ قدوة الدین محمد (٤) مخدوم شیخ شهاب‌الدین محمد نور (۵)مخدوم شیخ برهان الدین محمد .

و از زن دوم صاحب دو پسرو دو دختر شد : (۱) مخدوم شیخ شمس‌الدین محمد محبوب خدا (۲) مخدوم شیخ ضیاءالدین محمد (۳) نور بی‌بی (٤) سلطان بی‌بی المعروف به فاطمه بی‌بی[۳].

شیخ دختر اولی ، یعنی نور بی‌بی را به فخرالدین عراقی که یکی از مریدان محبوب و خلفای برگزیده شیخ بود داد. او فقط یک پسر ، شیخ کبیر الدین بدنیا آورد و زود فوت کرد. شیخ می خواست که دختر دومی را هم به عراقی بدهد تا به او دلداری داده باشد ولی به میل پسر بزرگش ازین فکر منصرف شد و این سعادت نصیب سلطان التارکین حمیدالدین قریشی هنکاری متوفی ۷۳۷ھ شد و او صمیمانه زن خود را دوست داشته است[٤].

غیر از شیخ صدرالدین عارف درباره هیچ فرزند دیگر شیخ اطلاعی بدست نرسیده. بقول فهمی شیخ از زن اول فقط یک پسر یعنی شیخ صدرالدین عارف داشت واز زن دومی صاحب شش پسرو دو دختر شد که یکی از آنها زن عراقی بود و درباره دیگری چیزی ذکر نشده است[۵].

۱- معارج الولایت ، نسخه خطی مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب ، ص ۳۰۶.
۲- خلاصة العارفین ، نسخه خطی ، مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب ، ص ۱۶.
۳- ذکر جمیل ، ص ۲۰.
٤- تذکره حمیدیه : ص ٦٤.
۵- هند و پاکستان کے اولیاء : ص ۷۶.

Marfat.com

ولی دیگر تذکره نویسان غیر از صدرالدین عارف از هیچ فرزند دیگر شیخ سخنی به میان نیاورده اند و درباره آنها چیزی معلوم نشده است.

شیخ برای تربیت فرزندان خود علما و فضلای معروف زمانه را انتخاب نموده بود. از آنجمله مولانا نجم الدین از همه معروفتر است.

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی به استادان فرزندان خود زرو سیم و تحفه های بی نظیر می داد واغلب می‌گفت که اگر می خواهید چیزی به کسی بدهید باید از اعلی‌ترین نوع باشد[1].

وفات :

از خواجه نظام الدین اولیاء متوفی ۷۲۵ ه نقل می کنند که روزی شیخ درحجره خود مشغول عبادت بود که ناگاه شخصی نورانی پیدا شد و نامه ای سربمهر بدست داشت و آن نامه را به شیخ صدرالدین عارف متوفی ۶۸۶ ه داد وگفت که این را به شیخ بدهید. شیخ عارف از عنوان نامه متحیر شد و آنرا به اندرون برد. شیخ بهاءالدین زکریا وقتی نامه را دید گفت «احضار دوست آمده است. همه بیرون بروید» و سر به سجده نهاد و جان به جان آفرین سپرد. همان لحظه از در و دیوار حجره صدا بر آمد که «دوست به دوست رسید» شیخ عارف در حجره رفت و دید که پدرش از جهان فانی به جهان باقی شتافته است[2].

می گویند که همان وقت که شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی فوت کرد بابا فرید گنج شکر در پاک پتن Pak Pattan بود ، او بیهوش شد و مدتی در حال اغماء ماند. دوستان نگران شدند و خرقه خواجه قطب‌الدین بختیارکاکی متوفی ۶۳۳ هجری را آوردند و رویش را پوشاندندوقت بهوش آمد گفت «امروز بردارم بهاء الدین از این جهان رخت بربست من الان دیدم که یک هزار فرشته جلو او و شیخ شهاب الدین سهروردی در عقب او بودند و شیخ را بسوی آسمان بردند و نماز جنازه را غائبانه خواند[3].

درباره تاریخ وفات شیخ اختلاف زیادی وجود دارد: در خلاصة‌العارفین آمده که شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی هفد هم ماه صفر بسال ۶۶۶ ه از این جهان رخت بربست[4].

۱- فواید الفواد ، ص ۲۳۲.
۲- ایضاً ، ص ۲۲۱.
۳- راحت القوب ، ص ۹۲ ، مجلس نوزد هم ، اخبارالاخیار، ص ۲۸.
۴- خلاصة العارفین ، نسخه خطی مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب ، ص ۱۷۱۳.

Marfat.com

اقوال مؤلف سفینة‌الاولیاء[1] ، نزهة الخواطر[2] و منبع‌البرکات[3] به همین تاریخ موافق اند و در فهرست کتابخانه دیوان هند[4] هم ٦٦٦ هجری نوشته اند.

مؤلف مفتاح التواریخ[5] و سر زمین هند[6] و انوارالعارفین[7] و آئین اکبری[8] و مرقع ملتان[9] ٦٦٥ هجری نوشته‌اند. درحالیکه سوانح شرق[10] و فهرست موزه بریتانیا[11] و تذکرة الشعرا[12] و تذکره اولیای هند[13] سال وفات او را ٦٦١ هجری نوشته اند و روی مقبره شیخ هم همین تاریخ حک شده است .

در «مخبرالواصلین» تاریخ وفات شیخ را اینطور ذکر کرده است :

قدوهٔ خاندان اهل یقین شیخ ارض و سما بهاء الدین
پانصد و شصت و شش ز هجرت بود که انجم ذات او طلوع نمود
او بیوم الخمیس کرد سفر سوی فردوس سابع ز صفر
بی شک او شاهباز فردوس است سال او شاهباز فردوس است (٦٦٦ھ)
لیک شد سال نقل او به یقین **شاهباز مقام علیین** (٦٦٦ھ)

در همین تذکره جای دیگر میگوید :

زهی آن شیخ بی همتا بهاء الدین زکریا بدل کان و بکف دریا بهاء الدین زکریا
دلا در هفتم ماه رجب تاریخ نقل او **بگو قطب جهان حق بهاءالدین زکریا**[14] (٦٦٦ھ)

در حدیقةالاولیاء تاریخ وفات شیخ را آورده :

پادشاه دین بهاء الدین ولی پیر دنیا هادی دور زمان
عشق حق تولید او تحریر کن **عاشق صادق** بگو ترحیل آن (٦٦٦ھ)
شمع نور آمد وصال پاک او نیز **فتح دین بهاء الدین** بخوان[15] (٦٦٦ھ)

تاریخ وفات از حافظ دلدار بخش :

حافظ و حاجی و عالم با عمل زاهد و عابد و عارف بی بدل

١- سفینة الا ولیا ، ص ١١٥ .
٢- نزهة الخواطر، ص ٢٣٤.
٣- منبع البرکات ، ص ٦٦.
٤- فهرست کتابخانه دیوان هند.
٥- مفتاح التواریخ ، ص ٦٢.
٦- سر زمین هند ، ص ٦٦.
٧- انوارالعارفین ، ص ٩٩ .
٨- آئین اکبری ، ص ٢٠٧.
٩- مرقع ملتان ، ص ٢١٢.
١٠- سوانح شرق ، ص ٩٧.
١١- فهرست موزه بریتانیا ، ص ؟
١٢- تذکرة الشعرا ، ص ٢٨.
١٣- تذکرهٔ اولیای هند ، ص ١٣١.
١٤- مخبرالواصلین ، ب ٣٠ ، ٣١ الف.
١٥- حدیقة الاولیاء ، ص ٧٩.

Marfat.com

این گهر از بحر فیضان شهاب بد گرانمایه باعداد و حساب
این یکی لعل است کان قادری یعنی باغوث است نسبت مادری
این گل از باغ قریشی هاشمی مست از خوشبوئی او هر آدمی
این بر از نخل وجیه الدین شمر قند حاصل کرد از وی هر بشر
این خور از برج کر در آمد عیان زین منور شد جهان مولتان
از لقب غوث جهان ممتاز شد و از کرامت صاحب اعجاز شد
از وجودش چون بهاء الدین شد زین سبب اسمش بهاء الدین شد
نقد عمرش صرف شد در راه حق هم ز جنس علم دادی صد طبق
چون رسید از عمر او هشتاد و هشت بهر دیدار خدا احرام بست
بود جمعه هفتم از ماه صفر از نهال وصل حق خورده ثمر
گفت حافظ بهر سال وصل آن شه بهاء الدین **سید واصلان**[1]
(۶۶۶ھ)

میگویند که شیخ بهاء الدین زکریا به شیخ صدرالدین عارف وصیت کرده بود که نماز جنازه مرا نخوان و به کسی اجازه نده که بخواند ولی اگر شخصی بدون اجازه خواند با او مخالفت نکند . چنانچه وقتی جنازه حاضر شد و بیش از هفده هزار مرد که بیشتر شان اولیاء الله بودند صف کشیده بودند که گردی پدید آمد و از آن گرد درویشی بر آمد و نماز جنازه خواند . وقتی پرسیدند که او کی است ، دریافتند که او مصلح الدین سعدی شیرازی (متوفی ۶۱۵—۶۹۱ھ) بود[2].

این واقعه را کسی دیگر ننوشته برای این در صحت آن شک است و بقول دیگران نماز جنازه شیخ را پسر بزرگ او شیخ صدرالدین عارف خواند[3].

فخرالدین عراقی در رثای مرشد خود مرثیه ای طولانی گفته که در ادبیات فارسی بی نظیر است ، چند تا اشعار از آن مرثیه اینجا نقل کرده می شود.

چون ننالم ، چرا نگریم زار چون نمویم ، که من نیابم یار
دل فگارم چرا نگریم خون ؟ درد مندم ، چرا ننالم زار ؟
کارم از دست رفت و دست از کار دیده بی نور ماند و دل بی یار
خاک بر فرق سر چرا نکنم ؟ چون نشویم بخون دل رخسار ؟

۱- سرزمین ملتان ، ص ۸۵ .
۲- بوستان غوثیه ، ص ۲۵ .
۳- افضل الفواید ، ص ۸۹ .

Marfat.com

یار غارم ز دست رفت دریغ ماندم ، افسوس ، پای بر دم مار
آفتابم ز خانه بیرون شد منم امروز و وحشت شب تار
حال بیچاره ای چگونه بود ؟ رفته از سر مسیح و او بیمار
خود همه خون گریستی بر من بودی ار دوستی مرا غم خوار
روشنایی دیده رفت ، افسوس منم امروز و دیده ای خونبار
آن چنانم که دشمنم چو بدید زار بگریست بر دل من ، زار
خاطر عاشقی چگونه بود دم دل از دست رفته هم دلدار
سوختم زاتش جدایی او مردمم نیست جز غم و تیمار
روز و شب خون گریستی بر من بودی ار چشم بخت من بیدار
کارم از گریه راست می نشود چه کنم ؟ چیست چارهٔ این کار
دلم از من بسی خراب تر است خاطرم از جگر کباب تر است[1]

مقبرهٔ شیخ :

مقبرهٔ شیخ در ملتان است و در گوشهٔ شمال شرق قاسم باغ وجود دارد. در این مقبره شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی و در کنارش پسر بزرگش شیخ صدر الدین عارف مدفون است . این مقبره را شیخ با هزینه شخصی خود ساخته بود[2].

مشخصات مقبره باین قرار است : مساحت آن تقریباً دویست و پنجاه متر مربع است . یک قطعه سنگ مرمر که در آستانه در قرار دارد یک متر و هشتاد طول و یک مترو نود و پنج مساحت دارد. یک ضریح چوبی منقش که بر مرقد قرار دارد نمونه ای از کار دستی است . این مقبره از نظر فن معماری بی نظیر است بقول کننگهم Cunningham نظیر هنر معماری این مقبره فقط در سونی پت Soni Pat (در هند) وجود دارد[3].

مقبره از بیرون بشکل مسدس الاضلاع بالا رفته و بر روی آن یک گنبد مدور درست شده است. در سمت شرق آن کاشی براق وجود دارد . در محاصره سال ۱۸٤۸م گنبد مقبره صدمه های زیادی دیده بود. در سال ۱۸۵۰م دولت بالغ بر ده هزار روپیه

۱- کلیات عراقی ، ص ۱۱۱ .
۲- تاریخ ضلع ملتان ، ص ٦٤ .
۳- ملتان گزیتیر ، ص ۳۹۹ .

Marfat.com

خرج کرد تا مقبره را تعمیر بکند ولی تمام نشد و بعداً سجاده نشین[1] آنوقت از پول نذر آن را تعمیر کرد. آستانه در و راهرو و در های مقبره را شیخ مرید حسین قریشی یکی از سجاده نشینان بعدی تعمیر کرد[2].

در محوطهٔ خانقاه سرائی وجود دارد که زایرین آنجا اقامت می گزینند و طرف چپ مسجد قشنگی وجود دارد که شیر شاه سوری (۱۵۴۰-۱۵۴۳ م) آنرا بنا نهاده است.

بیرون مقبره دو نفر از فرمانروایان مسلمان مدفونند. قبر نواب مظفر خان باکاشی آبی زینت داده شده است.

درگوشه شرقی مقبره یک صفحه وسیع وجود دارد و معروف است شیخ بیست سال کامل روی آن سکونشسته درس تفسیر و حدیث و فقه می داده است.

بر در مقبره نوشته شده است :

«خانقاه غوث العالمین حضرت غوث بهاءالحق والدین زکریا ملتانی رحمة‌الله علیه تاریخ وفات ۷ صفر ۶۶۱ هجری المقدس»

در آستانه جنوبی بر محراب شرقی آیات قرآن و بر چپ و راست آن اشعاری کنده شده است که از این قبیل است :

مرا پیر دانای مرشد شهاب دو اندر ز فرمود بر روی آب

مرزا ز پیر طریقت نصیحتی یاد است که غیر یاد خدا هست هر چه برباد است
یکی آنکه بر نفس خود بین مباش دوم آنکه بر خلق بد بین مباش

تا در سر تو خیال هستی باقی است می دان به یقین که بت پرستی باقی است
گفتی بت پندار شکستم رستم آن بت که به پندار شکستی باقی است
اندیشهٔ مال و جاه دنیا غلط است بی وهم و خیال فکر بیجا غلط است
در خانهٔ تن وطن نباشد هرگز از بهر دو روز این تمنا غلط است

وصف شیخ از زبان دیگران :

مرشد شیخ ، شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی ، همیشه از ین مرید خود تعریف و تمجید می کرده ، می گویند وقتی شیخ بهاءالدین زکریا از حضور مرشد

۱- سجاده نشین به کسی می گویند که بعد از مرگ مرشد بر روی قبر بنشیند و مراقب نظافت و نگهبانی باشد.
۲- سرزمین ملتان ، ص ۸۷ .

Marfat.com

رخصت خواست شیخ الشیوخ برای او دعا کرد و گفت که «هر که ترا به بیند و هرکه بعد از تو جنازه ترا به بیند و هرکه بعد از جنازه تو مناره ترا یعنی گنبد ترا به بیند او را با دوزخ کاری نباشد[1].

مولانا جمالی مؤلف سیرالعارفین در وصف شیخ می گوید :

«آن گوهر درج شریعت و طریقت و آن اختر برج معرفت و حقیقت ، آن رهنمای منازل تصدیق حال و آن رهبر راه روان اهل کمال ، آن زبدهٔ اتقیاء ، آن خلاصهٔ اولیاء بهاء الدین محمد زکریا قدس سره العزیز از اولیای کبار بود و در روش مشیخت صاحب اعتبار در علوم ظاهری ، مجتهدزمان و در اسرار باطن سلطان سریر عرفان. در عهد خویش از بی نظیران روزگار بود و در کشف و کرامت عدیم المثال و در عبادت و ریاضت مستقیم الاحوال.

آن محرم راز لا مکانی موصوف صفات جاودانی
افلاک به زیر پای کرده در عالم عشق جای کرده
جا روفته از فنای توحید پا کوفته در بقای تفرید
باطن به بوهبوبیت و حقیقت ظاهر بشریعت و طریقت
آن پاک گزیده مشایخ آن مردم دیدهٔ مشایخ
سلطان سریر ملک تمکین یعنی که بهاء الملت و دین
اومالک ملک لا یزالی است درسلک محبتش جمالی است[2]

میر حسینی مرید شیخ در تصانیف خود در مدح شیخ اشعار متعددی گفته از آن جمله چند بیت زیر است :

شیخ هفت اقلیم قطب اولیاء واصل حضرت ندیم اولیاء
مفخر ملت بهاء شرع و دین جان پاکش منبعهٔ صدق الیقین
سالکان را علمش اوستاد آمده قدوهٔ ابدال و اوتار آمده
رحمت عالم دل آگاه او چون پیغمبر استقامت راه او
نوش داروی دل هر درد مند قدر او چون همت او سر بلند
ملک دنیا دادهٔ و دین یافته در بقا حرف تمکین تافته

۱- بوستان غوثیه ، ص ۲۳.
۲- سیر العارفین ، ص ۱۰۳.

Marfat.com

طرز وجود او به نزد دوستان جنت الماوا شده هندوستان
من که رو از نیک وبد تافتم این سعادت از قبولش یافتم
از مئی وحدت لبالب جام او در فضای قدس باد آرام او
رحمت هستی چو پیروان کرد پروازش همانی آشیان
این بلند آواز عالم پناه سرور عصر افتخار صدر و جاه
صدر دین و دولت آن مقبول حق نه طبق بر خوان وجودش یک طبق
آب حیوان قطره بحر و برش چون خضر علم لدنی حاصلش
معتبر چون قول او افعال او هم بیان او گواه حال او
مقتدائی او قبول خاص و عام دولتش گفته توئی خیر الانام
ملک معنی جمله در فرمان او هم بکسب و هم به معنی آن او[1]

فخرالدین عراقی ، مرید شیخ در مدح او اشعار زیادی سروده که از آنجمله است :

راهبر اصفیا پیشرو اولیا هم کنف انبیاء صاحب حق کامیاب
شیخ شیوخ جهان قطب زمین و زمان غوث همه انس‌وجان معتق‌مالک رقاب
ناشر علم‌الیقین کاشف عین‌الیقین واجد حق‌الیقین هادی مهدی خطاب
مفضل فاضل پناه ، عالم عالم نواز مکمل کامل صفات عالی عالی جناب
پرسی اگر در جهان کیست امام‌الانام نشنوی از آسمان جز زکریا جواب
در نظر همتش هر دو جهان نیم جو درکف دریاو شش هفت‌فلک‌یک حباب
سالک مسلوک را در بر او باز گشت طالب مطلوب را از در او فتح باب
در کنف لطف تو برده عراقی پناه در گه رحمان بود عاجز کان را مآب[2]

روشنان آئینه دل چو مصفا بینند روی دلدار در آن آئینه پیدا بینند
خاص حق صاحب قدوس بهاء الاسلام غوث دین رحمت عالم زکریا بینند
زده پابند سرا پردهٔ او در ملکوت هم نشینش ملک العرش تعالی بینند
سبحه اش نور و مصلاش ردای رحمان لجهٔ بحر ظهورش متوضا بینند
خاک پایش به‌تبرک‌همه در دیده کشند تا مگر از مردمش نور تجلا بینند
قطب وقف اوست همه عالم از او آسوده بر درش زبده ابدال تولا بینند

۱- کنز الرموز نسخهٔ خطی مملوکه کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب شماره Pi VI 73 ص ۶.
۲- کلیات عراقی ، ص ۶۸.

Marfat.com

خوبرویان بجهان شیخ هم او را دانند در جهان نیست جزو شیخ دگر تا بینند
بیدلان از نظر او دل بینا یابند مردگان از نفس او دم أحیا بینند
خادسان در او آخرت ودینی را بر در خدمت او لؤلؤ لا لا بینند
بر سر کوش عزیزان به عراقی نگرند دل محنت زده اش در کف سودا بینند[1]

جای دیگر اشعار زیادی گفته که مطلع هر قصیده اینجا نقل میگردد :

یا نسیم خوش بهار وزید یا صبا نافهٔ تتار دمید[2]

یا رب این بوی چنین خوش ز گلستان آید یاز باغ ارم و روضهٔ رضوان آید[3]

فرستاد دریای فضل و هنر بدین خشک لب بحری از شعر تر[4]

طاب روح النسیم بالا سحار این دور الندیم بالا دوار[5]
در خمارم کو لب ساقی نیم مستیم کو کرشمهٔ یار؟

راه باریکست و شب تاریک مرکب و لنگ و پیر
ای سعادت رخ نمای وای عنایت دست گیر[6]

حبذا صفهٔ سرای کمال خوشتر از روی دلبران بجمال[7]

شیخ ربانی بهاءالحق والدین آنکه ما
بوسه برخاک درش چون قدسیان هر دم زنیم[8]

۱- کلیات عراقی ، ص ۷۵ .
۲- کلیات عراقی ، ص ۷۷ .
۳- ایضاً ، ص ۷۸ .
٤- ایضاً ، ص ۷۹ .
۵- ایضاً ، ص ۸۰ .
٦- ایضاً ، ص ۸۱ .
۷- ایضاً ، ص ۸۳ .
۸- ایضاً ، ص ۷۹ .

Marfat.com

فصل دوم

اعقاب و احفاد شیخ

۱—شیخ صدرالدین عارف

۲—شیخ رکن الدین عالم

Marfat.com

شیخ صدرالدین عارف[1]

شیخ صدرالدین عارف پسر شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی بعد از وفات پدر بر مسند ارشاد نشست . کنیت او ابوالمغانم بود . چون هر بار ختم قرآن مجید می کرد با معانی تازه ای روبرو می شد باسم عارف نام بردار شد . او تحصیلات اولیه خود را در محضر پدر باتمام رساند و به همین جهت سر حلقه اولیاء شناخته می شد . شیخ صدر الدین عارف ، عارف کامل بود و در استغنا و زهد و پارسائی و فقر معروف زمانه ، سلطان فیروز محمد شاه او را عنوان شیخ الاسلامی داده بود. شیخ صدر الدین همه عمرخود را باوجود دعوت های که پادشاهان اسلامی از او می کردند در ملتان بسر برد.

مؤلف تاریخ فرشته واقعه ای را درباره محمد خان شهید متوفی ۶۸۵ ه و صدر الدین عارف نقل کرده که شیخ عارف با زن محمد خان شهید ازدواج کرد ، چون محمد خان اورا طلاق داده بود بعد محمد خان از شیخ عارف خواست که او را طلاق بدهد تا دوباره خودش باو رجوع بکند ولی شیخ بنا بخواسته‌زن این کار را نکرد ولی این واقعه هیچ صحت تاریخی ندارد و هیچ یک از مؤرخان و تذکره نویسان بدان اشارتی نکرده اند.

احتمال میرود که شیخ صدر الدین عارف از مشایخ شبه قارهٔ پاکستان و هند اولین کسی بوده باشد که از نظریات ابن عربی[2] متوفی ۶۳۸ هجری آگاهی پیدا کرد ه‌بود چون او با عراق مکاتبه داشت و تصانیف ابن عربی را هم خوانده بود.

شیخ صدرالدین عارف مانند پدر بزرگوارش بعد از فراغت از اوراد و اذکار به درس و تدریس مشغول می شد. به همین جهت برای مبتدیان یک رساله بنام

۱- رجوع شود به معارج الولایت ص ۳۱۲ ، تاریخ فرشته ص ۴۵۸ ، تاریخ معصومی ، ص ۵۰ ، تاریخ فیروز شاهی ص ۶۹ — ۷۹ ، طبقات اکبری ص ۸۸ ، آب کوثر ص ۲۶۲ ، اخبار الاخیار ، تاریخ فیروز شاهی (عفیف) ص ۹۶ ، سفینة الا ولیاء ص ۹۹ ، میر العارفین ص ۵۴.

۲- شیخ ابوبکر محی الدین محمد بن علی معروف به ابن عربی مردی دانشمند و فیلسوف بود. کتابهای زیادی راجع به حدیث و تفسیر و سیرة‌النبی و ادبیات که شامل شعر صوفیانه می باشد باو نسبت داده اند. فصوص الحکم و فتوحات مکیه ازکتابهای معروف او است.

Marfat.com

«تصریف جدولی» نوشت که در مدارس آن زمان تدریس می شد. ولی متاسفانه حالا اثری از آن کتاب نیست[۱].

شیخ صدر الدین عارف به شعر هم علاقه داشت و شعرهم گفته است . عراقی در اشعار خود «نور عرب» و «سه بیت» شیخ عارف را ستوده است .

زنده کردی شکسته را بسه بیت کز دم عیسوی نشان دارد
حرز جان ساختم سه بیت ترا کم ز صد فتنه در امان دارد[۲]

خسته چون خواند نظم تو ز طرب پای بر فرق فرقدان دارد
خواستم تا جواب گویم ، عقل گفت ، که طاقت و توان دارد
عاجز آید ز دست مدح و ثنات هر که پا در ره بیان دارد[۳]

از تصانیف شیخ صدر الدین عارف چیزی بدست ما نرسیده است . فقط در «اخبارالاخیار»[۴] اشاراتی رفته و اقتباساتی از آن نقل کرده اند و اصل کتابها از بین رفته است. مهمترین آثاری که به شیخ نسبت داده اند «کنوز الفواید» است که ملفوظات شیخ است و یکی از مریدان او باسم خواجه ضیاء الدین اکرم مرتب کرده مجموعه است. این کتاب از لحاظ موضوع که محتوی پند و موعظت و اسرار و معارف میباشد گرانبهاست در تاریخ فیروز شاهی[۵] هم عقایدی عارفانه شیخ عارف را نقل کرده اند و همینطور در کتاب نزهة الخواطر[۶] هم قسمتهائی از وصایای شیخ نقل شده است.

تأثیر صحبت و تربیت شیخ عارف باعث شده بود که عده بسیاری از ارباب کمال بمنظور ارشاد و هدایت مخلوق در نواحی مختلف شبه قاره پاکستان و هند پراکنده شوند. معروفترین آنها عبارتند از شیخ جمال خندان متوفی ۶۸۶ و شیخ احمد معشوق و مولانا اعلاء الدین خجندی و شیخ حسام الدین.

شیخ عارف در ۶۸۶ هجری ازین جهان رخت بر بست . او دارای شخصیت بسی محبوب بود. میر حسینی در کنز الرموز می گوید :

۱- آب کوثر ص ، ۲۶۲.
۲- کلیات عراقی ، ص ۷۲.
۳- ایضاً ، ص ۷۲.
۴- اخبار الاخیار ، ص ۵۹ ، ۶۱ و ۷۲.
۵- تاریخ فیروزشاهی شمس سراج عفیف ، ص ۹۶.
۶- نزهة الخواطر ، ص ۲۸۹.

Marfat.com

آن بلند آوازهٔ عالم پناه سرور عصر افتخار صدر گاه
آب حیوان قطرهٔ بحر دلش چون خضر علم لدنی حاصلش
معتبر چون قول او افعال او هم بیان او گواه حال او
صدر دین و دولت آن مقبول حق نه فلک بر خوان وجودش یک طبق

مقتدای دین قبول خاص و عام دولتش گفته توی خیرالانام
ملک معنی جمله در فرمان او هم به کسب و هم بمیراث آن او[1]

فخرالدین عراقی هم قصیده ای در مدح شیخ عارف سروده که اینطور آغازمیشود :

دل ترا دوست تر ز جان دارد جان ز بهر تو درمیان دارد[2]

شیخ ابوالفتح رکن‌الدین عالم[3]

محمد ابوالفتح سرتاج مشاهیر هند که در ارشاد و تلقین بلند مرتبت بوده در شهر ملتان ۶۳۷ھ پا بعرصه وجود گذاشت. او پسر صدرالدین عارف و نوهٔ شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی است. مادرش بی‌بی راستی بخاطر زهد و طاعت خود به رابعهٔ عصر معروف بود. او تحصیل ظاهری را پیش پدر و تربیت روحانی را از جد بزرگوار خود گرفت. خواجه شمس الدین گردیزی سبزواری از نیکوکاری او متأثر شده او را به لقب رکن‌الدین عالم نواخت.

شیخ رکن‌الدین از هفت سالگی نماز با جماعت می خواند بعد از در گذشت پدر گرامی خود بر مسند ارشاد تکیه داد و تا ۵۳ سال بر این مسند خلافت متمکن بوده است. او در انتخاب طریق ، مرید شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی بوده است . تذکره نویسان نقل میکنند که در چهار سالگی روزی شیخ رکن‌الدین دستار پدر بزرگ را

۱- گنزالرموز خطی ، ص ۶ .
۲- کلیات عراقی ، ص ۷۱ — ۷۲ .
۳- معارج الولایت خطی ، ص ۳۳۹ ، بزم صوفیه ، ص ۲۶۲ ، سیرالعارفین ، ص ۲ ، تاریخ فرشته ، ص ۴۱۱ ، خزینة الاصفیا ، ص ۷۱۵ ، اخبارالاخیار ، ص ۷۷ ، تاریخ معصومی، ص ۴۷ ، تاریخ هند و پاکستان ، ص ۵۹۶ ، تاریخ ضلع ملتان ، ص ۷۵ ، آب کوثر ، ص ۲۶۵ .

Marfat.com

بر سر گذاشت شیخ عارف او را از این کار منع کرد ولی شیخ بهاء الدین زکریا آن دستار را به او بخشید او آنرا پیش خود نگاهداشته بود.

شیخ رکن الدین در زمان خود شخصیت ارجمندی بشمار میرفت. سلطان علاء الدین خلجی متوفی ۱۳۱۵ و پسرش قطب الدین خلجی احترام زیادی برای او قایل بودند. شیخ با سلاطین تغلق هم روابط خوبی داشت. مؤلف تاریخ معصومی واقعه ای را نقل می کند که در زمان محمد بن تغلق بصورت کشت و کشتار بعنوان فاجعه در ملتان روی داده بود و کفاره بغاوت کشلو خان را از عوام بیگناه می خواستند بگیرند که شیخ برای شفاعت پا برهنه پیش سلطان رفت و با مساعی و کوشش او اهل شهر از دست انتقام محمد تغلق مصون ماندند. از این وقایع معلوم می شود که پادشاهان وقت به چه حدی برای شیخ احترام قایل می شدند و شیخ هم همه این نفوذ خود را بخاطر بهره مند ساختن مردم بکار می برد. او وقتی بدیدن پادشاه می رفت زمانی تخت روان خود را که برآن سوار می شد بیرون دیوان شاهی متوقف می ساخت و مردم حاجتمند که به دیوان شاهی دسترسی نداشتند نامه احوال می نوشتند و به او میسپردند شیخ همینکه نزد پادشاه می رسید اول بخادمی اشارت می فرمود که نامه ها را به سلطان تقدیم کند و سلطان شخصاً آنها را می خواند و دستور لازم را صادر می نمود.

شیخ رکن الدین مطابق ۷۳٤ هجری قمری در ملتان در گذشت و در مقبره ای که سلطان غیاث الدین متوفی ۱۳۲۵ برای خودش ساخته بود مدفون شد. این مقبره در قاسم باغ در ملتان واقع است. ساختمان آرامگاهش بسیار زیبا و با شکوه است. ارتفاع آن بالغ بر ۳۰ متر است و بدان حد بلند است که از سی میلی هم میشود آنرا دید[1].

درباره تصانیف شیخ تذکره نویسان چیزی ننوشته اند فقط در کتاب «اخبارالاخیار»[۲] اسمی از «مجمع‌الاخبار» برده شده منتهی از آن نقل شده است و این کتاب را به شیخ رکن‌الدین نسبت داده اند.

شیخ رکن‌الدین چون صاحب فرزندی نبود بعد از او خلفای عظام او به جانشینی او رسیدند و حقیقتاً با درگذشت او سلسلهٔ سهروردیه از ملتان به اچه Uch منتقل شد

---

1. Gazetteer of the Multan District.

۲- اخبارالاخیار، ص، ۷٤.

Marfat.com

و این خطه بصورت مرکز روحانی سند و پنجاب غربی در آمد. ارادتمندان شیخ و مریدان اوکه از قبیل شعراء و علما و مورخین و ادبا بوده اند در تمام حوالی رود خانه سند از ملتان و اچه و پائین تر از آن وجود داشتند و چندین عالم از شهر و دیار هند مریدان او بودند. و برای مریدان خود راهی را نمود که موجب رستگاری بود. از مریدان معروف او شیخ جلال‌الدین برکی، شیخ عثمان‌الرحاله بود. نجم‌الدین ابراهیم بیابانی قوام‌الدین گازرونی و سلطان التاریکین حمیدالدین حاکم را اسم برده اند.

فخرالدین عراقی در اشعار خود درباره شیخ رکن‌الدین می گوید :

هر دو ز فرزند تو که اوتادند هر یکی غوث هفت کشور باد
قطب شان صدر صفهٔ ملکوت که مقامش ز عرش بر تر باد
بر سر کوی هر یکی گردون چون عراقی همیشه چاکر باد[1]

مرید شیخ رکن‌الدین ، سلطان التارکین حمیدالدین حاکم در مدح مرشد خود اشعار زیادی سروده از آن جمله اند :

بگو حاکم از جان و دل مدح پیر چه پیری ؟ کبیری ؟ چه شیخی خطیر
شه اولیای خدا رکن دین که چون جد خویش است شیخی کبیر
ابوالفتح فیض اله آن پیشوا که در پیشوائی ندارد نظیر[2]

فدا کن حاکما جان را بنام شیخ رکن‌الدین که هستی تو مریدوهم غلام شیخ رکن الدین
مرا آن بخت کی باشد ولی خوشوقت آن ذاتی که برروحش رسد هردم پیام شیخ رکن الدین[3]

۱- کلیات عراقی ، ص ۱۱۵ .
۲- گلزار حاکم ، بحواله تذکره حمیدیه ، ص ٦٦ .
۳- پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۲۳۷ .

Marfat.com

باب دوم

بررسی مقام عرفانی و تربیتی شیخ

فصل اول

مرشد شیخ ، شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی
و خدمات عرفانی و ادبی او

Marfat.com

شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی

یکی از عرفای زبده ایرانی قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم هجری قمری شیخ شهاب الدین ابوحفص عمر سهروردی بنیانگذار فرقه سهروریه است. شهاب الدین ابوحفص که نامش عمر است از اولاد محمد بن ابی بکر است. سلسلهٔ نسب او تا محمد براین وجه است که شهاب الدین ابوحفص عمر بن محمد بن سهروردی بن ابی بکر او در تصوف به عمش شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سهروردی ۱۱۶۸/۵۶۳ منسبب است[۱].

شیخ شهاب الدین سهروردی در ماه رجب سال ۵۳۹ هجری قمری برابر با ژوئیه سال ۱۱۴۵ میلادی در ناحیه سهرورد که در نزدیکی زنجان قرار دارد به دنیا آمد[۲]. در کودکی او را به حسن ملکانی که از صوفیان قرن ششم بوده سپردند آنگاه در بیست وهفت سالگی در بغداد به تحصیل علوم مشغول شد و علما او را سلطان الحکما لقب دادند[۳].

می گویند که بارها خضر نزد وی می آمد و از رموز باطن و علوم طریقت اورا بهره مند میساخت شیخ شهاب الدین در بدایت امربه خدمت بسیاری ازعرفای زمان خود رسید که از آنها شیخ عبدالله گیلانی و نجم الدین کبری معروف هستند او از حضور عبدالقادر گیلانی هم کسب فیض نمود.

شیخ شهاب الدین مذهب امام شافعی را داشت و طریقه او پیروی کامل از شرع و سنت پیغمبر اسلام صلی الله علیه وسلم بوده‌است[۴] اود در بغدار اصول تصوف و طریقتو وعظ را از شیخ ابوالنجیب و فقه و خلاف و فنون ادب را نیز از مشایخ دیگر یاد گرفت. بعد ازاین که از عموی خود خرقه گرفت عزلت و خلوت نشینی را اختیار نمود. اگرچه شیخ ضیاءالدین ابوالنجیب بنیانگذار سلسلهٔ سهروردیه بود ولی کسی که

۱- مجالس المومنین، ص ۷۰.
۲- تذکره حسینی، ص ۱۶۱.
۳- مفتاح العارفین، ص ۱۴۵.
۴- سفینة الاولیاء، ص ۱۴ — ۱۱۳.

Marfat.com

این سلسلهٔ را در همه جا توسعه داد خلیفه و برادر زادهٔ او شیخ شهاب الدین بوده‌است[۱].

بعد از وفات ابوالنجیب شیخ شهاب الدین سهروردی به مقام شیخ الشیوخی رسید و ارباب طریقت و سالکان راه حقیقت از راه دور و نزدیک برای حل و فصل حقایق و معارف پیش او می آمدند، جمع کثیری از عرفا و صوفیان، فنون طریقت و مجاهدت را از او یاد گرفته بودند. مدت درازی بسمت شیخ الشیوخ بغداد منسوب شد و سالها به وعظ و ارشاد اشعار اشتغال داشت. و نصایح دلنشین او مورد قبول شنوندگان قرار می گرفت.

خلیفهٔ وقت ناصر الدین نسبت به او ارادت و احترام فوق العاده ای روامیداشت و گمان میرود که غالباً او را از طرف خود بعنوان سفیر به ممالک دیگرمی‌فرستاد و بخاطر این بعنوان سفیر نزد ملوک اطراف رفته و همه آنها به او احترام زیادی می گذاشتند و مقدم او را گرامی داشتند[۲].

شیخ شهاب الدین هر سال به مکه می رفت واز آنجابه مدینه می آمد و سپس به بغداد مراجعت می‌نمود و این کار تا پایان عمرش ادامه داشت. او با این که در زندگانی خود ثروت زیادی بدست آورد وازجمله غنی ترین و ثروتمند ترین عرفای عصر خود بشمار میرفت ولی همهٔ آنرا صرف مستمندان و نیاز مندان می‌نمود. وقتی زنده بود هر وقت به حج میرفت گروهی از فقرا با او همراه شدند و شیخ نسبت به همه طریقهٔ مروت و اعانت بجای می آورد[۳]. در ۶۲۸ه ق که به مکه برای حج رفت با عمرابوالفراد بزر گترین شاعر صوفی مصر آشنا شد[۴].

شیخ شهاب الدین به اصول اعتقادات خود پای بند و در رعایت آن خشک و متعصب و جدی بود. او مثل مرشد خود ظواهر سنن و آداب را بدقت رعایت می کرد و از اندیشه های روشن خویش را بدور می‌داشت. بامردم روشن بین کنار نمی آمد و می گویند که کوتاه نظری او بدان حد رسیده بود که شفای بوعلی را به آب شست[۵].

۱- نفحات الانس، ص ۴۱۷.
۲- تاریخ مفصل ایران، ج ۱، ص ۴۹۹.
۳- ایضاً.
۴- Sufism, p. 85
۵- مرآة الجنان، ج ۳، ص ۵۱.

Marfat.com

واقعهٔ دیگری را که به شیخ شهاب الدین سهروردی نسبت داده اند ستایش و سپاسگزاری وی بود که موقعی که ناصر الدین خلیفه را بخاطر سوختن و از بین بردن کتابهای فلسفه ستوده بود[1].

شیخ شهاب الدین سهروردی به سماع علاقه ای نداشت و می گفت که هر نعمتی که در بشر ممکنست شهاب الدین را داده اند الا ذوق سماع[2] و از تذکره های صوفیان و اولیا برمی آید که او بندرت به سماع می پرداخت.

شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی در بغداد چند خانقاه متعلق به صوفیه را اداره و سرکشی می کرد. ناصرالدین خلیفه خانقاهی مخصوص جهت او ساخته بود که دارای خانه و حمام و باغچه ای جهت سکونت شیخ و کسان او بود[3].

شیخ شهاب الدین سهروردی در عرفان داری مقام ارجمندی بود و بین عرفا و اولیا شخصیت برجسته ای بشمار میرفت. او پیوسته مورد ستایش و تمجید اغلب عرفا و فضلا و دانشمندان و شعرای هم عصر خود قرار گرفته است. امام یافعی و یرا این چنین ستوده است:

«استاد زمانه» فریدیکانه، مطلع الانوار، منبع الاسرار، دلیل الطریقه، ترجمان الحقیقة، استاد الشیوخ الاکابر الجامع بین علم الباطن و الظاهر قدوة العارفین و عمدة السالکین، العالم الربانی شهاب الدین ابو حفص عمر بن سهروردی قدس الله سره[4].

شیخ عبدالقادر جیلانی درباره او می گفت: یا عمرو انت آخر المشهورین بالعراق[5] شعرای معروف مثل کمال الدین اسماعیل اصفهانی و شیخ سعدی شیرازی و یرا مدح گفته اند.

مرا پیر دانای مرشد شهاب — دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه برنفس خودبین مباش — دوم آنکه برخلق بدبین مباش

۱- مناقب اوحد الدین کرمانی، ص ۵۸.
۲- فواید الفواد، ص ۲۲۵.
۳- تاریخ مفصل ایران، ج ۱، ص ۴۹۹.
۴- نفحات الانس، ص ۴۸۲.
۵- خزینة الاصفیاء، ص ۴۶۸۴

Marfat.com

شهاب دین عمر سهروردی آن ره رو که از مسالک اودیو برحذر یابی[1]

شیخ شهاب الدین سهروردی عمر خویش را صرف تعلیم و تربیت رهروان وادی معرفت نمود. معروفترین مریدان او عبارتند از:

کمال الدین اسماعیل اصفهانی: سخن‌سرای نامبردار قرن ششم و هفتم که شعر شناسان او را خلاق المعانی یعنی معنی آفرین لقب داده‌اند از مریدان شیخ شهاب الدین بود.

شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، شاعر معروف زبان فارسی که شاهکار های او گلستان و بوستان در ادبیات فارسی بی زوال اند از مریدان او بود.

شیخ نجیب الدین علی بزغش شیرازی (۶۷۱—۵۹۴ ه ق) او از برجسته ترین شاگردان شهاب الدین سهروردی است و بعد از وی در اشاعه طریقه سهروردیه همت زیادی بخرج داد.

عمادالدین ابو طاهر عبدالسلام شیرازی متوفی ۶۶۱ ه ق.

سراج‌الدین حسین ابن شیخ الاسلام عزالدین مودود زرکوب شیرازی.

شیخ شهاب‌الدین خلفای زیادی را به شبه قاره پاکستان و هند فرستاد و می گفت «خلفایی فی الهند کثیر[2]» و آنها عبارتند از: شیخ نورالدین مبارک غزنوی، مولانا مجدالدین حاجی، شیخ ضیاء الدین رومی، قاضی حمیدالدین ناگوری متوفی ۶۴۱ ه ق در عهد سلطان معزالدین سام به دهلی آمد او در علم ظاهر به پایهٔ اجتهاد رسیده بود و به سمت قاضی القضاة ناگور نایل آمده بود.

سخی سرور، متوفی ۵۷۷ ه ق، بهاء الدین زکریا ملتانی و شیخ جلال‌الدین تبریزی.

از این جمله شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی در ناحیه پاکستان غربی فعلی و جلال‌الدین تبریزی در ناحیه بنگال فرقه سهروردیه را رواج و توسعه دادند[3].

شیخ شهاب‌الدین سهروردی روز چهارشنبه اول محرم سال ۶۳۲ ه ق برابر با سال ۱۲۳۴ م در زمان المستنصر بالله خلیفه عباسی در شهر بغداد از این دار فانی رخت

۱- دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی، ص ۳۱.
۲- خزینة الاصفیاء، ص ۶۸۴
۳- تاریخ فرشته، ص ۳۷۷

Marfat.com

بر بست . باین ترتیب سن او از ۹۳ سال بیش نبوده. مزار او در بغداداست و مرجع و زیارتگاه عوام و خواص است[۱].

ناگفته نماند که بعضی از تذکره نویسان این شیخ شهاب الدین سهروردی را با شیخ شهاب الدین یحیی بن حبش سهروردی[۲] که بعنوان شیخ اشراق معروف است اشتباه کرده اند. ولی ضعف این احتمال به شهادت اختلاف اسم و زمان و تألیفات و قرائن دیگر واضح و روشن است ، پس این شیخ را نباید با شیخ شهاب‌الدین یحیی بن حبش سهروردی معروف به شیخ اشراق (۵۴۹—۵۸۷ ه ق) که در حلب بدستور ملک الظاهر پسر سلطان صلاح الدین ایوبی (۵۸۲—۶۱۳ ه ق) به جرم داشتن عقاید فلسفی به سال ۵۸۷ ه ق به قتل رساندند ، اشتباه کرد[۳].

تصانیف :

شیخ شهاب‌الدین را در دقایق عالیه عرفانی تصانیف منثور زیاد بوده است و چنانکه از مطالعه بعضی از آنها بر می آید شیخ بیشتر آنها را به هنگام اعتکاف در مکه به اتمام رسانده است . شیخ در بیشتر آثار خود از روی تقیه و با کنایه و استعاره سخن گفته است.

در تذکره‌ها کتابهای زیادی را باو نسبت داده اند ولی بعضی از آنها از جمله «التلویحات فی‌المنطق» و «الحکمت» و «مطارحات» وغیره متعلق به شیخ شهاب‌الدین یحیی بن حبش سهروردی میباشد[۴] و «کتاب‌الاوراد» که در فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی پنجاب به شهاب‌الدبن سهروردی نسبت داده شده است متعلق به مرید و خلیفه او در هندوستان شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی می باشد[۵]. ولی کتابهائی که در صحت انتساب آن به شیخ تردیدی نیست بقرار زیر میتوان نام برد :

۱— عوارف المعارف ۲— اعلام‌الهدی فی عقیده اهل التقی ۳— بهجة‌الابرار ۴— جذب‌القلوب الی مواصلة‌المحبوب ۵— رشف‌النصایح الایمانیه و کشف الفضائح الیونانیه.

۱- آتشکده ، ص.
۲- برای تفصیل رجع شودبه «معارف اسلامی در جهان معاصر» ، ص ۱۱۵.
۳- تاریخ مفصل ایران ، ص ۴۹۹.
۴- ریحانة الادب ، ص ۲۴۴.
۵- فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی پنجاب ، ص ۷۵.

Marfat.com

علاوه بر این اشعار زیادی از شیخ در تذکره ها نقل شده است که بیشتر آنها شامل رباعیات نغز است[1].

عوارف المعارف :

عوارف المعارف را میتوان از مهمترین آثار شیخ بشمار آورد. همین کتاب است که به صورت آئین برای فرقه سهروردیه در آمد[2].

عوارف المعارف مشتمل بر ۶۳ باب است که در هر باب فصولی چند اختصاص به بحث در خصوصیات تصوف و آداب سلوک دارد. بقول مولانا جامی شیخ عوارف المعارف را در مکه تصنیف کرده است. هرگاه که با امری مشکل و بغرنج بر خورد می کرد به خدای تعالی رجوع می نمود و خانه کعبه را طواف کرده استمداد می جست و به این وجه رفع اشکال او می شد[3].

عوارف المعارف در زمره معروفترین و بهترین کتابهائی که مطالب صوفیانه و عارفانه را در بر دارد بشمار میرود. یکی از خصایص این کتاب این است که در آن از اصول اساسی تصوف و اعتقاد در مورد بر پای داشتن خانقاه و روابط مرید و شیخ و مسائل دیگر با تفصیل طبق اصول کتاب و سنت بحث رفته است. معانی اصطلاحات تصوف را بطور مختصر ولی جامع بیان نموده است. این کتاب دارای اهمیت زیادی است چون از طرفی شامل فلسفه تصوف است و از طرف دیگر در مورد چگونگی بر پای داشتن خانقاه در آن بحث رفته است.

علاوه از پیروان فرقه سهروردیه مشایخ چشتیه هم برای این کتاب ارزش زیادی قائل بوده اند. بدین گونه که بابا فریدالدین گنج شکر به مریدان خود آنرا بعنوان کتاب درسی توصیه می کرد و خود خواجه نظام‌الدین اولیاء پنج باب از این کتاب را پیش او خوانده بود[4].

سفر یکی از کارهای صوفیان است کد برای دیدار مردان حق و باصطلاح «سیر

۱- ریاض العارفین، ص ۱۵۶ ، روزروشن ، ۴۴۲ ، مجمع الفصحاء ، ص ۷۱۹ ، مجالس المومنین ، ص ۸۲ .

۲- Sufism, p. 85

۳- نفحات الانس ، ص ۴۷۲ .

۴- فواید الفواد ،ص ۶۱ .

Marfat.com

آفاق و انفس» در آن کار مداومت داشته اند و برای مسافر آداب و مقرراتی ترتیب داده اند. این آداب یا مقررات در عوارف المعارف بشرح تمام ذکر شده است.

این کتاب در مصر به چاپ رسید. یک دفعه در حاشیه احیاء العلوم غزالی هم چاپ شده بود[1].

علمای زیادی بر عوارف المعارف شرح و حواشی نوشته اند. از آنجمله بابا فرید گنج شکر را میتوان اسم برد.

عوارف المعارف به زبانهای زیادی ترجمه شده که شامل ترجمه به فارسی، اردو و ترکی می باشد[2].

اعلام الهدی فی عقیده اهل التقی :

در رساله اعلام الهدی عباراتی مجمع نوشته که اکثر متعصبان اهل سنت آنرا دلیل بر رفض او دانسته اند[3].

بهجة الابرار :

در این کتاب مناقص حضرت عبدالقادر جیلانی را جمع آوری نموده است.

جذب القلوب الی مواصلة المحبوب :

این کتاب در حلب به چاپ رسیده است.

اشعار :

از آثار منظوم شیخ شهاب الدین سهروردی برخی رباعیات و غزلیات در تذکره ها بنام او ضبط است. ابیات زیر از آن جمله اند :

ذره ای از نور روی من چو بر منصور تافت همچو قندیلی ز دارش سر نگون آویختیم[4]

ای دوست وجود و عدمت اوست همه سرمایه شادی و غمت اوست همه
تو دیده نداری که ببینی او را ورنه ز سرت تا قدمت اوست همه[5]

۱- ریحانة الادب ، ص ۲٤٤.
۲- الرحیم ، نوامبر ۱۹٦۳ ، ص ۲۰.
۳- مجالس المومنین ، ص ۸۲.
٤- ریاض العارفین ، ص ۱٥٦.
٥- ریاض العارفین ، ص ۱٥٦.

Marfat.com

بخشای بر آنکه بخت یارش نبود جز خوردن غمهای تو کارش نبود
در عشق تو حالیتش باشد که از آن هم با تو و هم بی تو قرارش نبود[1]

ای از غم دیدن رخت حیران من وندر طلب وصل تو سرگردان من
بودن بتو مشکل است و نابودن آه سرگردان من ، بیسر و سامان من[2]

دنیا که همیشه بود با من به نفاق وز من همه ساله بود جویای فراق
امروز همی گویمش ای دنیی دون بگذار مرا که هستی از من سه طلاق[3]

ایها العشاق ما در دام عشق آویختیم گرد بود خود ز خاک آدمیت بیختیم
سر بر آورد از میان جان و دل بیدار دوست چون جمال او بدیدیم از همه بگسیختیم
هاتفی در گوش جان ما ز غیب آواز داد وه که تا با خاک تیره نور خود آمیختیم
ذره ای از نور روی ما چو بر منصور تافت همچو قندیلی ز دارش سر نگون آویختیم
ای شهاب سهروردی گر گرفتاری بنال دانه در دام از برای مرغ زیرک ریختیم[4]

۱- روز روشن ، ص ٤٤٢ .
۲- مجمع الفصحاء ، ج ۲، ص ۸۸۹ .
۳- ریاض العارفین ، ص ۱۵٦ .
٤- تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری ، ص ۱۲۲ .

Marfat.com

فصل دوم

مریدان شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی

۱- شیخ عثمان مروندی

۲- شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی

۳- شیخ حسن افغان

٤- شیخ جلال الدین بخاری

٥- امیر حسینی هروی

Marfat.com

شیخ عثمان مروندی ، معروف به لعل شهباز قلندر[1]

شیخ عثمان مروندی معروف به لعل شهباز قلندر را مریدان شیخ بهاءالدین زکریا بود. او اهل مرند می باشد. اورا گاهی مروندی گاهی میمندی نوشته اند. وقتی به من بلوغ رسید مرید بابا ابراهیم شد و از او خرقه گرفت و به شبه قاره پاکستان و هند آمد. چون همیشه لباس قرمز به تن می کرد ، به لعل شهباز معروف گشت.

شیخ عثمان مرید شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی بود و با شیخ روابط خیلی نزدیک و دوستانه ای داشت. تذکره نویسان از او بعنوان یکی از چهار یار شیخ یاد کرده اند که باهم به سفر می رفتند. در شهر سهوان Sehwan مکانی وجود دارد که درباره اش مردم عقیده دارند که آنجا چهار یار یعنی شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی و بابا فرید و سید جلال بخاری و شیخ عثمان مروندی برای مکاشفات در آنجا نشسته اند.

شیخ عثمان با شیخ صدرالدین عارف روابط دوستانه داشت و اغلب با یکدیگر ملاقات می کردند و باهم در مجالس محمد خان شهید شرکت می جستند. محمد خان شهید متوفی ۱۲۸۵ برای آنان احترام زیادی قایل بود.

شیخ عثمان صاحب کمالات ظاهری و باطنی و تصرفات صوری و معنوی بود و خوارق و کرامات بی اختیار از وی بظهور رسید. در آغاز پای بند علم و شرع بود ولی بعد او مشرب قلندرانه اختیار نمود و از این پای بند آزاد گردید و پیوسته در حال جذبه و خلسه می ماند و به طریقه قلندریه تمایل پیدا کرد بحالی رسید که فنا فی‌الله شد بعد از مرگ او مریدانش فرقه تازه ای را بنیاد نهادند که به «لعل شهبازیه» معروف شد که از فرقه سهروردیه منشعب شده است.

شیخ تا آخر عمرش عزب ماند و در سیوستان در ۶۲۲ هجری قمری از این جهان فانی رخت بر بست ، در زمان سلطان فیروز شاه تغلق ۷۵۲—۱۳۵۱/۷۹۰—۱۴۸۵

۱- رجوع شود به مآثرالکرام ، ج ۱—ص ۷۵ ، تاریخ سند ، ص ٤ ، تحفة الکرام ج ۳، ذیل سیوستانی ، تاریخ فیروز شاهی برنی ، ص ۶۸—۶۷ ، نزهة الخواطر ، ص ۲۵۶ خزینة الاصفیا ، ص ۷۱٤ ، لب تاریخ سند ، ص ۲۱۷.

Persian Poets of Sind, p. 6.

Sufis its Saints and Shrines, p. 250.

Marfat.com

والی سیوستان ملک اختیار الدین برای مزار او مقبره با شکوهی درست کرد. مزار او محل زیارت عام و خاص است.

عثمان مروندی شاعر هم بود و کتاب معروف «عشقیه» را به او نسبت می دهند. این کتاب مملو است از اشعار نغز و افکار عرفانی. از اشعاری که بدست ما رسیده پیدا است که او شعر هائی سروده که همه دارای سوز و گداز قلبی و شوریدگی طبع است. اغلب اشعاری که سروده راجع به عشق و درویشی است، از اشعار زیر فکر عالی صوفیانه او آشکار می گردد:

زعشق دوست هر ساعت درون نار می رقصم
گهی بر خاک می غلطم گهی بر خار می رقصم
شدم بدنام در عشقت بیا ای پارسا اکنون
نمی ترسم زرسوائی بهر بازار می رقصم
مرا خلقی همی گوید گدا چندین چه می رقصی
بدل دارم من اسراری از آن اسرار می رقصم[1]

آیا عثمان میمندی چرا مستی درین عالم
که جز یا هو و الا هو دگر چیزی نمی دانم[2]

شیخ فخر الدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی[3]

یکی از مریدان معروف و خلفای نامدار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی، شیخ فخر الدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی است. او در شهر همدان در یک خانواده علم دوست بدنیا آمد. در هشت سالگی در آنجا برای قرآن خواندن شهرت خاصی کسب کرد. هفده ساله بود که از جمله علوم معقول و منقول آگاهی پیدا کرد و به تدریس مشغول شد.

۱- مقالات الشعراء، ص ۷۶۶.
۲- لب تاریخ سند، ص ۲۱۷.
۳- رجوع شودبه: مقدمهٔ کلیات عراقی، مرآة الخیال، ص ۶۳، نفحات الانس، سفینة الاولیاص ۱۱۵، بزم صوفیه، ص ۱۵۳، تذکره حسینی ص ۲۰۳، ریاض العارفین ص ۱۸۳، تاریخ تصوف در اسلام، ص ۴۴۲، میخانه ۴۸، مجمع الفصحاء، تاریخ ادبیات ایران، براون.

Marfat.com

ولی دیری نگذشت که به پسری که در جمع قلندران دیده بود دل بست و از همه چیز دل کنده دنبال او راه می افتاد و ترک دیار کرده به شبه قاره هند و پاکستان آمد.

در هند (پاکستان غربی فعلی) در شهر ملتان در خانقاه شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی اقامت می گزید. همینکه نظر شیخ بر او افتاد و به یکدگر نگریستند یک کشش خاصی نسبت به همدیگر احساس کردند. عراقی با جمع قلندران راه سومنات را پیش میگیرد ولی از آنها جدا شده پیش شیخ بر می گردد. شیخ او را در خلوت نشاند و برای چله کشی دستور داد و آنجا بود که غزلی که شاهکار عراقی شناخته شده پدید آمد که مطلع آن اینست :

نخستین باده کاندر جام کردند زچشم مست ساقی وام کردند۲

چون نزد پیروان فرقه سهروردیه سماع پذیر فته نبود همه او را به باد ایراد گرفتند ولی شیخ گفت که سماع برای او منع نیست و او را از خلوت برون آورد و خرقه خود باو بخشید و دختر خود را هم در عقد اوداد. عراقی بقول خود او مدت ۲۰ سال در پاکستان ماند و به پشتیبانی مرشد خود زندگانی آرام داشت ولی بعد از مرگ او از ملتان دل کند و برای حج راه افتاد.

در این سفر از عمان به دمشق رسید و از آنجا به روم رفت و در خدمت صدر الدین قونوی زانوی تلمذ بر زمین نهاد ، از آنجا به مصر رفت و سپس دوباره به دمشق برگشت و آنجا برای خود خانقاهی درست کرد و در ۶۸۸ ه ق از این دار فانی رخت بربست و در دمشق نزد قبر محی‌الدین ابن عربی به خاک سپرده شد.

او شیخ کامل و شاعری فاضل بود و سخنان عارفانه اش یاری از تصوف و وجد و حال می دهد. در زندگی خود سرد و گرم روزگار راچشید ، هنگامی که به خوشبختی می رسید خود را گم نمی کرد و چون به نشیب بدبختی می افتاد نومیدی را بدل راه نمی داد.

از تصانیف عراقی علاوه بر « دیوان شعر » که شامل غزلیات نغز و لطیف و با معانی پر شور و قصیده و مرثیه و ترکیب بند وترجیع بند و رباعی و مقطعات میباشد یک مثنوی « عشاق نامه » و شاهکار نثری او « لمعات » را نام برده اند . او در نظم و نثر سخنانی عارفانه دارد و دیوان او از گذشته تاکنون بین مردم مقبولیت زیادی داشته و دارد.

Marfat.com

او شاعر صوفی منش بود که افکار عاشقانه خود را با یک نوع جذبه و مستی خاص آشکار کرده است.

دیوان عراقی محتوی ۶۸۰۰ اشعار است. عراقی بر خلاف روش شنوای قصیده گو ممروح را چنان می ستاید انگار از خلوص و محبت های او سپاسگزاری میکند و اشعار زیادی در مدح مرشد خود شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سروده و همینطور در وصف و مدح مرشد روحانی او شیخ شهاب الدین سهروردی و پسرش شیخ صدر الدین عارف و نوه اش شیخ رکن الدین عالم اشعار زیادی دارد.

یک قطعه خیلی نغز و دل انگیز درباره ملتان هم گفته است[1].

در دیوان عراقی مرثیه ای دیده میشود که او در رثای مرشد خود شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی در ترکیب بندی مفصل شرح سوز و فراق خود را ازمحضر پیر بلند نظر بیان داشته از خدمات او و راهبردن خود بتوسط شیخ به مقامات سیر و سلوک و جذبه وصال یاد می کند وبا تأثر تمام در عزای او ند به ماتم آغاز می کند و در پایان برای او طلب آمرزش و درباره اولاد مرشد خود دعا کرده و سلامت باز ماندگان پیر طریقت را آرزو می کند[2].

«شیخ حسن افغان[3]»

شیخ حسن افغان از مقبول ترین خلفای شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی سهروردی بوده است. او را در زمره شیوخ معروف سلسله سهروردیه بشمار می آورند. حسن اهل کوه سلیمان بود و خودش راحسن افغان می نامید.

حسن افغان در زهد و عبادت و ذوق و شوق و عشق و محبت نظیر نداشت. مدتی ریاضت کشید و در خدمت پیر خود بسر برد تا آنکه به مرتبه «ولایت»[4] رسید. بنابه

۱- کلیات عراقی، ص ۱۰۲ — ۱۰۳.
۲- کلیات عراقی، ص ۱۱۱.
۳- رجوع شود به: سیر العارفین، ص۱۱۱، تاریخ فرشته، ج ۲ — خزینة الاصفیاء ص ۷۰۳، تذکره صوفیای پنجاب، ص ۲۳۷.
۴- ولایت مشتق از ولی است و عبارت از قیام عبد است بحق در مقام فنا از نفس و آن بر دو قسم است، ولایت عامه که مشترک است میان تمام مومنان و ولایت خاصه که مخصوص به واصلان از ارباب سلوک که عبارت از فناء عبد است در حق و بقا اوست بحق. اساس طریقت تصوف و معرفت جمله بر ولایت بود.

Marfat.com

دستور مرشد خود که گفته بود «برواقوام افاغنه را هدایت به حق کن» به ارشاد پرداخت و در «مخزن افاغنه» نوشته اند که حسن قوم «غرغشتیان» را هدایت کرد. هیچ کتابی که به او منسوب باشد به مانرسیده است.

قصه هائی بس شگفت انگیز راجع به حسن در تذکره ها آمده که او از علوم‌ظاهری بی بهره بود، سواد نداشت ولی در علوم باطنی به منتهائی درجه خود رسیده بود تا حدی که شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی سهروردی که مرشد و پیر طریقت او می باشد بارها درباره او می گفت که «روز قیامت وقتی ازمن سوال کنند که در بارگاه ما چه آورده ای؟ خواهم گفت: «صدق و اعتقاد حسن افغان را».

حسن افغان صاحب کشف و کرامت بوده است و کرامت های زیادی به او نسبت داده اند که نشان دهنده مرتبه ولایت اوست، او بسال ۶۸۹ فوت کرد.

سید جلال الدین بخاری[1]

اسمش سید جلال الدین و لقبش جلال سرخ بود. سلسله نسب او به نه واسطه به حضرت امام علی نقی می پیوندد. او اهل بخارا بود. آنجا شهرت شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی سهروردی راشنیده از آنجا به شبه قاره پاکستان و هند آمد و مدتی در خدمت شیخ بسربرد، بعداً به بهکر Bukkur منتقل شد ولی از دست رقابت اطرافیان خود به ستوه آمده آنجا را ترک و به اچ یا اچه Uch نقل مکان کرد. آنجا «محله بخاریان» رابنیاد نهاد. بوسیله او اچ بصورت مرکز اسلامی در آمد و بعد از آن در ایالت پنجاب شهر جهنگ Jhang را بنیاد نهاد و تا مدتی در پنجاب غربی مشغول تبلیغ اسلام بود و بسعی او بسیاری از قبایل راجپوتها بدین اسلام مشرف گشتند.

سید جلال الدین بخاری مرید و خلیفه شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی بود. از زمان بچگی آثار ولایت از جبین او هویدا بود. او سی سال کامل نزد مرشد ماند و از محضر او کسب فیض نمود. سید جلال بخاری در علوم ظاهری ماهر و ولی کامل و یکی از معروفترین عرفای زمانه خود بود. آرنولد درباره او گفته: «او ولی مادر زاد بود

۱- اخبارالاخیار، ص ۶۱، آب کوثر ص ۳۰۹، تاریخ اچ، ص ۹۷، تحفه الکرام، ج ۳، ص۱۲۳، تذکره مخدوم جهانیان‌جهانگشت ،۷۸، تذکرهٔ صوفیای پنجاب‌ص ۱۷۰، خزینة الاصفیاء، ص ٤.

Marfat.com

و یکی از موفق ترین مبلغان اسلام بوده است[۱]»

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سید جلال الدین را خیلی دوست داشت. تذکره نویسان واقعه ای را نقل می کنند که وقتی سید از بخارا به ملتان آمد گرمای کشندهٔ ملتان موجب شد که روزی به یاد یخ بخارا افتاد و گفت که در این گرما یخ بخارا مزه عجیبی خواهد داشت. مرشد او از طریق کشف حالات درونی او را درک کرد و به مستخدم گفت که حیاط را جارو کنند و حصیر ها را از آنجا جمع بکنند، مستخدم دستور را اجرا کرد، در همین اثنا آسمان ابری شد و ژاله باری شروع گردید و تگرگهای درشت در حیاط جمع شد ند در حالیکه بیرون خانه همه جا آفتاب بود. شیخ ازسید پرسید که «چطور است یخ ملتان» سید جواب داد «خوشمزه ترا زیخ بخارا[۲]».

سید جلال اغلب در مسافرتها به شیخ همراهی می کرد و جزو چهار یار معروف بشمار میرفت[۳].

سید جلال الدین بخاری در ۶۹۰ ه ق چشم از جهان فروبست و در اچ دفن گردید، ولی بعلت سیل زیاد جنازه او را اول به سیونگ بیلا و بعد نزد مزار نوه اش راجو قتال متوفی ۸۲۸ ه ق منتقل کردند ولی باز سر اختلافات کوچکی او را به جای دیگر منتقل کردند که حالا مقبره اش قرار دارد[۴].

اغلب تذکره نویسان سید جلال الدین بخاری را با نوه اش سید بخاری مخدوم جهانیان جهانگشت یکی دانسته اشتباه کرده اند.

مریدان سید جلال الدین بخاری جزو طرفداران شریعت هستند و او فرقهٔ جلالیه را بنیاد نهاد. اولین قسمت « خلاصة العارفین» از سید جلال الدین بخاری نقل شده است.

۱- Indian Islam, p. 122.
۲- تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۷۷۵
۳- تحفة الکرام، ج ۳، ص ۱۲۳
۴- تاریخ اچ، ص ۹۸

Marfat.com

"امیر حسینی سادات هروی"[1]

حسین‌بن عالم بن ابی الحسن از مریدان شیخ بهاءالدین زکریا بوده. او سید الاصل بود و اهل کزیو (یکی از دیه های اطراف غور) ولی بیشتر وقت خود را در هرات بسر برد و برای همین بود که به هروی معروف گردید.

بعضی از تذکره نویسان او را مرید شیخ شهاب الدین سهروردی و بعضی مرید رکن الدین عالم دانسته اند ولی ازتالیف او «کنز الرموز» چنین استنباط می شود که او مرید شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی بوده است.

نقل می کنند وقتی میر حسین از هرات راه ملتان را در پیش گرفت وبه آنجا رسید و در سرای شاهی سکونت کرد، شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی در خواب پیغمبر سالام را زیارت کرد که «فرزندم میر حسین در این قافله است او را از یشان بیرون آر و بکار حق مشغول کن[2]» شیخ بهاءالدین زکریا آنجا رفت و صدا کرد که امیر حسینی کیست؟ و او را شناختند با خود آورد و تربیت کرد تا به مقامات عالیه رساند.

امیر حسینی سه سال مشغول ریاضت و مجاهده بود که به مقام ولایت رسید او سالهابه سلوک مشغول بود وبا بسیاری از اکابر صحبت داشته و علما و فضلای همعصر و به تبحر علمی او اعتراف داشتند، شیخ او را به خراسان فرستاد از آنجا به هرات رفت و اهل هرات جمله مرید و معتقد او شدند.

امیر حسینی در ۸۳۰ ه ق فوت کرد و در هرات مدفون است:

از جمله تصانیف امیر حسینی کتابهای «نزهة الارواح» و «سی نامه» و «الارواح «و «صراط المستقیم» و «طرب المجالس» یا «طیب المجالس» و «زاد المسافرین» و «کنز الرموز» و «سئوالات گلشن راز» و دیوان امیر حسینی» را اسم برده اند. هیچ کدام ازایں کتا بها به چاپ نرسیده و نسخه های خطی از آنها در کتابخانه های مختلف دیده میشود.

۱- رجوع شودبه: نفحات الانس ص ۶۰۵، تذکره حسینی ص ۶۳، معارج الولایت، ص ۳۲۱، ریاض العارفین، ص ۱۰۶، تذکرة الشعراء، ص ۲۴۶، تاریخ فرشته، ص ۷۶۲، قاموس المشاهیر، ج ۱، ص ۲۰۶.

Marfat.com

نزهة الا رواح کتاب کوچکی است که شامل یک مقدمه و ۲۸ فصل است[۱]. درباره این کتاب مرشد امیر حسینی ، شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی می گفت : « از نزهة الارواح هم خاص و هم عام بر حسب درایت و فهم خود بهره برد[۲]»

یکی از شاهکار های میر حسینی زاد المسافرین است که شامل ۱٤٥٦ بیت است و در ۷۲۹ به اتمام رسید[۳].

کنزالرموز یک مثنوی کوچک است که دارای ٤۲ صفحه و محتوی ٦٦٦ شعر می‌باشد و اشعار جالب در مدح شیخ بهاءالدین زکریا دارد که در باب اول ذکر شده است[٤].

می نامه یک مثنوی عشقی است[٥] و طرب المجالس کتاب عارفانه در نثر است[٦].

---

۱ - نزهة الا رواح نسخه خطی شماره ۲٦۳٥ مملوکه دانشگاه تهران. کتابخانه مرکزی.

۲ - معارج الولایت ، ص ۳۲۱

۳ - زاد المسافرین ، نسخه، خطی مملوکه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۳۱۱۲/۳

٤ - کنزالرموز ، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه ، شماره ۲۸۹۰

٥ - سی نامه ,, ,, ,, شماره ٤٦۰۱

٦ - طرب المجالس,, ,, ,, شماره ۳۲۲۰

Marfat.com

باب سوم

امرای معاصر

۱- شمس الدین التتمش

۲- ناصرالدین قباچہ

Marfat.com

سلطان شمس الدین التتمش ۱۲۱۱ــ۱۲۳۶[1]

سلطان شمس‌الدین التتمش متوفی ۱۲۳۶ ترک البری بود . اگرچه اصلش نجیب بود ولی روزگار او را به سرنوشت بردگی مبتلا کرد . زندگانیش دارای فراز و نشیب فراوان بود . او مدتی مثل برده خدمت کرد بالاخره او را در دهلی فروختند و قطب‌الدین ایبک متوفی ۱۲۱۰م او را خرید . او از استعداد چشمگیر التتمش حدس می‌زد که آیندهٔ درخشانی در انتظار او هست و او را مورد تفقد قرار می داد و «پسرم» خطاب می کرد . اغلب او را به سمت های مهم منصوب می کرد و کارهای حساس مملکت را باو محول می نمود در این زمان او به ایالات مختلف مثل گوالیار Gawaliyar و برن Barn و بدایون Badaun حکومت کرد و از این راه تجربه زیادی کسب کرد که در آینده او را بکار آمد و بالاخره روزی فرا رسید که آفتاب بخت او طلوع کرد و برده ای که در بازار دهلی فروخته شده بود به سمت پادشاهی دهلی رسید و صاحب مملکت وسیع شبه قاره پاکستان و هند شد .

آرام شاه جانشین قطب‌الدین ایبک نتوانست آنطور که باید حکومت را اداره کند و مردم از ضعف و کم همتی او استفاده بردند و فرمانروایان ایالات مختلف مثل بنگال و ملتان و سند استقلال خود را اعلام داشتند . در این وضع سیاسی مغشوش التتمش که عهده دار حکومت بدایون بود به دعوت سران کشور به دهلی رفت و آرام شاه را شکست داده در ۱۲۱۱ بر تخت دهلی جلوس کرد .

در اوایل دوران حکومت التتمش با مشکلات فراوانی مواجه شد . ناصرالدین قباچه در ملتان استقلال خود را اعلام داشته بود . یلدوز حاکم غزنه در فکر بدست آوردن ایالت لاهور بود و در بنگال علی‌مردان و همچنین در ایالات راجپوتانه Rajputana راجه های هندو تقریباً خود مختار شده بودند . التتمش با نهایت حوصله و تدبر زیاد برای رفع این مشکلات همت گماشت و به دولت خود استحکام بخشید و همین کار درخشان بود که او را در صف حکمرانان درجه اول قرار داد .

۱- رجوع شود به تاریخ هند و پاکستان ، تاریخ فرشته ، طبقات ناصری ، ص ۱۶۵ ، دایره المعارف اسلامی .

The Cambridge History of India Vol. III.

Marfat.com

بعد از اجلاس به تخت سلطنت التتمش متوجه حکمرانان ایالاتی شد که از سلطنت دهلی سر پیچی کرده بودند . در ۱۲۲۵ بهار Bihar را فتح نمود و پسر بزرگ خود ناصرالدین محمود را به فرمانروائی آنجا منصوب کرده به دهلی برگشت .

در ۱۲۲۶ رنتهمبور Ranthambour را فتح نمود و در سال بعد قلعه منداور Mandawar را که نزدیک بجنور Bijnor است تسخیر کرد .

التتمش وقتی وضع سیاسی خود را در هندوستان و بنگال محکم کرد به ملتان متوجه شد که هنوز به استقلال خود ادامه می داد . قباچه حاکم ملتان از التتمش شکست خورد و ملتان در قلمرو التتمش در آمد . در همین او ان خلیفه عباسی برای او خلعت فرستاد و سلطان بودن او را به رسمیت شناخت .

التتمش از دست یاغیان راحت شده به فکر توسعه سلطنت افتاد و به گوالیار متوجه شد. در ۱۲۲۴ به مالوه Malwa حمله برد ، سپس به طرف قبایل کهو کهر Khokhar متوجه شد ولی هنوز در راه بود که مریض شد و ناچار شدند که او را به پایتخت برسانند و آنجا در ۱۲۳۴ مرد .

التتمش بیست و شش سال طوری وظیفه مملکتداری را انجام داد و برای توسعه و تنظیم و تحکیم امور مملکت کوشید بدانسان که تذکره نویسان او را «معمار سلطنت دهلی» نام برده اند .

التتمش یک سیاستمدار واقعی بود. وقتی جلال الدین منکبرنی از دست چنگیز خان فرار کرده به لاهور پناه برد و از التتمش تقاضای پناهندگی کرد و برایش قاصدی فرستاد التتمش باسیاست خاصی رفتار کرد و قاصد او به اتهام جاسوسی اعدام کرده هوای ناموافق دهلی را بهانه گرفت و از پذیرائی او عذر خواهی نمود بدین صورت از آن کشت و کشتار و جنگ و جدالی که این موضوع میتوانست در پی خود داشته باشد جلوگیری نمود.

چیزی که بیش از همه جالب توجه است احساس فقیری و درویشی است که باوجود داشتن کسوت شاهنشاهی در قلب التتمش نهفته بود و خصایصی از قبیل تواضع و فروتنی و رأفت و سیرت درویشی بود که جزء اخلاق این سلطان بحساب می آمد. او به طاعت و عبادت مولع بود ، همیشه در مسجد نماز می گذارد و شب زنده داری می کرد ، برای اولیاء و صوفیان احترام خاصی قایل بود. التتمش بدست حق پرست عارف بزرگ خواجه قطب الدین بختیار کاکی بیعت نموده بود ، باوجود پیروی از فرقه

Marfat.com

چشتیه به شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی که مؤسس فرقه سهروردیه در شبه قاره بشمار میرفت خیلی احترام می گذاشت. او را به دهلی دعوت کرده بود و سمت شیخ الاسلامی را به او محول نموده بود. خود التتمش هم برای ترویج اسلام سعی بسیار کرد[1].

از نظر پاکیزگی اخلاق و خلوص عقیدت بین حکمرانان شبه قاره کم نظیر است. او مرقع خوبی های بسیار و صاحب ایمان و عقیده راسخ بود. او به احکام مذهب اسلام به سختی پای بند و با عدل رفتار می کرد. او علیه کفار در جهاد دارای عزم راسخ و در تشویق علما و فضلا میکوشید وبا مردم دست و دل باز بود. اغلب شبها در شهر میگشت و به وضع مردم رسیدگی می نمود. اگرچه به ظاهر تعلق به پاد شاهی داشت ولی قلباً فقیر و حقیر دوست بود. کم می خورد و کم می خوابید و روزگار را در عبادت می گذراند. ولی باوجود این همه از عاقبت می ترسید و از گناهان خود نگران بود[2].

التتمش در زمان حکومت خود دست به اصلاحات زیادی زد ، از آنجمله علاقه اوبه معماری سبب شد که آثار با ارزشی از او باقی بماند.

التتمش مسجد قبة الاسلام را توسعه بخشید و در دیوار های جلوی در تعدادی محراب اضافه کرد و امر داد که آیات قرآن بر محرابها حکاکی نمایند.

در اوایل زمان حکومت مسجدی به سبک معماری « قبة الاسلام » در اجمیر بنا نهاد که بقول بعضی در دو روز و نیم باتمام رسید و به «ارهائی دن کا جهونپرا » (Arhai-Din-Ka-Jhompra) معروف است.

التتمش ساختمان منار بلندی را که قطب الدین بنا نهاده بود و به نام خواجه قطب الدین بختیار کاکی نام گذاری شده بود به پایان رساند. این منار جنب مسجد «قبة الاسلام » واقع است و به « قطب مینار» معروف است[3].

۱- سلاطین دهلی کے مذهبی رجحانات.
۲- فواید السالکین.
۳- تاریخ هند و پاکستان ، ص ۳۰۹ ، تاریخ فرشته ، ص ۵۶.
The Cambridge History of India, Vol. III, pp. 577, 579

Marfat.com

ناصر الدین قباچه ۶۰۲ — ۶۲۵ ه ق[1]

ناصر الدین قباچه حاکم ملتان و سند ، غلام سلطان شهاب الدین محمد غوری بود. مدت زیادی بادشمنان سلطان جنگید و سلطان هم از وفاداری و جوانمردی او خرسند شد و فرمانداری سند و ملتان را به او محول کرد. قباچه بعد از لاهور را هم فتح کرد و به قلمرو خود افزود.

بعد از مرگ محمد غوری ، قطب الدین ایبک و ایلدوز هر دو خواستار حکومت شدند ایلدوز حاکم کرمان بود. قطب الدین ایبک زمام امور سلطنت را در دست گرفت و لقب « سلطان » اختیار کرد. ناصر الدین قباچه با قطب الدین ایبک نسبت داشت و دو دختر او را به عقدخود در آورده بود. حاکم بنگال اختیار الدین و ناصر الدین قباچه هر دو او را بعنوان سلطان قبول کردند. ایلدوز از این رفتار قباچه خیلی ناراحت شد در عصبانیت بر ملتان حمله برد و قباچه را آنجا بیرون کرد. ولی قطب الدین ایبک به کمک قباچه شتافت و ایلدوز را شکست داده زمام امور را بدست قباچه داد.

بعد از مرگ قطب الدین ایبک قباچه خودش را حاکم مطلق ملتان و سند اعلام داشت و حدود سلطنت خود را تا لاهور و بالا تر از آن رساند. سلطان دهلی ، سلطان شمس الدین التتمش او را از لاهور بیرون کرد و پنجاب را تحت تسلط خود در آورد. قباچه همیشه علیه التتمش قیام می کرد و خودش را زیر فرمان سلطنت دهلی نمی پنداشت و صریحاً از احکام او سر پیچی می کرد. در نتیجه التتمش برای گوشمالی او از دهلی بطرف سند راه افتاد و یکی از سرداران خود که ناصر الدین ایتم نام داشت به ملتان فرستاد قباچه از ناصرالدین ایتم شکست خورد و به بهکر فرار کرد و آنجا با افراد التمش روبرو شد ولی نتوانست در مقابل آنهادوام بیاورد و پا بفرار گذاشت. او می خواست بوسیله قایق از رود خانه سند « عبور بکند که غرق شد.

۱- رجوع شود به طبقات ناصری ، ص ۱۴۳ ، نزهة الخواطر ، ص ۳۱۶ ، تاریخ هند و پاکستان.

The Cambridge History of India, Vol. III.

Marfat.com

بعضی عقیده دارند او بطور اتفاقی غرق شده ، ولی برخی دیگر می گونید که دست به خودکشی زد و ننگ شکست را با مرگ خود شست.

ناصر الدین قباچه حکمران عادل و سخی بودو با محبت رفتار می کرد . وقتی لاهور را تحت سلطهٔ خود درآورد ، اصلاحات جالب و بر نامه وسیعی برای ترقیات به اجرا گذاشت. او اغلب به خدمت شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی می رفت ولی به اولیا زیاد عقیده نداشت و اغلب از شیخ سؤالاتی می کرد که در مقامات شیخ بهاء لدین زکریا از آنها ذکر شده است[1].

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی در آن زمان معروفیت چشمگیری داشت و مورد احترام همگان بود . قباچه نفوذ او را برای خود بعنوان زنگ خطر می پنداشت و برای همین بود که علامه قطب الدین کاشانی را که به دراویش معتقد نبود به ملتان دعوت کرد و برای او مدرسه ای هم بنا نمود[2].

ناصرالدین قباچه درسرپرستی اهل علم و ادب به هیچوجه از سلاطین دهلی دست کم نداشت — همیشه علما و فضلا را مورد تشویق قرار می داد ، و عده ای زیاد از نویسندگان و سرایندگان به دربار او منسوب بودند از آن جمله :

سدیدالدین محمد عوفی ، در بخارا بد نیا آمد ولی در زمان مغول به هند رفت در دربار قباچه کار علمی و ادبی خود را ادامه داد ، همین‌جاتذکره معروف خود « لباب الالباب » را تالیف نمود.

نور الدین پسر عوفی بخارائی بنا به دستور قباچه دست به تصنیف « جوامع الحکایات و لوامع الروایات» زد ولی هنوز تمام نکرده بود که قباچه از التتمش شکست خورد و غرق شد ـ بعداً مؤلف این کتاب را تحت سرپرستی و تشویق وزیر التتمش الجنیدی به اتمام رساند و به اسم او معنون نمود.

علاوه از اینها دربار قباچه ، شعرای زیادی را به جامعه تحویل داد ، ازا آنجمله میتوان شمس‌الدین محمد بلخی ، ضیاء الدین سنجری و فضلی ملتانی را نام برد.

۱- خلاصة العارفین مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب ، نسخه خطی شماره ۱۸۸٤ .
۲- پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۱۹۳
۳- پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۱۹۳

Marfat.com

باب سوم

مشایخ معاصر شیخ زکریا

۱۔شیخ جلال الدین تبریزی

۲۔خواجه قطب الدین بختیار کاکی

۳۔ بابا فرید الدین گنجشکر

Marfat.com

شیخ جلال الدین تبریزی[1]

شیخ جلال الدین تبریزی یکی از قدیمی ترین صوفیان می باشد که باراول فرقه سهروردیه را در بنگال توسعه بخشید و عده کثیری بدست حق پرست او اسلام قبول کردند ، و در نتیجه در قسمت شمالی بنگال جمعیت مسلمانها روز بروز بیشتر شد و هنوز هم تأثیر اخلاق روحانی و انسان دوستی او در خاطره هزاران نفر بجا مانده است.

شیخ جلال الدین تبریزی ایرانی الاصل بود و اسمش ابوالقاسم شیخ جلال الدین است و در تبریز به دنیا آمد و مرید شیخ ابو سعید تبریزی بوده است. پس از مرگ مرشد خود به حلقه مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی متوفی ۶۳۳ درآمد و هفت سال در بغداد از او کسب فیض نمود. شیخ جلال الدین علاقه زیادی نسبت به مرشد خود داشته و به نحوی به او خدمت می کرد ، که برای هیچ مریدی چنین میسر نشد.

شیخ جلال الدین تبریزی به شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی عقیدت و علاقهٔ زیادی داشت . وقتی قرار شد که شیخ بهاء الدین زکریا به شبه قاره پاکستان و هند برود ، و به کار ارشاد و هدایت مشغول شود شیخ جلال الدین تبریزی از مرشد اجازه خواست که با شیخ همراهی کند. بعد از کسب اجازه به عربستان و عراق و ایران و سپس به پاکستان رفت. در حین مسافرت در نیشابور بین هردو رفیق صمیمی اختلاف بوجود آمد و از هم جدا شده یکی راه ملتان را پیش گرفت و دومی در خراسان ماندگار شد و بعد از مدتی به هند رفت. شیخ جلال الدین تبریزی در نیشابور به خدمت شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری ۶۲۷ — ۵۱۲ ه ق رسید و بحدی تحت تأثیر بزرگی عارف نیشاپور قرار گرفت که برای لحظهٔ چند مرشد خود را از یاد برد. تذکره نویسان همین واقعه را علت اختلاف بین آنها قرار داده اند.

شیخ جلال الدین وقت به شبه قاره آمد ، اول به ملتان رفت و مدتی پیش شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی رفیق قدیمی خود ماند و بعد به دهلی رفت و مورد احترام و

۱- رجوع شود به دانشمندان آذر بایجان ، ص ۹۶ ، اخبار الاخیار، ص ٤٤ ، فواید الفواد، ص ۳۶ ، مراة الاسرار ، ص ۱۹، تذکره صوفیای بنگال ، ص ۱۳۳ ، آئین اکبری، ص ۴۰۶ ، تاریخ فرشته ، ص ۵۰۶ ، تاریخ ادبیات بنگال ، ص ۸۳ ، تاریخ فرهنگ بنگال ، ص ۳۶.

Marfat.com

ستایش پادشاه وقت شمس الدین التتمش قرار گرفت. آنجا با خواجه قطب الدین بختیار کاکی هم چندین بار ملاقات نمود ، ولی اقامت او در دهلی طول نکشید ، چون مقبولیت او از حیث کمالات روحانی و عقیدت روز افزون سلطان وقت نسبت به او موجب بغض و عناد شیخ الاسلام دهلی ، شیخ نجم الدین صغری شد. او بر شیخ جلال الدین تبریزی اتهام بی عفتی وارد آورد ، و برای تفتیش و تحقیق درباره چگونگی امر ، اجتماعی از علما و شیوخ مملکت در دهلی گرد آمدند. شیخ بهاء الدین زکریا در این قضیه داوری را بعهده داشت ، پس از تحقیق عدم صحت تهمت ثابت شد و در نتیجه سطان التتمش شیخ نجم الدین صغری را از سمت شیخ الاسلامی برکنار کرد. این پیش آمد ناگوار طوری جلال الدین را رنجیده خاطر ساخت که بلا فاصله دهلی را ترک گفت و احتمال میرود که سال ۱۲۱۲ م عازم لکهنوتی Lakhnoti شده باشد[۱].

شیخ جلال الدین تبریزی در بدایون در محله معماران مسجدی بنا کرد ، و اهل بدایون از فیض روحانی او مست فیض گشتند. از بدایون به لکهنوتی رفت و پندوه Pandua را بمنظور ارشاد و هدایت عامه مردم بنگال مرکز تبلیغ خویش ساخت. جلال الدین آنجا مسجد و باغی تاسیس کرد و خانقاهی نیز بنا نمود. جائی که او خانقاه خود را بنا نمود ، بنام « بندر دیوا محل » Bunder Devamahal معروف است قبلاً آنجا بتخانه' بزرگی قرار داشت که شیخ آنرا منهدم ساخته خانقاه بنا کرد[۲].

ابن بطوطه شیخ جلال الدین تبریزی را با شاه جلال مجرد سلهتی Sylhetty یکی دانسته است. ولی بوسیله تحقیق به این حقیقت پی می بریم که شیخ جلال الدین تبریزی تقریباً یک قرن پیش از وفات شاه جلال فوت کرده بود و از کتیبه ای که از آستانه آرامگاه شاه جلال در سلهت بدست آمده و اکنون در موزه داکا می باشد ثابت شده که این هر دو بزرگ شخصیت های جداگانه ای بوده اند[۳].

درباره سال وفات شیخ جلال الدین تبریزی بین تذکره نویسان و مورخان اختلاف رای وجود دارد و با تحقیق میتوان گفت ، که وفات او قبل از سال ٦٥٤ ه که سال

۱- تاریخ فرشته ، ص ۵۰۶.
۲- Social and Cultural History of Bengal, p. 36
۳- فهرست کتیبه های اسلامی در بنگال شماره ۱۲ ، ص ۵۲ — ۵۳.

Marfat.com

تألیف « راحت القلوب » از ملفوظات خواجه قطب است ، می باشد ، ولی تعیین تاریخ دقیق وفاتش مشکل است.

مقبره او در پندوه Panduh در قسمت شمالی بنگال بنام « درگاه بزرگ » و «درگاه بیست و دوم هزار» معروف است. زیرا املاک موقوفه هائی که مربوط به درگاه مذکور بود بیست و دو هزار روپیه درآمد سالیانه داشت . بعد ها ملک دیوتله Devtale هم باین موقوفه ضمیمه شد ، و درآمد آن نیز در آشپز خانه حرم شیخ جلال الدین تبریزی در پندوه خرج می شد. در آغاز حکومت مسلمانان بنگال « دیوتله » جای مهمی بود ، و یادبود شیخ جلال الدین بنام « تبریز آباد » مشهور به « دیوتله » بود[1].

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی درباره عظمت شیخ جلال الدین تبریزی می گفت « خاک نعلش او برای چشم من در حکم سرمه جواهر و افتخار من است[2] »

خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی[3]

خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی بن احمد موسی در قصبه اوش ماوراء النهر به دنیا آمد. اسم او بختیار و لقبش قطب الدین و از سادات حسینی بود. او را قطب المهند هم می خوانند.

خواجه قطب هنوز یکساله بود که پدرش فوت کرد. در بچگی خواجه خضر او را به ابو حفص سپرد و او در نزد ابوحفص کلام خواند و آداب شریعت آموخت. در تهذیب اخلاق ظاهری و باطنی کوشیده از علم طریقت بهره تمام یافت. خواجه قطب هفده ساله بود که خواجه معین الدین چشتی متوفی ٦٣٣ ه به اوش آمد. او خواجه قطب را خیلی دوست داشت و مورد تفقد قرار داد.

خواجه قطب قبل از اینکه مرید خواجه معین الدین چشتی بشود ، سفر های متعددی کرده بود و در ضمن این مسافرتها با شیوخ و عرفائی چند آشنا شده بود.

۱- تاریخچهٔ گورو پندوه ، ص ۹۷.
۲- سیرالعارفین ، ص ۱۷۱.
۳- رجوع شود : به بزم صوفیه، ص ٦٢ ، سیرالا ولیا، ص ٦٨ ، سفینة الاولیا، ص ۹٤ مفتاح العارفین، ص۱٤٥، تاریخ فرشته، ص۳۷۸، اخبارالاخیار، ص ۳۰، نزهة الخواطر، ص ۲٤۳ ، راحت القلوب خطی ، بزم مملوکیه ، سیرالعارفین، ص ۲۸.

Marfat.com

در بغداد از شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر بن عبدالله سهروردی کسب فیض نمود. با اوحدالدین کرمانی هم روابط دوستانه داشت.

وقتی خواجه معین الدین چشتی به هند رفت ، بخاطر علاقه زیاد به مرشد خود و اشتیاق به ملازمت او طاقت نیاورد و به طرف هندوستان عزیمت نمود. آنجا در ملتان با شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی متوفی ٦٦٦ ه ق ملاقات کرد و مدتی با یکدیگر بسر بردند.

خواجه قطب الدین خلیفه بزرگ خواجه معین الدین چشتی است ، و مسلک چشتیه[1] داشت. او از اکابر اولیاء و اجلهٔ اصفیا بود ، و دمی گرم داشته. او به زیادت ترک و تجرید و فقروفاقه موصوف بود ، و همیشه به ذکر خدا مشغول بود. در آخر عمر متاهل و صاحب دو فرزند شد که شیخ احمد و شیخ محمد نام داشتند. شیخ احمد در هفت سالگی فوت کرد و خواجه چنان در یاد خدا محو بود که هیچگونه اطلاعی از بیماری فرزندش نداشت.

پادشاه و امرای وقت برای خواجه قطب احترام زیادی قایل بودند. ناصر الدین قباچه متوفی ۱۲۲۷ م حاکم ملتان و سند خیلی اصرار ورزید که او در ملتان اقامت گزیند ولی مورد قبول خواجه واقع نشد و گفت که « از عالم غیب این مقام بر عهدهٔ شیخ بهاء الدین زکریا است » و عازم دهلی شد[2].

خواجه قطب با شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی روابط بسیار صمیمانه ای داشته ، و قبل از رفتن به دهلی نزد او اقامت داشته است. مؤلف تاریخ فرشته درباره ملاقاتهای هردو چیزهائی ذکر کرده که ازآن معلوم میشود که باوجود اختلاف مسلک صوفیانه هر دو نسبت به همدیگر علاقه‌مند بوده اند[3].

خواجه قطب میخواست نزد مرشد خود در اجمیر Ajmir بماند ولی بخاطر علاقه ای

۱- چشتیه از معروفترین سلاسل تصوف در هند است. این سلسله را خواجه معین الدین چشتی که از خواجه عثمان هارونی خرقه گرفته بود در هند رواج داد. این فرقه دارای خصایصی است که با محیط هند بالاخص سازگار بود مثلاً رواج موسیقی و علاقه به شعر و ادبیات و مدارا با نومسلمانان از خصایص این فرقه است.

۲- بزم صوفیه ، ص ٦٩.

۳- تاریخ فرشته ، ص ۳۸۰.

Marfat.com

که مردم دهلی باو داشتند مجبور شد همانجا اقامت گزیند و باین جهت ناحیهٔ کیلوکهری Klokhari را انتخاب نمود.

خواجه قطب به سماع علاقهٔ زیادی داشت ، و در حین یک محفل سماع با شنیدن بیت زیر که :

کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان از غیب جانی دیگر است

حالش دگرگون شد ، و بعد از یک شبانه روز در ٦۳۳ ه ق از این جهان فانی به جهان باقی شتافت. حسن دهلوی دریکی از غزلهایش به این قصّه اشاره نموده می گوید :

جان برین یک بیت داد ست آن بزرگ آری این گوهر زکانی دیگر است
کشتگان خنجر تسلیم را هرزمان از غیب جانی دیگر است[1]

از خلفا و مریدان او خواجه فرید الدین گنج شکر و شیخ بدرالدین غزنوی و شیخ برهان الدین بلخی ، و سلطان شمس الدین التتمش معروفند.

از آثار خواجه قطب سه کتاب « دلیل العارفین » ، « فواید السالکین» و « دیوان » را نام برده اند. ولی دیوانی که در «مطبعه نولکشور» چاپ شده کمیاب است ، و احتمال میرود که ازآن او نباشد.

« دلیل العارفین » مجموعه ملفوظات خواجه معین الدین چشتی مرشد خواجه قطب است ، که او آنرا مرتب و مدون کرده است. این رساله دارای ٥٦ صفحه میباشد و مطبعه مجتبائی آنرابه چاپ رسانده است.

در « فواید السالکین » ملفوظات هفت مجلس خواجه قطب را بابا فرید الدین گنج شکر جمع آوری نموده این رساله دارای ۳٦ صفحه است و در مطبعه مجتبائی به چاپ رسیده است.

۱- دیوان حسن ، ص ۷۷.

Marfat.com

حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکر[1]

بابا فرید الدین مسعود گنج شکر از معروفترین عرفائی است که در زمان شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی می زیسته و با ایشان مصاحبت داشته است هر دو در حالیکه به فرقه های جداگانه تصوف وابسته بودند، باهم روابط خیلی صمیمانه و دوستانه داشته اند، که تا زمان مرگ پا بر جا بود. همین تعلق خاطر و دوستی عمیق ایجاد این توهم را نموده است، که بعض از تذکره نویسان آنها را خویشاوند همدیگر دانسته اند.

بابا فرید در ۵۶۹ در کهوتوال Khotowal به دنیا آمد، او از اولاد فرخ شاه کابلی است و در زمان چنگیز خان جد او قاضی شعیب به هند آمد. او عالم فقه و حدیث بود، و در کهوتوال به مسند قضا نشست. بابا فرید در بچگی پدر خود را از دست داد، و مادرش برای تدریس او را پیش یک معلم در ده فرستاد بعداً به ملتان رفت و در مسجد مولانا منهاج الدین ترمذی « نافع » راخواند. همانجا با خواجه قطب آشنا شد و در هیجده سالگی مرید او شد.

بابا فرید بنا به دستور مرشد به قندهار رفت و از محضر علمای آنجا استفاده برد و با عارفان بزرگ مثل شیخ شهاب الدین سهروردی، سیف الدین باخزری ۵۸۸ هجری قمری و سعدالدین حموی ۶۴۹ ه ق و بهاء الدین زکریا ملتانی و شیخ اوحد الدین کرمانی ۶۳۵ ه ق و فرید الدین عطار نیشاپوری ۶۲۷ ه ق را ملاقات کرد. بعد از پنج سال سیاحت در دهلی به خدمت مرشد رسید و مشغول ریاضت و مجاهده شد.

بابا فرید وقتی در دهلی از محبوبیت زیاد برخوردار شد، با اجازه مرشد خود به هانسی Hansi رفت و از آنجا هم از دست انبوه مردم که دور او جمع می شدند نا راحت شد و به اجودهن Ajodhan رفت، و همانجا اقامت گزید.

بابا فرید به مسلک چشتیه منسلک بود، و به سماع علاقهٔ زیادی داشت اغلب در حال سماع بیهوش می شد، زن او بی.بی هزیره دختر غیاث الدین بلبن ۱۲۶۶—۱۳۸۷ م/۶۶۴ — ۶۸۶ ه ق بود.

۱- رجوع شود به: اخبار الاخیار، ص ۳۶، بزم صوفیه، ص ۱۲۲، سیر العارفین، ص ۳۷، پاکستان میں فارسی ادب، ص ۳۰۷، فواید الفواد، ص ۷۵، خزینة— الاصفیاص ۲۹۲، اسرار الاولیا خطی، راحت القلوب خطی، ریاض العارفین ص ۱۹۹، تذکره حسینی ص ۲۴۱.

Marfat.com

در مورد تاریخ وفات بابا فرید اختلاف رای هست و بعضی ها ٦٦٤ ه ق را صحیح دانسته اند. او در شهر « اجودهن » که بعد ها اکبر شاه ۹٤۳ — ۱۰۱٤ ه ق اسم آنرا « پاک پتن » Pak Pattan گذاشت ، مدفون است و مرقد او مرجع خواص و عوام است. بابا فرید دوست نداشت با ارباب قدرت رابطه داشته باشد اگر با کسی رابطه داشت ، همیشه به او پند و اندرز میداد. از مریدان معروف او سلطان الا ولیا خواجه نظام الدین دهلوی ، علاء الدین علی صابر کلیری ، امام علی الا حق سیالکوتی ، مولانا بدر الدین اسحاق و شیخ جمال الدین هانسوی را اسم برده اند.

کتابهای معروف « فواید السالکین » ، « راحت القلوب » ، « اسرار الاولیا » « گنج اسرار » ، «جوگی نامه» و «رساله وجودیه» را ازان بابا فرید دانسته اند. علاوه براین اشعاری به زبان فارسی و اردو و پنجابی هم باو نسبت داده اند.

«فواید السالکین» مجموعه ملفوظات مرشد بابا فرید ، خواجه قطب الدین بختیار کاکی متوفی ٦۳۳ ه ق است و بر هفت مجلس مشتمل است «راحت القلوب» یک نوع یادداشت روز مره ای از عقاید و افکار و رویدادها است که مرید او خواجه نظام الدین اولیا آنرا مرتب نموده است. «اسرار الاولیا» مجموعه ملفوظات بابا فرید است که داماد و مرید او بدر الدین اسحق متوفی ٦۹۰ ه ق آنها را جمع آوری نموده. این کتاب آمیخته به شیوه مکالمات است و موضوع تصوف را تذکر داده است در بعضی قسمتهای آن رویدادها و وقایع راهم بیان نموده است.

Marfat.com

باب چہارم

ارزیابی ادبی و عرفانی شیخ

۱- کتاب الاوراد

۲- شروط اربعین فی جلوس المعتکفین

۳-رسالهٔ بہاء الدین زکریا ملتانی

٤-اشعار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی

Marfat.com

آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی

اغلب تذکره نویسان در مورد آثار شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی سهروردی چیزی ننوشته اند . برخی فقط ازکتاب «الاوراد» اسم برده اند و بعضی گفته اند که ویرا تصانیف عدیده خاصه در علم تصوف هست . ولی تا بحال از هیچ کتابی غیر از «الاوراد» و «رساله بهاءالدین زکریا ملتانی» نسخه خطی بدست نیامده است . در کتاب انوار غوثیه که تألیف یکی از سجاده نشینان[1] شیخ می باشد ، متن کتابی باسم «شروط اربعین» با ترجمهٔ او بزبان اردو نقل شده و مولف ادعا کرده است که این کتاب تصنیف شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی است ، ولی فعلاً ماهیچ نسخه خطی از کتاب نامبرده در دست نداریم ، در اخبار الاخیار[2] به نقل از «مجمع الاخبار» چند گفتهٔ اندرز و پند بنظر می رسد ، ولی از «مجمع الاخبار» هم هیچ نسخه خطی در دست نیست .

غیر زا تألیفات چند نسخه کتاب متعلق به دیگران کد شیخ استنساخ کرده نیز وجود دارد که ازاین قرار میباشد :

یک جلد قرآن مجید در مزار مخدوم لال عیسن موجود است ، و میگویند که قبلاً در مقبره خود شیخ بوده و شیخ لال عیسن وقتی به کرور رفت این نسخه را همراه خود برد ولی دراین نسخه هیچ جا اسمی از شیخ به میان نیامده است و نمی توان ادعا کرد که شیخ کاتب این قرآن بوده باشد .

در مجله العزیز[3] در یک مقاله نوشته شده که یک نسخه از کتاب «کشف المحجوب» هجویری که به خط شیخ بوده در کتابخانه پیرزاده مولوی محمد حسین مترجم «عجائب الاسفار» وجود داشته ولی بعد از تقسیم پاکستان و هند (۱۹٤۷ م) معلوم نیست چه شده است .

---

۱ - سجاده نشین به کسی میگویند که بعد از مرگ مرشد بر مزارش می نشیند و مراقبت می کند .
۲ - اخبار الاخیار ، ص ۳۳ و ۳٤ .
۳ - العزیز بهاولپور ، شماره فوریه .

Marfat.com

اخیراً یک نسخهٔ «کشف المحجوب» را آقای ربانی با مقدمه مولوی محمد شفیع منتشر کرده و اظهار داشته است که این نسخه همانست که شیخ بهاء الدین زکریا آنرا نوشته است . من این نسخه را از نزدیک دیدم و جالب آن بود که در آخر کتاب «زکریا» را «ذکریا» نوشته اند[1] و چون تاریخ کتابت را کرم خورده است ، نمی توان پی برد که تاریخ کتابت آن چه زمانی است و احتمال میرود کاتبی این نسخه را از روی نسخه ای که شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی سهروردی آنرا کتابت نموده نوشته باشد .

آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی باین قرار است :

«کتاب الاوراد» .

«شروط اربعین فی جلوس المعتکفین»

«رسالهٔ شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی»

کتاب الاوراد

«کتاب الاوراد» ، تنها کتابی از شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی می باشد که از آن در کتابخانه ها نسخه خطی موجود است . قدیمی ترین نسخه خطی ازاین کتاب در «کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور» وجود دارد که به قطع ۱۲/۵ × ۱۸/۵ می باشد و شامل ۲۹۰ صفحه است[2] شیخ اورادی را انتخاب کرده که مربوط به زندگانی روزمره است . گرچه کتابهای متعددی درباره اوراد نوشته شده است و برای این کتاب نه بخاطراینکه مولفش یکی از بزرگان قرن هفتم بوده اهمیت قائل هستند بلکه اگر بطور دقیق ملاحظه شود ، پی می بریم که این کتاب غیر از یک کتاب اوراد که در چهار چوبه شریعت نوشته شده است یک تصنیف فقهی هم است و ازاین کتاب نه تنها مرید ان خود شیخ بلکه عوام الناس هم به اندازه خود مستفیض میشوند .

---

۱ - کشف المحجوب .

۲ - الاوراد ، نسخه خطی موجود کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور ، شماره RT II 142

Marfat.com

کتاب الاوراد دارای ۱۱۰ فصل است و عنوان هر فصل با لفظ «ذ» شروع میشود . مثلا ذکر دعای صبح ، ذکر از خانه به مسجد رفتن ، ذکر نماز تهجد ، ذکر مناجات ، ذکر طعام خوردن ، ذکر عروس بخانه آوردن ، ذکر ماه رجب ، ذکر شب معراج وغیره .

در این کتاب علاوه بر پنج نماز فضیلت نماز اشراق و نماز تسبیح و نماز چاشت و نماز تهجد و نماز احزاب ونماز استخاره ونماز جنازه ونماز خواجه اویس قرنی هم با تفصیل تذکر رفته . درباره مسائلی مثل طهارت و آمدورفت در مسجد و خورد و نوش و غسل و لباس ، خواب و بیداری را هم تذکرداده است . از صفحه ۱۹۱ به بعد تا آخر کتاب درباره عبادات و مراسم مذهبی مطالبی بیان نموده ، و دراین ضمن از روزه و حج با تفصیل صحبت کرده ، و اوراد و ادعیه‌ای را که برحسب زمان و ترتیب ذکر آن در ماه و سال می تواند موجب خیرو برکت شود ، ذکر نموده . این کتاب میان شیوخ صوفیه مقبولیت فراوان داشته و برای مریدان مورد تقلید و عمل بوده . از ذکر این عبادات و مناجات و اوراد و ادعیه مقصودش تزکیهٔ نفس است چون در دیباچه میگوید :

«چون نفس تزکیه یافت از صفات ذمیمه ، بعد ازآن در دل گشاده گردد ، و واردات که مواهب الهی است بر دل او فرود آید ، و دل او منور شود بنور حق سبحانه و تعالی ، و آن بابی شریعت است ، و دراینجا سخن بسیار است بیش ازاین نشاید گفت ، که به گفت و گوی راست نیاید»[۱]

در این رساله نمی شود به تفصیل از این کتاب ذکر کرد پس بخاطر اختصار چند اوراد ذکر میشود تا از شیوه تحریر و سبک تربیت مریدان آگاهی بدست دهد .

برای ترتیب خواندن «سورة الانعام» اینطور میگوید : «دعای صبح و سنت نماز با صلوة بس روهمین طالب را باید چون صبح صادق بدمد سه آیت از اول سورة الانعام بخواند»[۲]

چون بخواهد برای گزاردن نماز از خانه بیرون برود آیة الکرسی و دعا بخواند[۳].

---

۱ - الاوراد ، ص ۳ ب
۲ - ایضاً ، ص ۵ ب
۳ - ایضاً ، ص ۱۰ ب

Marfat.com

شیخ قبل از نماز گزاردن نه تنها وضو و نیت و کناره گیری از خیالات دنیوی را تذکر می دهد بلکه میگوید کسی که می خواهد نماز بگزارد باید جسم خود را از حسد و سینهٔ خود را از کین پاک بکند. چون خواهد که به نماز شروع کند با فرایض دیگر باید چنان — بسمت قبله راست باشد و میان قدم مقدار چهار انگشت وجه بگذارد، و حق تعالی را بر خود ناظر داند، وهر که می خواهد تا دل خود را در نماز حاضر یابد باید که طهارت را از نقصان و جامه را از نجاست و زبان را از غیبت و لغو، وحلق را از حرام، وجسد را از حسد وسینه را از کینه نگاهدارد و این دعا بخواند[1].

درباره اوراد صبح و مسا میگوید:

«در خواندن این کلمات در صبح و مسا مواظبت نماید، که در حدیث آمده است که هر که در عقب هر فریضه این ده کلمه بگوید و پنج برای دنیا، و پنج برای آخرت، درین پنج حالت دنیا، و درین پنج حالت آخرت و در هر حال که در مانند رحمت خدائی را آنجا بیابد و او را ازان رنج برهاند - حسبی الله الهای لدینی حسبی الله المعین لدنیایی حسبی الله الکافی لما اهمنی، حسبی الله القوی لمن بغی علی حسبی الله الشدید لمن کادنی بسؤ حسبی الله الرحیم عندالموت، حسبی الله الرؤف عند الحساله فی القر حسبی الله الکریم عند الحساب، حسبی الله اللطیف عندالمیزان، حسبی الله القدیر عندالصراط، حسبی الله الذی لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم[2].

درباره اوراد نماز چاشت به عوام الناس و حافظ قرآن تلقین ورد آیات میکند:

«چون ربع روز بگزرد، نماز چاشت دوازده رکعت بگزار و اقل اوجمعاً ۸ است در رکعت اول والشمس ودر دوم والليل ودرسوم والضحیٰ و در چهارم الم نشرح بخواند و در هشت دیگر بعد فاتحه آیت الکرسی یکبارو اخلاص سه بار بخواند و بروایتی در هر دوازده رکعت فاتحه و آیة الکرسی یکبارو اخلاص سه بار بخواند و اگر حافظ است در هر رکعت جزوی از قران بخواند»[3]

نه تنها بخاطر نماز ادعیه و اوراد نوشته بلکه برای مواقع متعددی مثل وقت

---

۱ - الاوراد، ص ۱۳ ب
۲ - ایضاً، ص ۶۴ الف
۳ - ایضاً، ص ۶۵ ب

Marfat.com

دیدن ماه نو هم دعا تجویز نموده[1].

درباره فضیلت ماه شعبان و اوراد متعلق به این ماه اینطور گفته :

«شب اول دوازده رکعت بگزارد در هر رکعتی بعد الفاتحه پانزده بار اخلاص بخواند . ایضاً در وقت سحر دو رکعت بگزارد در هر رکعتی بعد الفاتحه صد بار اخلاص بخواند در رکوع و سجود بگوید : «سبوح قدوس رب الملا ایکته والروح سبحان فائق النور سبحان من هو قائم علی کل نفس بما کسبت» روز از اول وسه از میانه و سه از آخر ماه روزه دارد ثواب بسیار است . ایضاً در این ماه هزار بار بگوید : لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین و لو کره المشرکون»[2] .

سبک تحریر کتاب پخته و واضح است ، اگرچه از اسم کتاب معلوم میشود که این مجموعه اوراد و ادعیه می باشد ، ولی در اصل یک تصنیف است که محتوی مطالب نماز و روز و طهارت و توبه ، اخلاص می باشند ، چون مسلک تصوف شیخ بهاء الدین زکریا هیچ گه از شریعت دور نبود . همین جهت اوراد ایشان هم نوعی انهماک در مسائل شریعت و طریقت است و هیچ چیز جداگانه از شریعت پیش او ورد نیست . میگوید :

«و آنچه بر کاغذ بسیارها نویسند که افعل و لاتفعل ، آن نباید کرد که بدعت است و وتوکل را زیان دارد - بران نباید رفت متابعت سنت باید بود وبرکت در آنست»[3] .

این کتاب در فرقهٔ سهروردیه به صورت کتاب آئینی درآمده ، و برای مریدان و خوانندگان کتاب راهی برای نجات و فلاح پیش پا گذاشته است و مرتب برای دعا و مناجات اصرار میکند ، درباره «تهجد» تذکر داده برای مناجات دستور میدهد .

«و اقل تهجد چهار رکعت است و اکثرآن قدر که تواند ، پس هر دو گانه اندک می نشیند چند بار تسبیح و استغفار وصلوة گوید بعد بفراغ دین مناجات خواند :

بادشاها ، بنظر رحمت و رضا بمانگر. خداوند ظاهر و باطن ما را در طلب رضای خود جمع دار ، تفرقه و پریشانی و سرگردانی از راه ما و از راه همه مسلمانان دور بدار

---

۱ - الاوراد ، ص ۱۹۲ الف و ب.
۲ - ایضاً ، ص ۱۲۸ ب .
۳ - ایضاً ، ص ۱٦٥ .

Marfat.com

عفو و عافیت راقرین وقت ماکن ، عنایت ورعایت راسابق و قائد ما گردان ، مارا بدست تفرقهٔ ما بازمده ، مارا بما بازمگذار ، ما رابر ما مگمار ، مارا از شهر ما نگاه دار ، کا رما وکارآن همه مسلمانان در عافیت ودر رضای خود با صلاح آر. کردهٔ ما را درگذر ، و آینده را نگاه دار هرچه بنده بخشی دینی بخش ، مارا بقهر خود مخذول مکن ما را بدون خود مشغول مکن ، ما را ازیاد خود معزول مگر دان . اگر پرسی حجتی ندا رم ، و اگر بسوزی طاقت نیارم ، از بنده خطا و ذلت و از تو همه عطا و رحمت . ای قدیم لم یزل و ای عزیز بی بدل اللهم اصحلنا و اصلح فسار قلوبنا واصلح فساد افعالنا واصلح فساد اقوالنا و اصلح فساد اعمالنا و اصلح فساد صدورنا و اصلح ذات بینا و اصلحنا بما اصلحت الی اخره[1] .

برای آگاهی بیشتر اقتباسی از کتاب الاوارد نقل میشود . آغاز کتاب باین قرار است . «الحمد الله رب العالمین والعاقبة اللمتقین والصلوة علی رسول محمد وآله اجمعین قال الشیخ الکبیر رضی الله عنه بدانک طریق شیوخ سلف رضوان الله علیهم اجمعین استقامت بر متابعت مهتر عالم صلی الله علیه وسلم مرتبه اول قدم درمتابعت ، بعد از تصحیح توبه متابعت اعمال اوست علیه السلام. مرتبه دوم متابعت است بر اخلاق او صلی الله علیه وسلم. مرتبه سوم یافت احوال است همچو احوال او صلی الله علیه وسلم و نهایت کار استقامت بر احوال است و آن صفت روحست و اخلاق صفت دل و اعمال صفت جوارح واستقامت بر احوال که نهایت حد سعادتهاست ممکن نگرددالا بعد از استقامت بر اخلاق و استقامت بر اخلاق میسر نشود الا بعد استقامت بر اعمال زیرا که نسبت اعمال با اخلاق چون استنجاست از وضو و اخلاق مر احوال را چون وضوست بر نماز را . . . .»

شروط اربعین فی جلوس المعتکفین

اولین منزل دریشی این است که انسان از دنیا و مذمومات دنیا کناره بگیرد ، و خدای عز و جل را معهود ذهنی خود قرار داده گوشهٔ عزلت جای گیرد ، و این برای سالکی که می خواهد در ولایت فقر و تصوف گام بنهد خیلی مهم است ، و بدون آن ممکن نیست که به دنیای تصوف راهی پیدا کرد. در اصطلاح شریعت و طریقت این حالت را اعتکاف می گویند. اعتکف چیز بابرکتی و پر میمنتی است ولی

---

۱ - الاوراد ، ص ۲۴۰ .

Marfat.com

برای آن چند شرط وجود دارد که باید در نظرداشت چون بدون در نظر گرفتن این شرط ها نمی توان کسب فیض نمود. به همین جهت حضرت غوث العالمین شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی سهروردی بخاطر مریدان خود این کتاب را نوشته که بصورت یک آئین و دستور عمل مبسوط میباشد. ولی متاسفانه اصل عبارت از بین رفته و اقتباساتی از آن در کتاب «انوار غوثیه»[1] یک خرده از متن اصلی و یک کمی ترجمه آن نقل شده و باین ترتیب ازین تصنیف با ارزش آگاهی پیدا میشود.

متن این کتاب که مخلوطی از عربی و فارسی بوده در کتاب «انوارغوثیه» بصورتی نقل شده که متن عربی راحفظ کرده اند و متن فارسی را به زبان اردو ترجمه کرده اند. چون نسخه اصلی بدست نیامد به همین کتاب رجوع شد و در این صورت درباره سبک نگارش و شیوه تحریر نمی شود اظهار نظر کرد. فقط از لحاظ موضوع کلماتی چند در این مورد ذکر می شود.

کتاب «شروط اربعین فی جلوس المعتکفین» مشتمل بوده است بر چهل شرط، برای آنهائی که می خواهند معتکف بشوند و این شرط ها عبارتند از برنامه های روزانه از خیلی عادی تا عبادات خیلی سنگین، مثلاً درباره شرایط غسل چنین توضیح میدهد که «باید اینطور فرض کند، که مرده است و آنگاه غسل کند، مقصود او ازاین کلمات آنست که از هوی و هوس و حوائج نفسانی باید تخلیه شد، بعدا نیت اعتکا فبکند، بدین معنی که باخود عهد بندد دیگر بهیچوجه مردمان را اذیت و آزار نرساند[2].

یک جا در مورد محل اعتکاف گفته که باید حتماً یا در مسجد باشد یا حجره خود شخص، و میگوید که در این حالت حتماً باید از زن و بچه اش دور باشد، چون ایشان موجب فتنه و فساد هستند، فقط باید به خدا فکر بکند و فکر های دیگر را از مغز و قلب بیرون بیفکند همیشه کلمه لا اله الا الله وردزبان او باشد.

بعد میگوید که درباره خورد و نوش باید خیلی دقیق باشد، نه زیاد بخورد، نه کم و باید دقت بخرج بدهد که خوراکی اوحتماً از راه حلال باشد، و قبل از نشستن در اعتکاف حتماً باید از مرشد خود اجازه بگیرد. همیشه روزه دار بودن و پیوسته نماز با جماعت گذاردن را باید جزو وظیفه خود داند. همینطور سعی کند که در اکتساب علم

۱- انوار غوثیه، ص ۳۲.
۲- ایضاً، ص ۳۳.

Marfat.com

بکوشد تا حق را از باطل بتواند تشخیصی بدهد ، به رضای خداوندی راضی باشد ، از کبر و نخوت بپرهیزد و باید بخاطر داشته باشد که خلوت را بخاطر سلامت دین اختیار کرده است و نه برای کسب شهرت و ناموری ، وهیچ وقت نباید مرگ را از ذهن خود دور بکند و باید پیوسته از عذاب خداوندی بترسد ، همیشه امیدوار خداوند و خواستار رحمت و بخشایش او باشد.

اینها شمه ای از این کتاب بوده ، حسن عبارت در این است که بخاطر استدلال گفته های خود به آیات قرآنی و احادیث بزرگان دین استناد جسته ، مثلاً درجائی که میگوید از زن و بچه دور باشد ، آیه مبارکه : «انما اموالکم و اولادکم فتنه» و دربارهٔ محل اعتکاف : « و انتم عاکفون فی المساجد» و برای نماز با جماعت :

«وارکعوا مع الراکعین». و برای امید به بخشش و رحمت خداوندی به آیه :

«لا تقنطو من رحمة الله ، ان الله یغفر الذنوب جمیعا» استناد جسته است.

و همینطور در جای دیگر هم این را کرده است.

در آخر رساله مردم را به اعتکاف ترغیب و تشویق نموده و شش بیت آورده که معلوم نیست نتیجهٔ فکر رسای کرام بزرگ مرد است و آن اشعار بدین قرار است و احتمال میرود که مال خود باشد :

ای دل بیا بکوی وفا خلوتی گزین
درسلک سالکان بره بی نشان نشین
از هر چه غیر دوست شوی روی دل
وانگه بحق نمای تو لا چو اهل دین
تجرید شو ز هرچه درین ره نه درخوراست
بر آستان دوست بر آور یک اربعین
تا هرکدورتی که بود با صفا شود
از دست دیو نفس ببر جان نازنین
پس نور حق مشاهده افتد ترابسر
مرآت روی دوست شوی از سر یقین
سلطان تخت مملکت سرمدی به عشق
شاهی بود که کسب کند دولتی چنین[1]

---

۱ - انوار غوثیه ، ص ۳۸.

Marfat.com

«رسالهٔ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی[۱]»

نسخهٔ خطی که از این رساله بدست ما رسیده است کامل نیست ، فقط ۱۳ صفحه ازاین نسخه باقی مانده که آنهم به قطع ۱۱/۵×۲۰/۵ هست و هر صفحه دارای ۱۵ سطر می باشد . ولی بحدی کرم خورده است که نصف پنج سطر اول هر صفحه از بین رفته وجاهائی هست که از وسط هم الفاظ را نمیشود خواند . باز هم این رساله دارای اهمیت زیادی است.

با مرور آن معلوم میشود که این رساله بخواهش یکی از مریدان شیخ نوشته شده است ، زیرا در آغاز آن می نویسد : «. . . آنچه التماس افتاد و در معنی بیان طریقت آخرت ، آن کاری بزرگ و کیفیت آن حال دریافت است[۲]».

وپس از چند سطری چنین توضیح میدهد:

«ولیکن چون التماس کردی بحکم التماس تو استخاره کردم و از خدای تعالی معرفت خواستم تا در سخن پیوندم[۳]»

در تصانیف این رساله نام دو تن از عرفای بزرگ نیز به میان آمده است : یکی شیخ شهاب الدین عبدالله عمر بن محمد سهروردی و دیگری شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقادر است[۴].

این رساله دارای ویژگیهائی است که ذیلاً به برخی اشاره میشود :

استناد به آیات قرآنی :

شیخ در ضمن بیان مراحل سلوک میگوید : «ومرید باید که عالم باشد به علم شریعت و علم توحید ، تا عمل به علم کند ، و علم راهبر او باشد تا شیطان دست ازو کوتاه کند ، زیرا که عمل بی علم اصلی ندارد» . بدون تردید شیخ که مراد و راهبر گروهی بوده است ، خود به علم شریعت آگاهی کامل داشته ، تنها دلیلی که در این رساله می تواند نوید این مدعا باشد استناد به آیات قرآنی است که کاملاً

۱- نسخهٔ خطی مملوکهٔ مولوی شمس‌الدین تاجر کتب لاهور .
۲- رسالهٔ بهاء الدین زکریا ، ص ۱ .
۳- ایضاً ، ص ۱ .
۴- ایضاً ، ص ۲۲ .

Marfat.com

بمورد از آنها استفاده می‌کند چنانکه در سبب تألیف این رساله و کسب این توفیق از حضرت حق گوید : ذلك فضل الله یوتیه من یشاء.

و در جای دیگر بمناسبت عبادت پروردگار این آیه را ذکر می کند : «ماخلقت الجن والانس الالیعبدون» .

و در مقام نزدیکی خدا با بندگان «هواقرب الیه من حبل‌الورید» ویا آنجا که دربارهٔ مرگ دل یعنی مرگ حقیقی سخن میگوید بمناسبت این آیه را ذکر می کند : «انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعا اذا و لوامد بربن وما انت بسمیع من فی القبور» .

شیوهٔ بیان :

لفظ و مضمون درین رساله بسیار عالی است . مثلا آنجاکه دربارهٔ اتحاد دل و زبان بذکر حق سخن می گوید ، خود را با استادی سخنور روبرو می بینیم ، می گوید : «زیرا که زبان ترجمان دل است» و دل در مقام عیان است ، پس هر که خواهد که در نماز رود و دلش بجای دیگر بود نه دل در عیان بود نه زبان در گفتار.»

در تعبیر کلمهٔ (سکاری) که ضمن این آیهٔ شریفه آمده «لاتقربوا الصلوة و انتم سکاری» نهایت ظرافت طبع بکار رفته زیرا میگوید مقصود ازین کلمه حب دنیا است ، زیرا همین است که موجب سکر سالک می شود و او را از راه بدر می برد واز یاد حق غافل میکند و آنگاه نتیجه می گیرد که سپس مرید را مراقب وقت و شحنهٔ روزگار خود باید بود ، گذشته از پیشوائی و رسایی این جمله مهمترین دستور سلوک را نیز شامل است .

پایهٔ همت عارف را برتر از افلاک می داند و میگوید اگر سالک بحق مشغول گردد ، هیچ عظمتی اورا نباید ازآن حال باز دارد . برای توضیح به این دستور داستان ملاقات خود را با شیخ شهاب الدین سهروردی و ابوالنجیب عبدالقادر در کعبه ذکر می کند که چگونه ابوالنجیب عبدالقادر از دیدن خضر بوجد آمد و از ذکر حق باز ماند. ولی شهاب الدین سهروردی به او اعتنائی نکرد به آن دلیل که من بذکر حق مشغول بودم و «اما آن وقت که مارا باحق بود اگر برفتی باز نیامدی.»

دراین رساله به عباراتی این چنین فراوان برمی خوریم که میگوید :

Marfat.com

«واصل در آدمیزاد دل است چون دل صلاحیت یابد تن آدمیزاد را هم صلاحیت شود».

تعبیرات عارفانه :

دیگر از موارد جالب این رساله تعابیر دقیق عرفانی است از مراحل سلوک و شرایط خلوت و مراتب مراقبت. چنانکه مؤلف این رساله شرایط خلوت را در ده چیز میداند باین قرار:

اول — علم که خلوت وی صحیح بود ، حق از باطل جدا تواند کرد.
دوم — زهد اندر جملگی دنیا.
سوم — شدت و محنت بگزیند باختیار خود نه بضرورت از راحت و نعمت.
چهارم — خلوت برای سلامتی گزیند.
پنجم — نظرش در عقبی بود.
ششم — خود را کمترین خلق داند تازشت خود از مردمان دور کند.
هفتم — در عمل فترت نکند زیرا «ان الفراغ بهاء».
هشتم — عجب نکند اندر آنچه او بود.
نهم — خانهٔ دل از فضولی خالی کند.
دهم — هر چیزی که او را از حق باز دارد قطع کند.

درجای دیگر هنگامیکه مراتب مراقبت را ذکر می کند میگوید : «و تربیت آنست که مادام نفس محبت و انشراح دارد جهد کند (و اگر سستی) درو بیند قیام ترک آرد نشسته نماز کند ، زیرا که آن نفس را آسان‌تر نماید واگرازین هم بماند مراقب دل شود و مراقب علم بود که حق تعالی نکرد مادام که بنده مراقب باشد و اگر ازاین هم بماند و حدیث نفس غلبه کند بخسبد که خفتن عالم بندگی خداوند است . نوم العالم عباده . واین آنست که برای خدای تعالی کسی نخسبد و خفتن عالم به از بیداری دیگران .

تأثیر محیط و زمان :

بدون شک محیط و زمان مؤلف که مقتضای رهبانیت و خلوت نشینی و گسستن از مردم حتی زن و فرزند بوده است مستقیماً در افکار نویسندهٔ این رساله اثر گذاشته بویژه رهبانتیی که پیروان دین بود ابدان تمسک میکرده اند.

Marfat.com

چنانکه در بالا یاد شد این رهبانیت و گوشه نشینی و فرار از مردم شامل دوری جستن از زن و فرزند نیز بوده است . تقریباً در هیچ یک از آثار عرفانی باین صراحت و شدت پرهیز از اجتماع و مردم و خانواده توصیه نشده است .

«. . . وپرهیز کند از جملهٔ خلق چنانکه باعمال و فرزندان خود نیز بمجرد طبیعت و غلبهٔ شهوانی ننشیند تا او را نیتی از بهر حق ظاهر شود ، آنگاه بحکم آن نیت با عیال و فرزندان خود بنشیند وزود برخیزد و بسوی خلوت شود و استغفار بسیار گوید ، با تضرع و زاری به حضرت عزت جل جلاله باز گردد و ازآن نشستن از حق آمرزش خواهد زیرا اگرچه با عیال و فرزندان نشستن جزو عبادت است لیکن حسنات الابرار سیآت المقربین و بحسب حال خود هر کس را گناه است» .

درجای دیگر میگوید : «. . . . و هرچه جز حق بود از دل دور کند و محبت خلق برخود حرام کند حتی برای این دستور خلافی نمی بیند که حدیثی هم بدون ذکر سلسلهٔ روایت و رعایت اعتبار آن نقل کند : «. . . یا احمد ان اول المعصیه الی یصلها البعبد تتبع البطن و فتح اللسان فیما لا یعینه و مخالطه المخلوق .

و برای فرار از دوستی دنیا تنها تدبیری که می اندیشد اینست : «و دوستی دنیا از دل نرود مگر به خلوت و عزلت و مشایخ گفته اند که اول قدم در راه حقیقت خلوت است» .

در همین مورد میگوید :

«اول قدم اندرین راه ترک دنیاست» .

Marfat.com

هذه‌الرساله‌من کلام الشیخ المشایخ والاولیاء قطب الا قطاب صدر مشایخان بهاء الحق و الشرع والدین زکریا محمد قریشی قدس سره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ابدع الخلایق بدلالته و ابتلاهم بشکر من غیر حاجته ، و هو ولی الهدایته و صلی الله علیه وسلم علی خیر خلقه محمد واله اجمعین وسلم تسلیما کثیراً کثیرا . اما بعد جعلنا الله وایاکم من الفایزین . آنچه التماس افتاد ، و در معنی بیان طریقت آخرت آن کاری بزرگ و کیفیت آن حال دریافت است به گفت وگوی راست نیاید و لیکن چون التماس کردی بحکم التماس تو استخاره کردم و از خدای تعالی معونت خواستم تا در سخن پیوندیم واندکی از معانی رفتن آن راه بیان کنیم تا اگر کسی . . . .[1] رفته و احوال خود روشن کند و بداند از بهر چه میکند باشد که بر سر رشتهٔ خود بازآید وذلک فضل الله یوتیه من یشاء ولا حول ولا قوه (الا) بالله العلی العظیم . (منه)[2] توفیق و منه النصره والغفران و علیه الثقته والتکلان . بدان اسعدک الله وایاناک اول قدم اندرین راه ترک دنیا است مع العلایق کلها وما بعث الابنیاء قسط الانصراف من ترکها ملک و من اخذها هلک : همان قدر از حق باز ماند (که)[3] مردی خواهد که همان)[4] قدر که روی سوی پشت کند پیش روی حجاب شود (و)[5] دوستی دنیا ولا منها مبغوضه الحق و از بهرآن باز داشته (شود)[6] چون بدنیا مشغول شود ازآن مقصود که بهرآن آفریده شده است باز ماند : وآن مقصود عبودیه است قوله تعالی و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون. عبودیه سریست از اسرار خدای تعالی وآن سر قربتست و بنده از بهر (آن)[7] مصلحت آفریده شده است و اما حجاب درمیان است از سبب آن حجاب

---

۱ - ظاهراً «را در دل» می باشد که از متن اصلی افتاده است .
۲ - از متن افتاده است .
۳ - از متن افتاده و ظاهراً « که» باشد .
٤ - از متن افتاده و ظاهراً «همان» باشد .
٥ - از متن افتاده بظاهر «و» باشد .
٦ - از متن افتاده است ظاهراً باید «شود» باشد .
۷ - از متن افتاده است ، بظاهر کامهٔ «آن» باشد .

Marfat.com

به خدای عزو جل نمی رسید ، اما حق تعالی را مکان نیست که درآن (مکان)[۱] آسمان و زمین و کوه حجاب شود ، تعالی الله عما یصف وهو اقرب الیه من حبل الورید . حجاب (چیست ؟)[۲] وآن یاد مخلوقاتست و طلب دنیا (که)[۳] از حق دور باشد وآن حجاب پس (رود)[٤] حق است ، چون بنده (از دنیا)[٥] بیگانه گردد حجاب از میان بر دارند . این (حجاب)[٦] بی یبطش و بی ینطق و چون بنده برین (مشاهده)[۷] ومکاشفه یابد و این دولت بی نهایت است (ولی)[۸] وقعت گاه مریدان بدان و محل اعراض طالبان اتباع (شیطان)[۹] مأمور است به خلاف کردن هوا نفس قال علیه السلام اخوف ما اتباع الهوا و طول الامل والهوی ظلم و در هر عضوی از اعضا آدمی راشهوتی وهوایست . مرکب که سبب حجاب وقت او همی شود چنانک چشم شهوت او دیدنست و نگریستن به حرام وهمچنین گوش را و بینی را بوئیدن و کام را چشیدن و زبان را گفتن و تن را بسودن و سینه را اندیشیدن (بنده)[۱۰] حق را باید تا راعی و حاکم وقت خود باشد وروز شب اندران (خیال)[۱۱] باطل که اندر حواس پیدا می آید از خود دفع کند وجا فی الامن حفظ . . . اکرمته سبت من حفظ لسانه من حفظ بصره من غیری اکرمته برؤیتی و من حفظ (لسانه)[۱۲] حفظ قلبه من حب الدنیا اکرمته بنظری و . . . یوم . القیامة پس سرهمه سعادتها آنست که مردم بحکم طبیعت بر سر شهوت نرود و از حق تعالی معونت (خواهد و او را)[۱۳] صفت کند که خبثیهای باطن برود

---

۱ - از متن افتاده ، ظاهراً «مکان» باشد .
۲ - ,, ,, ,, «چیست» ,,
۳ - ,, ,, ,, «که از» ,,
٤ - ,, ,, ,, «رود» ,,
٥ - ,, ,, ,, «از دنیا» ,,
٦ - ,, ,, ,, «حجاب» ,,
۷ - ,, ,, ,, «مشاهده» ,,
۸ - ,, ,, ,, «ولی» ,,
۹ - ,, ,, ,, «شیطان» ,,
۱۰ - ,, ,, ,, «بنده» ,,
۱۱ - ,, ,, ,, «خیال» ,,
۱۲ - ,, ,, ,, «لسانه» ,,
۱۳ - ,, ,, ,, «خواهد و او را» باشد .

Marfat.com

و پاک شود زیرا که هرکه در شهوه (نفسانی)[1] واندر هوا مبتلا شود و آنگاه معانی حقیقت محجوب شود و جاً فی الحدیث الاسرار ان الله تعالی قال النبی صلی الله علیه وسلم یا احمد واحذر ان لاتکون مثل حبی اذا انظر الی الشیی الاخضرو الاصفراحبه واذا اعطی شیاً من احلو والحامض اغتریا احمد ان اول المعصیته الی یعملها العبد شبع البطن وفتح اللسان فیما لا یعینته و مخالطته المخلوق باهواً ، هم واصل درآدمی زاد دل است چون دل صلاحیت یابد تن آدمیزاد راهم صلاحیت شود دل را حیاتست و مماتست جزاین موت که مردم را در گور نهد دل خود حیات و ممات جداگنه دارد چنانک حق تعالی میفرماید : اومن کان میتا فاحییناه یعنی بکشره شغل الدینا احییناه ، یعنی بذکر مولی وهر گه که دل به لذات و شهوت وماکولات و مشروبات مشغول شود غفلت در وی اثر کند وسواس او را مستولی شود واز هر جنس اندیشه پیش خاطر آمدن گیرد واندیشهٔ جزحق دل را سیاه کند چون دل سیاه شود حکم موت گیرد چنانک هر زمینی که در وی خاشاک بسیارآید تخم قبول نکند ، گویند آن زمین مرده است ، همچنان هر (دلی)[2] او را مستولی شود وتأثیر قال الله تعالی اومن یعش . . . فمهوله قدیر ظاهر گردد همچنان هر دلی که آشتگاه دیو (وغیر)[3] حق است نپذیرد و آنچه مراد کلام حق است نشنود (آنها)[4] زندگانند نه مردگان قوله تعالی انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعا اذا ولو مدبرین و ما انت بسمع من فی القبور و اما هر که گه تعلق دنیا از دل زایل شود وهوای نفس از وی منفی شود و بنده بر سر وقت خود بپوسته ذاکر و تالی بود آن دل بنور ذکر زنده شود قوله تعالی ان فی ذالک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید . پس اصل و این راه صلاحیت دل (است)[5] و صلاحیت دل حاصل نشود تا اندرونه خود از مذمومات کل پاک نگرداند وهوالغل والغش والحقد والحسد والحرص والکبر والبغض والریا کما قال انس بن مالک رضی الله تعالی عنه قابل لی رسول صلی الله علیه و سلم و تمسی ولیس فی قلبک غل وذلک من سنتی و من حیاتی کان معی فی الجنه و آن اصل معتبر است و کاری بزرگ و فاضل ترین چیزهاست که مهتر عالم

---

۱ - از متن افتاده ، ظاهراً باید «نفسانی» باشد .
۲ - ,, ,, ,, «دلی» ,,
۳ - ,, ,, ,, «وغیر» ,,
٤ - ,, ,, ,, «آنها» ,,
۵ - ,, ,, ,, «ظاهراً» ,,

Marfat.com

صلی الله علیه و سلم فرموده است در احیای سنت (پایداری)[۱] کنند ، یعنی دل را به طهارت ظاهر و باطن (عادت)[۲] داده اند از خیانت و ازغل وغش و جد و جهد کردن در (همه)[۳] ظاهر و باطن اعمال کار درویشانست وجوهر درویش اینجا (همت و)[٤] فضل فقرا اینجا ظاهر شود زیرا که نشان غل و غش و طلب جاه و رخصت و منزلت جستن نزدیک ایشان دوستی دنیا و فقراء شد و فی ذالک کله وچون دوستی دنیا در دل ایشان هیچ نماند تا قبول و در خلق در دل ایشان برابر باشد فاصبحوا واسسوا ولیس فی قلوبهم غل وغش علی احد قوله تعالی. ونزعنا مافی صدور هم لن غل اخوانا. واین مذمومات وخباثت راطریق اخلاص آنست که قولاً وفعلاً و ظاهراً و باطناً از جمله معاصی تجنب کند و از صغایر وکبایر احتراز نماید و هکذا قال المشایخ رضوان الله علیهم اجمعین لا بصیرالمرید . مرید احتی لایکتب علیه شیی صاحب اشمال عشرین سنته یعنی تا فرشته دست چپ اصلاً بیست سال در نامهٔ اعمال بنده هیچ بدی نویسد مرید نشود و ترک معاصی آن صفت میسر نشود باز (هر)[۵] دلی که او مشغول بود بدون حق ممنوع بود از قربت حق واز مقامهای (حق)[٦] نماز است و در نماز میفرماید لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری . قیل فی حب الدنیا ، زیراک سکر عبارت از چیزی (است)[۷] که چه میکند او را آن نماز حقیقة نبود زیراک نماز عبادت (است)[۸] و نیاز از خشیت بود و خشیت از علم بود وعلم دانستن بود وهرکه بکند و بگوید وندانند عین جهل بود و جهل مانع قربست قال الله تعالی حتی تعلموا ما تقولون . زیراک زبان ترجمان دل است و دل در مقام عیان است پس هرکه خواهد که درنماز رود ودلش جای دیگربود نه دل درعیان بود نه زبان درگفتار و نه قالب در (پاکیزگی)[۹] چنانک سید عالم علیهاالسلام فرمود مرآن مرد را که نماز میکرد قم فانک لم تصل نظر مهتر

۱- از متن افتاده ، شاید «پایداری» باشد.
۲- ,, ,, ,, «عادت» ,,
۳- ,, ,, ,, «همه» ,,
٤- ,, ,, ,, «همت و» ,,
۵- ,, ,, ,, «هر» ,,
٦- ,, ,, ,, «حق» ,,
۷- ,, ,, ,, «است» ,,
۸- ,, ,, ,, «است» ,,
۹- ,, ,, ,, «پاکیزگی» ,,

Marfat.com

عالم بروی افتاد که حق نماز نمی داند او را فرموده که آن نماز نبود که تو کردی ، باز بسر سخن رویم و آن آنست که دل ازاین پلیدیها پاک کند و آن جمله شاخها که دل را تباه کند از یک اصل خیزد و آن دوستی دنیاست حب الدنیا رأس کل خطیئة و دوستی دنیا از دل نرود مگر بخلوة و عزلت و مشایخ گفته‌اند که اول قدم در راه حقیقت خلوت است و جنید رحمة الله گوید من اختیار الخلوة قد استمسک بعمود الاخلاص و فی رکن من ارکان الصلوة و خلوت تواند کرد واصل در خلوت ورع وزهد است—(و)[1] من المتقین والتقوی که امر عظیم وجا[2] فی الاسرار ان الله (تعالی قال لرسوله)[2] علیه السلام یا احمد ان احببت ان تکون اورع الناس فازهد فی الدنیا و ارغب فی الا خرة قال النبی کیف ازهد فی الدنیا و ارغب فی الاخرة قال الله تعالی خذ من الدنیا خفا من الطعام والشراب واللباس ولا تجس شیئا نعز وتدام علی ذکری قال یا رب کیف ادوم علی ذکرک قال بالخلوة عن الناس و تبغضک للحلو والحامض و فراغ بیتک و بطنک من الدنیا وچون خلوت بگزیند ده چیز باید مرخلوت را تا خلوت وی صحیح باشد اول باید که علم باشد تا خلوت وی صحیح بود که حق از باطل جدا تواند کرد . دوم زهد بود اندر جملگی دنیا، سوم شدت و محنت بگزیند باختیار خود نه بضرورت از راحت و نعمت چهارم خلوت برای سلامتی گزیند پنجم نظرش در عقبی بود ، ششم خود را کمترین خلق داند تا زشت خود از مردمان دور نند ، هفتم در عمل فترت نکند لان الفراغ بلا[3] ، هشتم عجب نکند اندر آنچه او بود نهم خانهٔ دل از فضولی خالی کند و مرید را فضولی آن بود که زیادت . . . قوت نگاهدارد ، دهم خصلت آنست که هر چیزی که او ار از حق باز دارد قطع کند و در بیان خلوت و عزلت مشایخ . . . . بعضهم لا فرق الخلوة والعزلة و قال بعضهم الخلوة من امارات الوصله و فرق میان خلوت و عزلت (هردو)[3] علامات خلوت بود تا با خلق اختلاط نکند و از جماعت مردمان (را)[4] رغبت ننماید و پرهیز کند از جملهٔ خلق چنانک باعیال و فرزندان خود نیز بمجرد طبیعت و غلبهٔ شهواتی ننشیند تا او را نیتی از بهر حق ظاهر شود آنگاه بحکم آن نیت باعیال و فرزندان خود بنشیند و زود بر خیزد بسوی خلوت شود و استغفار بسیار گوید یتضرع و زاری بحضرت عزت

۱- از متن افتاده ، ظاهراً «و» باشد.
۲- ,, ,, ,, «تعالی قال الرسوله» باشد.
۳- ,, ,, ,, «هر دو» باشد.
۴- ,, ,, ,, «را» باشد .

Marfat.com

جل جلاله باز گردد و از آن نشستن از حق آمرزش خواهد زیرا چه اگرچه باعیال و فرزندان نشستن مجرد عبادتست لکن حسنات الابرار سیأت المقربین و بحسب حال خود هر کسی راگناه است وهذا زنب حاله اما خلوت آن بود بجز حق اندر دل هیچ اغیار نماند و مراقب وقت حال خود شود و این ضعیف راچنان سماع افتاد که روزی شیخ شهاب الدین عبد الله عمر بن محمد سهروردی رحمه الله با شیخ ضیاء الدین ابو النجیب عبدالقادر رحمه الله در حرم کعبه بود ، شیخ ابوالنجیب عبدا لقادر برسر وقت بود خضر علیه السلام آمد شیخ بدو (بارنداد)[1] ، بازگشت چون شیخ بخود باز آمد آنگاه بخدمت (شیخ)[2] ، پرسید که شیخ چگونه بود که نبی از انبیاء علیه السلام به زیارت (شما آمدو شما)[3] التفات نکردید شیخ در وی نگر یست و روی سرخ کرد و (گفت)[4] توچگونه دانی اگر خضر آمد وباز رفت باز آید اما آن وقت که مارا با حق بود اگر برفتی باز نیامدی وندامت آن تاقیامت بماندی همدر آن بودند که خضر علیه السلام درآمد شیخ برخاست و استقبال کرد و تواضع نمودند رجو میامن برکتهم من الله الکریم . پس مرید را مراقب وقت وشحنهٔ روزگار خود باید بود وهرچه جز حق بود از دل دور کند و صحبت خلق بر خود حرام کند واگر او را با ذکر خدای تعالی موانست نبود از خدای تعالی بوی نیابد ومرید باید که عالم باشد بعلم شریعت و علم توحید تا عمل به علم کند و علم راه‌بر او باشد تا شیطان دست ازو کوتاه کند زیراک عمل بی علم اصلی ندارد و نعوذ بالله منها من عمل بلا علم و علم بلا عمل اما باید که بنده مرخداوند خود را مخلص شود و صادق بود در طلب خدای تعالی بحسب نیت تا حق تعالی یقینش بر مزید گرداند و صفت در باطنش (جا)[5] دهد بحسن سیاست شریعت و صدق متابعت نبوی همواره باشد[6] (و) ، (از دل)[7] ذکرها بیرون آید جز از ذکر خداوند عزوجل و از جمله مرادها بیرون آید . و از جمله مطالبات نفس تراکند بجمیع . . شغل

---

۱ - از متن افتاده ، ظاهراً «بارنداد» باشد.

۲ - ,, ,, ,, «شیخ» ,,

۳ - ,, ,, ,, «شما آمد وشما» ,,

٤ - ,, ,, ,, «گفت» ,,

٥ - ,, ,, ,, «جا» ,,

٦ - ,, ,, ,, «و» ,,

۷ - ,, ,, ,, «از دل» ,,

Marfat.com

قلب العبدوله فی الدنیا حاجه" و مداومت معبود بی همتا را من غیر فتور و قصور ظاهراً و باطناً . . . و ترتیب آنست که مادام نفس محبت و انشراح دارد جهد کند (و)[1] درو بیند قیام شرک آرد نشسته نماز کند زیرا که آن نفس را آسان تر نماید واگر ازین هم بماند مراقب دل شود و مراقب علم بود که حق تعالی نگرد مادام که بنده مراقب باشد واگر ازین هم بماند و حدیث نفس غلبه کند بخسبد که خفتن عالم بندگی خداوند است نوم العالم‌عبادت. و این آنست که برای خدای تعالی کسی نخسبد و خفتن عالم به از بیداری دیگران اگر مرید از ذکر زبان واعمال جوارح بیاید وهمواره در طاعت و عبادت باشد و هیچ فتور وقصور برخود راه ندهد واگردر تلاوت قرآن مجید بود چندان بخواند و چنان خواند که بجای حدیث نفس معنی قرآن شنید و اگر خواندن قرآن ساعتی بیاساید تفکر کند که تفکر ساعت خیر من عباده سنه و تفکر نه در خالق کند نه در خالق و تفکر در آلایه" و نعمایه و در آفرینش آسمان و زمین و بهشت و دوزخ بود وهرچه جز این بود احتراز باید کرد که این حدیث نفس (است)[2] و در دل بینا وامور المعاصی حدیث النفس و اگر خواندن قرآن نداند ملازم ذکر (او کند)[3] که هرکس چه ذکر باید فرمود اما بیشتر لا اله الا الله محمد رسول الله اختیار کرده‌اند و این کلمه راخاصیت است (در)[4] معیت دل چون بنده ملازمت نماید درین کلمه گفتن قولاً و قلباً . . . صادقاً مخلصاً مطلقاً و درخلوت بنشیند وروی بخدای تعالی آورد این کلمه در زبان میراند وبا مواظبات کلمه اندر دل چندان بکوشی تاهمین کلمه اندر دل وی نقش شود بجاء حدیث و خواطر پریشان و دوستی دنیا این کلمه بنشیند تا حالی شود که اگر ساعتی از گفتن زبان بیاساید دل بحق حاضر باشد تاچنان شود که بیش هیچ اندر دل وی نگذرد بجز یار حق چون ارادت او بر حق را قوی شود حق تعالی او را نفس بینا گرداند تاهیچ حرکاتی و سکناتی اورا نفسانی نماند همه ربانی شود فحین آیذا صاد هذا العبدبا بأربنافاینا فوقع فی حمایه" الله و رحمه و بری من دعاوی نفسه ، معنی چنین باشد چون بنده ربانی شود و از آن نفسانی بیرون آید در نگه داشت خدای تعالی باشد مرحوم و مغفور گردد و هرگاه بنده درین مقام عالی رسد امید بود که باری تعالی اورا به مقصود و منتهی دل رساند

---

۱ - از متن افتاده ، ظاهراً «و» باید باشد .
۲ - ,, ,, ,, «است» ,, .
۳ - ,, ,, ,, «او کند» ,, .
٤ - ,, ,, ,, «در» ,, .

Marfat.com

و اندکی سیر بکند که در صحرا شوق عرصات محبت افتاده و در ریاض رضوان و بساتین انس و بساط انبساط و مجلس و کرامت او را کرامات کند تاخیال (وی)[1] در دنیا بود دل وی اندر عقبی در اقطار عرش ینظر المرید تا همه چیز روی بدو آرد و از همه روی بگرداند (هر قدر که)[2] از غایت شوق و ذوق او زیادت شود تا رسل حق بدو رسد (جان)[3] وی قبض کند الی روح و ریحان وبشری و رضوان من رب راضیه غیر غضبان نفس پاکیزه تمام انیس که از سرای فانی وبساط سفلی الی حضرت الباری عزاسمه بافلاک اعلی در مقرر ریاض جنته برندش بنگرد بندهٔ ضعیف بیچاره عاجز دولت بی نهایت و مملکت بزرگ عالی اذا رأیت یغما و ملکا کبیرا و شادی حاصل شود ، بنده را از خداوند رحیم و مفضل کریم جل ذکره از لطف و تعطف و انعام و اکرام که وصف نتواند کرد . . . واصفی هر روز مزید بود الی ابد الاباد زهی سعادت عظیم و دولت عالی فسأل الله الباری الرحیم سبانه ان یمن علینا بنده النعمه العظیم و ما ذنک علی الله بعزیز و ان لا تجعلنا من الذین لا نصیب لم من هذا الامر و ان لا تجعل من علم علینا حجه یوم القیامه و ان توفقنا للعمل بذلک و القیام مما تحب و ترضی انه ارحم الراحمین و الاکرمین.

«اشعار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی»

علاوه بر کتب و رسالاتی که بهاءالدین زکریا ملتانی در زمینهٔ تعالیم عالیهٔ عرفانی بصورت نثر تألیف نموده است ، بسرودن اشعاری که بیشتر از نوع رباعی است نیز مبادرت ورزیده که امروز زینت بخشی غالب تذکره ها و کتب عرفانی است . چنانکه از مأخذ بر می آید او صاحب اشعار فراوانی بوده است ولی با مرور زمان از بین رفته اند و امروز مقدار خیلی کمی در دسترس ما است. شعر هائی که تذکره نویسان برآن متفق اند که از آن شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی است و مکرر در تذکره ها آمده به این قرارند :

دوستان را غنیمتی پندار هر کسی چند روز مهمان است[4]

۱- از متن افتاده ، ظاهراً «وی» باشد.
۲- ,, ,, ,, «هر قدر که» باشد.
۳- ,, ,, ,, «جان» ,, .
۴- مخزن الغرائب ، ص ۱۹۷ ، ریاض العارفین ، ص ۲۹۱ .

Marfat.com

صفای دل زفیض پیر کامل می شود پیدا چو دل آئینه میگردد مقابل می شود پیدا[۱]
اگر تو کعبه می جوئی بیا تعمیر دلها کن که از طرف دلی صد حج کامل میشود پیدا[۲]

کردی صنما بر سرما باز دگر ما هیچ نکردیم خدا می داند[۳]

اشعاری که در ملفوظات و تقریرات شیخ باسم «خلاصة العارفین» آمده و در ملفوظات عرفای دیگر مثل بابا قطب الدین بختیار کاکی و بابا فرید الدین گنج شکر و خواجه نظام الدین اولیا هم یاد شده به این قرار است:

گر نیک زیم مرا از یشان گیرند ور بد باشم مرا بایشان بخشند

با درد بساز چون دوای تو منم در کس منگر چون آشنای تو منم[۴]
گر برسر کوی عشق من کشته شوی شکرانه بده که خون بهای تو منم

در یاد تو ای دوست چنان مدهوشم صد تیغ اگر زنی بسر نخروشم[۵]
آهی که زنم بیاد تو وقت سحر گر هر دو جهان دهند هم نفروشم

آنکس که ترا شناخت جانرا چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند[۶]
دیوانه کنی هر دو جهانش بدهی دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند.

تن درون نماز دل بیرون گشتها می کنی ز نادانی
این چنین حالت پریشان را شرم باده نماز می خوانی[۷]

بر هر دری مرو که زتو آبرو رود یک در بگیر ولی استوار گیر[۸]

۱- تذکرهٔ روز روشن ، ص ۱۳۱ .
۲- تذکرهٔ حسینی ، ص ۵۸ .
۳- فوایدالفواد ، ص ۱۷۴ .
۴- خلاصة العارفین در این کتاب ، ص ۱۵۰ .
۵- ایضاً ، ص ۱۵۰ .
۶- ایضاً ، ص ۱۵۱ .
۷- ایضاً ، ص ۱۷۰ .
۸- ایضاً ، ص ۱۶۱ .

Marfat.com

نیز شاه عبداللطیف در بوستان غوثیه ، چاپ ۱۹۱۳ میلادی (افضل المطابع) ، مناجات زیر را به شیخ نسبت د'ده است. از نظر سبک ، الفاظ ، اصطلاحات و عبارات این مناجات بیشتر شبیه قصاید دو قرن اخیر است و بنابر این آن را نمی توان از شیخ دانست یا به روزگار وی منسوب کرد.

الا ای حب سبحانی مقدس قطب ربانی علی سیرت حسن ثانی محی الدین جیلانی
زهی منظور پیغمبر نهال باغ آن سرور زهی طوبای رضوانی محی الدین جیلانی
بمعنی پیر کنعانی بصورت یوسف ثانی بهمت شاه مردانی محی الدین جیلانی
رخت لعل بدخشانی لبت یاقوت رمانی حدیثت فیض لقمانی محی الدین جیلانی
چه عبرانی چه نورانی سگان درگهت دانی عطا بخش محبانی محی الدین جیلانی
نظام جمله دورانی قوام چار ارکانی چو خورشید فلک ثانی محی الدین جیلانی
ز خاکت چهره نورانی جهان را پیر حقانی مبارک شیخ یزدانی محی الدین جیلانی
عطا بخش مریدانی و لیکن همچو خاقانی توئی دیوان دیوانی محی الدین جیلانی
زهی سیمای نورانی زهی فرخنده پیشانی کمال حسن انسانی محی الدین جیلانی
زخاک پاک رخشانی به از کحل صفاهانی نهال باغ پنهانی محی الدین جیلانی
مدد یا شاه جیلانی برین افتاده حیرانی تو ملجائی و جانانی محی الدین جیلانی
بکن کارم که بتوانی غریبم در پریشانی جهان را پیر پیرانی محی الدین جیلانی
چه تابد با ثنا خوانی اگر خواهد همیدانی کنی هر مشکل آسانی محی الدین جیلانی
بدل از صدق روحانی چو مدح پیر پیرانی مرا از غم تو برهانی محی الدین جیلانی
جهان جسم است توجانی جهان برتست قربانی نهانی راز تودانی محی الدین جیلانی
سگ درگاه جیلانی بهاء الدین ملتانی لقای دین سلطانی محی الدین جیلانی[1]

۱- بوستان غوثیه ، ص ۲۳ ، ۲۴.

Marfat.com

Marfat.com

باب پنجم

فصل اول

مقدمہ ای در ارزیابی و نقد مطالب کتاب

Marfat.com

مقدمه

کتابی که اینجا مورد تصحیح و تحشیه قرار گرفته "خلاصه" العارفین نام دارد . مؤلف خودش درهمه نسخه های خطی آنرا اینطور نامیده است : این کتاب مجموعهٔ تقریرات حضرت شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی سهروردی می باشد که بصورت خلاصه از زبان سه عارف بزرگ که عبارتند از مخدوم شیخ جلال الدین بخاری سهروردی متوفی ۶۹۰ ه ق و خواجه فرید الدین گنج شکر چشتی متوفی ۶۶۴ ه ق و خواجه نظام الدین اولیاء متوفی ۷۲۵ ه ق نقل شده است و به سه قسمت منقسم است :

از این کتاب ده نسخهٔ خطی برجا مانده است که هفت نسخه از جمله آنها مورد استفاده قرار گرفته شده است . نسخه های خطی این کتاب بدین قرار می باشند :

نسخهٔ خطی «خلاصة العارفین» موجود در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ، لاهور در «ذخیرهٔ شیرانی» که دراین رساله به علامت «شیر» مشخص شده است . این نسخه دارای ۱۷۲ صفحه میباشد که هر صفحه از آن شامل ۹ سطر است و به قطع کوچک نوشته شد است[1] .

نسخهٔ خطی خلاصة العارفین ، مملوکهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ، لاهور که اینجا به علامت «پن» مشخص شده دارای ۷۰ صفحه و هر صفحه شامل ۱۲ سطر میبا شد و قطع این نسخه ۲۰ × ۱۴/۲۵ است[2] .

نسخهٔ خطی خلاصة العارفین ، مملوکهٔ موزهٔ ملی کراچی که به علامت «سک» مشخص گر دیده دارای ۷۶ صفحه و هر صفحه محتوی ۱۳ سطر به قطع ۲۰/۲۵ × ۱۳ میباشد[3] .

نسخهٔ خطی خلاصه" العارفین موجود در کتابخانهٔ دانشگاه سند ، حیدر آباد که به علامت «سن» مشخص گردیده دارای ۱۳۲ صفحه است و هر صفحه شامل ۱۱ سطر به قطع ۲۳/۵ × ۱۷ می باشد[4] .

---

۱ - نسخهٔ خطی «خلاصه" العارفین» شمارهٔ ۱۷۱۳ .
۲ - نسخهٔ خطی خلاصه" العارفین شمارهٔ ۱۸۸۴ .
۳ - نسخهٔ خطی خلاصه" العارفین در موزهٔ ملی کراچی.
۴ - نسخهٔ خطی مملوکهٔ کتابخانهٔ دانشگاه سند ، شمارهٔ ۱۳۵۰۶ .

Marfat.com

نسخهٔ خطی خلاصه العارفین موجود در کتابخانهٔ شخصی غلام دستگیر نامی لاهور که به علامت «ناالف» مشخص شده شامل ۵۷ صفحه و هر صفحه شامل ۱۶ سطر به قطع ۱۹ × ۱۴/۵ میباشد[۱] .

نسخهٔ دیگری از خلاصة العارفین مملوکهٔ کتابخانهٔ شخصی غلام دستگیر نامی لاهور به علامت «ناب» مشخص شده و شامل ۴۹ صفحه و هر صفحه محتوی ۱۴ سطربه قطع ۲۰ × ۱۷ میباشد . این نسخه کرم خورده و خیلی کهنه و فرسوده است[۲] .

نسخهٔ خطی «خلاصة العارفین» موجود درکتابخانهٔ شخصی سید شریف احمد شرافت نوشاهی ساکن ساهنپال گجرات (پاکستان) که اینجا به علامت «شر» مشخص گردیده دارای ۹۸ صفحه و هر صفحه شامل ۱۱ سطر می باشد که به قطع ۱۱ × ۹ می باشد[۳] .

نسخهٔ خطی دیگری از خلاصه العارفین که در کتابخانهٔ دانشگاه سند حیدرآباد موجود می باشد[۴] .

نسخهٔ خطی «خلاصه العارفین» موجود در کتابخانهٔ دانشگاه داکا – پاکستان شرقی[۵] .

نسخهٔ خطی «خلاصه العارفین» موجود در کتابخانهٔ آصفیه حیدرآباد دکن[۶] .

به نسخهٔ کتابخانهٔ آصفیه و نسخهٔ «کتابخانهٔ دانشگاه داکا» و یک نسخهٔ کتابخانهٔ سند «دسترسی میسر نشد و در مقابله و تصحیح نثر رساله در بیشتر موارد به نسخهٔ «ناب» بعنوان نسخه اساس توجه شده است . و از نسخه های دیگر برای مقابله و تطبیق استفاده برده شده و چیز هائی که در نسخهٔ «ناب» نبوده از نسخه های دیگر گرفته شده، درپاره ای موارد لفظ و درپاره‌ای عبارات مشکوک تطبیق کرده شد ، همان طور که گفته شد نسخهٔ «ناب» مورد توجه قرار گرفته ولی درجائی که تحریف و تصحیفی از قلم کاتب سرزده یا به سبب فرسودگی صفحات کتاب بوده که در این موارد نسخه های دیگر

---

۱ - نسخهٔ خطی خلاصة العارفین ، مملوکهٔ کتابخانهٔ شخصی غلام دستگیرنامی ، لاهور.
۲ - ایضاً .
۳- نسخهٔ خطی خلاصة العارفین مملوکهٔ کتابخانهٔ شخصی سید شریف احمد شرافت نوشاهی ساکن ساهنپال گجرات (پاکستان) .
۴ - فهرست کتابخانهٔ دانشگاه سند .
۵ - فهرست کتابخانهٔ بنگال ، شمارهٔ ۲۴۴ .
۶ - فهرست کتابخانهٔ آصفیه ، ج ۱ - ص ۴۶۵ ، شمارهٔ ۴۱۶ .

Marfat.com

اساس کار قرار گرفته و اختلاف قرأت نسخه های دیگر در ذیل‌صفحات نشان داده شده است و ملاحظات خود را درپای هر صفحه قید کرد و هر گه کلمه یا جمله ای با قتضای معنی از اصل افتاده بنظر میرسید آنرا درمیان پرانتز آورده امت.

تاریخ کتابت «خلاصه العارفین» بطور دقیق معلوم نیست ، ولی ازروی اشاراتی که در ضمن حکایتها می کند مسلم می گردد که بیشتر از سدهٔ هشتم نیست. در نسخهٔ خطی مملوکهٔ دانشگاه سند حیدرآباد تاریخ کتابت را ۱۰۳۰ھ ذکر کرده‌اند ولی نسخهٔ «ناب» قدیمی تر از آن بنظر میرسد چو دراین نسخه نسبت به نسخه های دیگر تراجم کمتراست و معلوم میشود که بعداً در بعضی از نسخه ها این تراجم را اضافه کرده‌اند و همینطو در نسخه‌های «مک ، سن ، شیر و شر» اشعار مشکوک هم وجود دارد که حتماً کاتب از خود بدان افزوده است. اگر فرض شود که متن نسخهٔ مملوکهٔ دانشگاه سند یا مملوکهٔ دانشگاه پنجاب که قدیمی بنظر میرسد اول مرتب شده برای حذف کردن بعض تراجم در «ناب» و بعض از حکایات هیچ وجهی معلوم نمیشود ولی از بعضی عبارات نسخه «مک و سن وغیره» ناگزیر از قبول‌این هستیم که بعضی مقامات آن از متن ترمیم شده ، در «ناب» در بیانات بیشتر احتیاط ملاحظه می شود . خلاصه سخن اینکه متن «ناب» از لحاظ کلی از متون دیگر اقدم است . فی الجمله همه نسخه‌ها باهم مطابقت دارند وهیچکدام با اصل تفاوت زیادی ندارد غیر از اختلاف های کوچک . نسخهٔ «ناب» تاریخ کتابت ندارد . حاشیه آن هم براثر رطوبت یا بعلل دیگر پاره و فرسوده شده است . بعضی جاها بیوند کاری شده است . نسخهٔ «مک» و «سن» که قدیمی گفته می شوند از اول تا آخر با احتیاط تصحیح شده است وجا بجا آثاری از تصحیح آن نسخه موجود است ودر بعضی موارد عبارت عربی رابه زبان فارسی ترجمه هم کرده است و نسبت به نسخهٔ «ناب» براحتی خوانده می شوند .

مرتب «خلاصه العارفین» معلوم نشده و احتمال میرود که یکی از مریدان شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی آنرا جمع‌آوری نموده و از راه عقیدت و خفض جناح ترجیح داده که ناشناس بماند و باین علت اسم خود را ذکر نکرده است .

خلاصه العارفین کتابی است در ذکر احوال و کرامات شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی از بدایت کار ، و طالب علمی ، و سیر و سلوک او تا وصول بدرجهٔ کمال و رسیدن بدرجهٔ ارشاد و روابط وی باهم عصرانش از مشایخ و پیروان صوفیه و علما و ملوک و شرح تحمل و بردباری و بعضی از آداب و رسوم او در طریقت و تربیت مریدان

Marfat.com

و کیفیت اتصال پاره ای از مریدان بوی بافواید بسیار لغوی و دستوری ، روی همرفته این کتابی است که نمی‌توان ارزش آنرا انکارکرد. خلاصه‌العارفین از چند لحاظ قابل اهمیت و امعان نظر میباشد. اول اینکه نخستین مأخذی میباشد که دربارهٔ احوال و افکار شیخ حقایقی را بصورت مفصل در بردارد. علاوه از ذکر نکات برجسته وقایع مهم زندگی او دارای ارزش تاریخی و عرفانی و ادبی هم می باشد و حقیقتاً علاوه بر نقل قول و ذکر تقریرات این کتاب جزو نوشته هائی است که به سبک و شیوهٔ صوفیانه تألیف شده است و شرح حال شیخ را بصورت داستانهای دلپذیر کوچک بیان نموده. درست شبیه مقامات دیگر این هم محتوی خوارق عادات و کرامات شیخ است.

اگر از خوارق عادات و کراماتی که به شیخ نسبت داده شده و صفحات زیادی ازکتاب را پر کرده بگذریم به نکاتی برمیخوریم که عالی ترین افکار عرفانی و انسانی را در بردارد.

ارزش سوانحی :

از نظر ارزش سوانحی در این کتاب از اسم و جای تولد و محل تولد و تاریخ تولد شیخ گرفته تا وفات او و از وقایع مهم و نکات برجسته زندگانی شیخ ذکر رفته که چگونه خرقهٔ خلافت از مرشد خود شیخ شهاب الدین سهروردی در مدت هفده روز اقامت گرفت وهمینطور دربارهٔ مسافرتهای شیخ و تعلیمات او اطلاعاتی بدست میدهد. در این کتاب از اشخاص نامداری که شیخ با آنها ملاقات و محاوره داشته سخن میرود. علاوه از صوفیان و عرفای بزرگ مثل شیخ شهاب الدین سهروردی متوفی ۵۶۳ ه ق و حضرت خضر و جلال الدین تبریزی متوفی ۶۴۲ ه ق و ابو سعید و قطب الدین اوشی متوفی ۶۳۳ ه ق و نجم الدین صغری و صدر الدین صوفی و نجم الدین شامی و قاضی قطب الدین کاشانی و از امرای معاصر مثل سلطان التتمش ، و حاکم ملتان و سند ناصرالدین قباچه هم ذکر میرود.

ارزش تاریخی :

ارزش تاریخی این رساله هم زیاد است چون وقایع دوران زمان سلطان شمس الدین التمش متوفی ۱۲۳۶ م پادشاه دهلی را تذکر داده و دربارهٔ ناصر الدین قباچه متوفی ۶۲۵ ه ق هم حکایتهائی آورده که آنها را نیز کتابهای تذکره و کتابهای تاریخ نقل کرده اند و تاریخ فرشته و تاریخ فیروز شاهی مهمترین آنها می باشند همینطور از

Marfat.com

چگونگی وسائل و وسایط حمل و نقل در آن زمان و این که در قرن هفتم هجری قمری در ملتان قحطی شدید روی داده و یا اینکه مغولها تا ملتان رسیده‌بودند بطور مفصل ذکر رفته است .

ارزش عرفانی :

این کتاب دارای ارزش عرفانی و معنوی است و مشحون از اصطلاحات عرفانی و تعریفات صوفیانه میباشند . نظر شیخ را دربارهٔ سلوک و مجاهده و ریاضت بیان داشته وهمین طور این موضوع را که نگاه اولیاء کیمیا ست توضیح داده و شیخ از افکار مرشد خود هم سخن به میان آورده است . مراتب تصوف را از بالا به پائین در این کتاب شمرده است و دربارهٔ طبقات و انواع مریدان خود توضیح داده و مدارج صوفیان را شرح داده است . برای گوشه‌گیری و عزلت نشینی اصرار زیادی ورزیده و برای مریدان خود دعائی ذکر کرده است که هر وقت احتیاج داشته باشند بوسیلهٔ آن مشکلات خود را بر طرف سازند . همین طور از فضیلت دست بوسیدن نیز ذکر رفته . شیخ گفته که مجاهده آنست که هر چه نفس آرزو کند تا بیست سال آن آرزو بدو نرساند . یا دربارهٔ صوف پوشیدن و مرید شدن و همینطور زهد را شرح داده است .

چنانکه سابقاً مذکور شد این کتاب مشحون است از ذکر خوارق عادات و کرامات منسوب به شیخ و ملفوظات و نسبتهائی که به طامات ، شطحیات اشتهار یافته است . شک نیست که نسبت اینگونه امور غیر معقول و نادر است به عارفی بزرگ و سالکی پرورده چون شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی سهروردی چیزی از علو طبع و فضایل انسانی وی نمی کاهد . سخنی که دربارهٔ این میتوان گفت اینست که در آن اعصار انتساب این گونه خوارق عادات و کرامات شگفت انگیز به بزرگان مشایخ صوفیه امری معتاد و معمول بوده و چون عوام نمی توانستند با استدلالات منطقی و عقلی دانشمندان پی به مقامات اینگونه مردان بزرگ ببرند ناگزیر افسانه هائی ازاین قبیل می ساخته اند تا اندیشهٔ نارسای عوام که همیشه اکثریتی عظیم را در جوامع بشری تشکیل میدهند به برخی از فضایل معنوی آنان معطوف گردد و پایگاه روحانی و مقدار آن نوادر گرانمایه را ادراک نمایند .

Marfat.com

سبك نگارش :

شیوهٔ نگارش این رساله مثل ملفوظات و تقریرات و مقامات دیگر است در شروع هر واقعه می‌گوید نقل است از . . . . فقط از این حیث فرق می کند که بر عکس ملفوظات دیگر مؤلف خلاصة‌العارفین تذکر نداده که چه روزی در چه مجلسی اینها را شنیده است . این کتاب دارای نثر ساده و دور از صنعت سازی و تکلف است.

دیگر از مزایای ویژه این کتاب لطافت و ظرافت معانی عشقی و عرفانی است. در بعضی موارد سخت دل انگیز و شاعرانه در طراز نثر بلند و کم نظیر پارسی است ، مثلاً جائی می گوید «هیچ آتش بالاتر و سوزان تر از آتش محبت نیست».

در زبان و تعبیرات تأثیر زبان شبه قاره به چشم می خورد و عده ای از لغات اردو و زبان محلی ملتان که «سرائیکی» نام دارد دیده می شود. مثلاً دریا را به معنی «رودخانه» که در اردو مستعمل است وهمین طور «کشتی» به معنی «قایق» که تعبیر زبان اردوست بکار می برد. لغت «لک» یا «لکه» که بجای صد هزار بکار می برد در زبان هندی و اردو هر دو متداول است . از واحد پول شبه قاره که «تنکه» نامیده می شد ذکر رفته وهمینطور از «برگ تنبول» حرف می زند. لغت «کته» و «پکه» که در زبان سرائیکی به معنی برده و سنگ بکار می رفت ذکر کرده است.

نکات دستوری :

علاوه ازاین در خلاصة‌العارفین بمواردی از کلمات برمی خوریم که قدمت آنرا بویژه از نظر دستوری ثابت می کند ، از جمله آن موارد :

۱ - جمع بستن ضمیر منفصل دوم شخص به «آن» مثلا «شمایان» و «مایان».

۲ - کار برد ضمیر «ایشان» بصورت «اوشان».

۳ - جمع معدود مثلاً «چهار صد و چهل و چار استادان ماهران». دراین جمله نکته جالب دیگری وجود دارد و آن مطابقه صفت «ماهران» با موصوف «خود استاد ان» است در حالت جمع.

٤ - جمع اسم معنی باعلامت آن مثلا «دردانند» وهفتادگان».

۵ - نسبت فعل جمع به فاعل غیر ذی روح و جمع مثال «جمله حجابهای عنصری که بود تمامی پاره پاره شدند».

Marfat.com

۶ - آوردن پسوند «ناک» برای افادهٔ معنائی غیر مکروه «باجامهٔ اهل صفا و خوشبو نا ک پاکیزه».

در کتاب مؤلف گه گاهی دست به خلق تراکیب هم زده ، مثلاً برای همه میگوید «هر همه آنها».

مؤلف کتاب را به سه قسمت تقسیم نموده است :

قسمت اول نقل از مخدوم جلال الدین بخاری سهروردی اوچی ، از او در ضمن گفتگو از مریدان شیخ سخن به میان آمده است[1].

قسمت دوم نقل است از بابا فرید الدین مسعود گنج شکر ، از او در ضمن گفتگو از مشایخ معاصر شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی ذکر رفته است[2].

قسمت سوم «خلاصه العارفین» نقل است از خواجه نظام الدین اولیا.

خواجه نظام الدین بن محمد بن احمد بن علی النجاری البدایونی[3] از اجلهٔ مشایخ هند است و اهل شبه قاره او را سلطان المشایخ و محبوب الهی می خوانند . پدر بزرگوارش احمد بن دانیال از غزنین به هندوستان آمده مدتی در لاهور بود ، بعد از آن در ناحیه بدایون اقامت گزید و خواجه همانجا در سال ۶۳۴ ه ق چشم به دنیا گشود . پدرش را در پنج سالگی از دست داد و مادرش او را بزرگ کرد . در دوازده سالگی کتاب لغت می خواند . از علاءالدین اصول علم فقه و ادب عربی یاد گرفت. ۱۵ ساله بود کد به دهلی رفت و درس خواند . نزد شیخ شمس الدین خوارزمی . ٤ مقاله از مقامات حریری و علم حدیث خواند . استاد وقتی استعداد خواجه را دید احترام زیادی نسبت باو قایل شد . خواجه بیست ساله بود که پیش بابا فرید گنج شکر رفت و شش پاره از قرآن نزد ایشان خواند و کتابهائی مانند «عوارف المعارف» ، «تمهید ابو شکور سلمی» و بعضی کتابهای دیگر نیز پیش بابا فرید خواند . او از اول نسبت به بابا فرید ارادت و محبت داشته و هر لحظه ذکر خیر او می کرد . مدتی در خدمتش ماند تا در ۶۶۹ ه ق خرقهٔ خلافت پوشید . بعد از این بنا به دستور مرشد به دهلی آمد مدتی در آنجا بود ،

۱- رجوع شود به باب دوم ، فصل دوم.

۲- رجوع شود به باب سوم ، فصل دوم.

۳- رجوع شود به اخبارالاخیار ، ص٦٤ ، نزهة الخواطر ص۲۱۷، تاریخ فرشته ص ۳۹۱، تاریخ فیروز شاهی برنی ، ص ۳٤۱.

Marfat.com

سپس در غیاث پور Ghayaspur اقامت گزید وخواجه همانجا به ارشاد وهدایت مشغول شد وهم در آنجا وفات یافت. سال وفاتش را ۷۲۵ ه ق ذکر کرده اند مزارش در دهلی است و پادشاهان تغلق برای او مقبره باشکوهی بنا کردند.

خواجه نظام الدین اولیا از محبوبان و مقربان درگاه الهی بود و دیار هند از آثار برکات او مملو است. او همیشه روزه دار بود و می گفت که روزه نصف طریقت است. در جوانی مدت سی سال مجاهده و ریاضت کشید. در شبانه روز چهار یا پنج صد رکعت نماز می خواند. در مجاس خود بیشتر از نکات علمی با دقت خاص و ژرف بینی کامل گفتگو می کرد. در این مجالس از حدیث و کشاف و کتابهای دیگر هم مطالبی بیان می کرد اصحاب شرع او را بخاطر وفور دانش و علم و فضل گنج معانی می گفتند. او مسلک چشتیه داشت و در فقر و درویشی بسرمی برد. با ارباب اقتدار روابط چندان حسنه نداشت علاء الدین خلجی ۱۲۹۶ - ۱۳۱۵ هجری می خواست اورا ببیند ولی خواجه می گفت خانهٔ من دو در دارد ، اگر پادشاه از یک در داخل بشود من از در دیگر بیرون خواهم رفت.

خواجه نظام الدین اولیاء از جمله اولیائی بوده که کرامات او نه تنها بر زبان معاصرین او جاری بوده بلکه مردمان آنروز نیز بدان معترفند. او همه عمرش عزب ماند و هیچ شبی نبود که شب زنده داری نکند وروزی نبود که روزه نداشته باشد . در فقر و درویشی کامل بسر می برد و از مال دنیا هیچ چیز نداشت.

از مریدان معروف او امیر خسرو ۶۵۱ - ۶۲۵ ه ق شاعر شهیر زبان فارسی در شبه قاره و حسن سنجری ۶۵۱ - ۷۳۴ هجری قمری و شیخ نصیرالدین چراغ دهلی متوفی ۷۵۷ هجری قمری و سید محمد گیسو دراز و شیخ برهان الدین غریب معروفند[1].

امیر خسرو ملفوظات مرشد را باسم افضل الفواد مرتب نمود[2] حسن سنجری ملفوظات مرشد را باسم «فوائد الفواد» مرتب نمود. در «افضل الفواد» و «فواید الفواد» انواع و دسته های راهروان سلوک را بیان نموده و از لغزشهای این راه یاد کرده و حقوق العباد و پای بندی به شریعت و منع اظهارکرامت را تذکر داده است[3].

۱- تاریخ فرشته ، ص ۴۰۳.
۲- افضل الفواد ، چاپ دهلی ، ۱۸۸۷م .
۳- فواید الفواد ، چاپ نولکشور ، لکنهؤ ، ۱۳۲۶ ه ق .

Marfat.com

خواجه سید محمد مبارک امیر خورد «سیر الاولیا» را جمع آوری نمود . در این کتاب حالات خواجگان چشت و در آخر آن ملفوظات خواجه نظام الدین را گرد آورده است در این ملفوظات سالک باموارد توبه ، استقامت ، توبه ایمان ، استغراق ، نماز ، علاوه قرآن ، اوراد و وظایف ، فقر و فاقه ، ترک دنیا ، صبر و طاعت ، اشتغال به حق ، مجاهده صبر و رضا ، توکل ، احترام پیر ، حلم و بردباری و جود و سخا آشنا می شود[۱].

جالی دربارهٔ خواجه می گوید :

نظام الحق آن شیخ عالی مقام ازو کار ارباب دین را نظام[۲]

۱- سیر الاولیا ، ص ۱۳۶ .
۲- سیر العارفین ، ص ۶۲ .

Marfat.com

فصل دوم

متن

«خلاصة العارفين»

Marfat.com

نسخه های خطی خلاصة العارفین

۱- پن : نسخهٔ خطی « **خلاصة العارفین** » موجود در « **کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور** » شمارهٔ ۱۷۱۳ ، به خط نستعلیق نوشته شده و دارای ۷۰ صفحه است و هر صفحه شامل ۱۲ سطر می باشد و به قطع ۲۰ × ۱٤/۲۵ .

۲- سن : نسخهٔ خطی «**خلاصة العارفین**» موجود در **کتابخانهٔ دانشگاه سند حیدر آباد** » ، شمارهٔ ۱۳۵۵٦ دارای ۱۳۲ صفحه و هر صفحه شامل ۱۱ سطر است و به قطع ۲۳/۵ × ۱۷ است.

۳- شر : نسخهٔ خطی «**خلاصة العارفین**» موجود در کتابخانهٔ شخصی «**سید شریف احمد شرافت نوشاهی**» ساکن ساهنپال ، گجرات (پاکستان) دارای ۹۸ صفحه و هر صفحه شامل ۱۱ سطر است.

٤- شیر : نسخهٔ خطی «**خلاصة العارفین**» موجود «**ذخیرهٔ شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور**» شمارهٔ ۱۸۸٤ دارای ۱۷۲ صفحه و هر صفحه دارای ۹ سطر می باشد و به قطع کوچک نوشته شده است.

۵- ملک : نسخهٔ خطی «**خلاصة العارفین**» موجود در «**موزهٔ ملی کراچی**» دارای ۷٦ صفحه و هر صفحه شامل ۱۳ سطر می باشد و به خط نستعلیق نوشته شده است به قطع ۲۰/۲۵ × ۱۳ است.

٦- نا الف : نسخهٔ خطی « **خلاصة العارفین**» موجود در کتابخانهٔ شخصی «**غلام دستگیر نامی**» دارای ۵۸ صفحه و هر صفحه محتوی ۱٦ سطر است و به قطع (طول) × ۱٤/۵ است.

۷- ناب : نسخهٔ خطی «**خلاصة العارفین** » موجود در کتابخانهٔ شخصی «**غلام دستگیر نامی**» دارای ٤۹ صفحه و هر صفحه شامل ۱٤ سطر است خیلی کرم خورده است و به اشکال میتوان آنرا خواند.

Marfat.com

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله رب العالمين و العاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله و اصحابه اجمعين. بدان[۱] اسعدک الله تعالى فى الدارين كه اين چند كلمه حكايت[۲] آن سلطان ملت مصطفوى[۳] ، وآن برهان دين دين محب[٤] نبوى و آن پرورده سلک[٥] نبوت ، و آن خواجه دليل فتوت ، و آن مكمل[٦] هدايت ، و آن موكل[۷] ولايت و آن پيشواى راستى ، و آن مقتداى راه دين[۸] ، و آن والى قبه عزت[۹] وآن صفى پردهٔ[۱۰] وحدت ، و آن آفتاب كرم و احسان و آن در دريای ورع وايقان[۱۱] و آن گنج عالم عزلت ، و آن خزينه سراى دولت و آن مبارز ميدان مجاهده ، وآن مجاهد[۱۲] ايوان مشاهده ، وآن عامل[۱۳] راه هدايت و آن كامل بارگاه عنايت ، و آن خليفهٔ الهى ، و آن داعى نامتناهى ، و آن زين زمان و آن ركن امان ، و آن تاج دين و دنيا ، و آن سراج صدق و صفا[۱٤] ، و آن شمع زهد زاهدان ، و آن چراغ اهل ايمان ، و آن مهر سپهر[۱٥] شرع ملت ، و آن ماه منور[۱٦]

۱- پن : مک ، سن ، شير ، «بدان كه» دارد.
۲- مک : «كلمه» ندارد و بجای «حكايت» ، «حكايات» ، شر : كلمه ای چند.
۳- ناب : ملت مصطفى ، ناالف ، شير ، شر : الملت المصطفوى.
٤- پن ، شير ، مک : محبت.
٥- مک : ملک.
٦- پن : ممكن ، ناالف : متمكن.
۷- سن ، پن : متوكل.
۸- مک ، سن : درستى.
۹- مک ، سن : غيرت.
۱۰- نا الف : پرورده.
۱۱- پن : امكان.
۱۲- ناب ، محامد ، نا الف : جملهٔ «مجاهد ايوان «مشاهده» ندارد.
۱۳- شر : عالم.
۱٤- شر ، شير ، ناالف : «سراج صدق و صفا» ندارد.
۱٥- پن : چراغ.
۱٦- پن : شعله ، شر : خليفه.

Marfat.com

دین و دولت[۱] و آن سلطان شریعت و آن برهان حجت و طریقت[۲] و آن راسخ زمانه[۳] و آن صادق[٤] ورع یگانه ، و آن عالم حقیقت ، و آن کامل طریقت[۵] دام مشاهده[٦] و آن قدوهٔ اولیا، و آن عمدهٔ اتقیا و آن مجرد باطن و ظاهر ، و آن مسافر[۷] غائب و حاضر ، و آن زاهد متمکن ، و آن عابد متدین ، و آن سلطان الاولیا ، و آن معلم درس اتقیا ، وآن وارث[۸] حقیقت اصفیا و آن شمس صفوت الدنیا و دین ، بدر المشایخ شیخ الاسلام والمسلمین ، قطب العالمین ، شیخ بهاء الحق و الشرع والدین ، ابو محمد زکریا[۹] القریشی الاسدی ، الشیخ الکبیر المنیر ، قدس الله سره العزیز روحه ، و ادام الله علینا فتوحه[۱۰]. در این اوراق چند قسم از احوال و حکایات وی جمع کرده شد[۱۱].

قسم اول نقل از ملفوظ شیخ الاسلام قطب العالمین مخدوم شیخ جلال الحق و الشرع والدین بخاری قدس الله سره العزیز.

قسم دوم نقل از ملفوظ شیخ الاسلام شیخ فرید الحق و الشرع و الدین گنج شکر قدس الله سره العزیز.

قسم سوم نقل از ملفوظ شیخ الا سلام سلطان الا ولیا شیخ نظام الحق والشرع والدین رحمة الله علیه قدس الله سره العزیز.

و این را خلاصة العارفین نام نهاده شد[۱۲] .

۱- شر : «شرع چراغ شمع ملت و خلیفهٔ دین و دولت» دارد.
۲- مک ، سن : «حجت» ندارد.
۳- شر : منبع زمان ، پن : صاحب تیغ زمانه.
٤- پن : صدیق.
۵- مک و سن : «کامل طریقت» دارد.
٦- معنی این روشن نیست.
۷- شر : خرید پن : ساغر.
۸- پن : والارث.
۹- نالف : ابوبکر نوشته.
۱۰- پن : شیر ، فتوحاته.
۱۱- پن : کردند ، شر : جمع نموده شده.
۱۲- نالف : نهادم.

Marfat.com

نقل از ملفوظ شیخ الاسلام قطب العالمین مخدوم سید جلال‌الدین بخاری رحمة الله علیه قدس الله سره العزیز آغاز کرد که بنظر شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین بهاء الحق زکریا خدمت کرده و مخدوم شیخ بهاء الدین مر شیخ جلال‌الدین را تربیت کرده ، و ترقی صفات و تزکیهٔ باطن کرده ، و بعده شیخ جلال‌الدین احوال پیر خود را آغاز کرد که : تولد[1] شیخنا مولانا و مخدومنا شیخ الاسلام غوث العالمین شیخ بهاء الدین بهاء الحق والشرع و الدین ، محمد زکریا رحمة الله علیه فی السابع والعشرین[2] من شهر رمضان المبارک[3] عمة برکاته فی لیلة القدر وقت الصبح لیلة الجمعه فی التاریخ الهجری المصطفوی من مکه الی المدینه سنه ست و ستین و خمسمأته در خطه کوت کرور ولایت دیپال[4] شده ، بعد از آن شیر از پستان مادر نمی مکید[5] تا روز عید فطر شد ، که هر سی روز روزه طیی داشت ، و نام مادر مخدوم شیخ بهاء الدین را حضرت بی‌بی فاطمه بنت شیخ عیسی و شیخ را در بعضی کتب شیخ احمد و شیخ محمد هم می نویسند . بن شیخ عبدالطیف بن شیخ محمد بن شیخ عبدالله بن شیخ احمد بن شیخ جعفر بن شیخ محمد احمد بن شیخ الاسلام قطب العالمین غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر الحسنی والحسینی جیلانی رحمة و بعضی کسان گیلانی می خوانند. هر دو لفظ لقبی است و آن مخدوم شیخ بهاء الدین زکریا رحمة الله نبیرهٔ شیخ عیسی بود . و مشائخنا کانوا من رؤساء العرب و ساداتهم و اشرف الناس حسبا و نسبا لا نهم قریشیون من حیث اتصل نسبهم الی نسب النبی صلی الله تعالی علیه الی قصی ابن کلاب ، و قصی جد نبینا ومشائخنا رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ولد قصی ابناً منهم عبدالمناف جد النبی علیه السلام و عبدالعزی جد مشائخنا رضی‌الله تعالی عنه و منهم الی قصی عشرون احد بطنا و من النبی الی قصی خمسه و ذلک الاولی و جدت نسخهٔ مکتوبه موثوقه بخط شیخینا شیخ الاسلام صدر الحق والدین ابی المغانم رضی الله تعالی عنه کاتب بهذه الانساب غوث العالم شیخ بهاء الدین زکریا بهاء الحق بن شیخ محمد غوث بن شیخ ابوبکر بن شیخ سلطان جلال‌الدین بن سلطان علی قاضی بن شمس الدین محمد بن الحسین

---

۱ - پن : مولد.
۲ - نا الف : والعشرون.
۳ - پن : شهر مبارک رمضان.
٤ - پن : دامپال.
۵ - سن : چشید.

Marfat.com

بن عبدالله بن الحسن بن المطرب بن خزیمه بن خازم بن محمد بن المطرف بن عبدالرحیم بن هبارو هو سلم.

بین یدی النبی ذکره فی المغازی الواقدی و هو ابن الاسد بن المطاب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب الی ان یصل الی خلیل الرحمن بثلثه و عشرین بطنا و منه الی نوح بثمانیه و منه الی آدم علیه السلام بعشرة والجمله ست و ستون بطنا اما من جانب النبی محمد صلی‌الله علیه وسلم بن عبدالله بن عبدالمطاب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب الی ان بلغ الی خلیل الرحمن علیه السلام. اتصل نسبهم الی آمنه بنت وهب ام النبی صلی الله علیه وسلم و باربعه اباء واتصل الی خدیجه بنت خویلد زوجه النبی صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنها و ابوبکر عبدالله بن ابی قحافه و ابو حفص عمر ، و عثمان و ابو الحسین علی کلهم یتصلون الی نسب النبی صلی الله علیه و سلم و کلهم قریشیون و جدهم الاعلی کعب بن لوی و عثمان اقرب ثم ابوبکر ثم عمر و علی بن عم النبی صلی الله علیه و سلم والقریشیون کلهم اولاد نضر بن کنانه و بین قصی و نضر سبعه اباءا و من اولاد نضر بن کنانه سموا بقریش و هذه النسبه تنتهی الیه وهو اول من سمی بالقریش ذکره فی المغرب و انما سموا[۲] بتصغیر القریش و هو دابه عظیمه فی‌البحر تعبث بالسفن ولا تطاق الا بالنار و روی‌عن معاویه انه سأل‌عن ابن عباس رضی‌الله‌عنه لم سمیت قریش قریشاً قال بد ابه البحر تأکل و لا توکل تعلو ولا تعلی وانشو للشماخ[۳].

و قریش هی التی تسکن البحر بها سمیت قریش قریشاً

التصغیر للتعظیم و قیل من القرش و هوالکسب لانهم کانوا کسابین بتجار تهم و جریهم فی البلاد و حرصهم لاعزاز الاتجار و القرش الجمع سمیت بها للجمع لانه جمع القبائل من فهر والقرش الجمیع ولانهم جمعوا المکارم کلها. ذکره فی المقالید شرح المفصل و فی المجمل لابن الفارس دابه تسکن البحر تغلب سائر ها فی البحر ومشائخنا القریشیون الملتانیون السهروردیون المبایعون یجتمعون الی کعب.

محمد بن زکریا صحبت واردات و سجادهٔ پدر خود محمد داشت وهو صحبت ابابکر

۱- شر : تسعه.
۲- پن : سمعوا.
۳- پن : للمشروح.

Marfat.com

وهو صحبت علی وهو صبحت ابن محمد ، بن الحسین وهو صحبت شیخ شبلی رحمة الله علیه و او صحبت داشت با حسن بصری رحمة الله علیه و او صحبت داشت با علی مرتضی کرم الله وجهه و او صحبت داشت با نبی حضرت رسالة پناه صلی الله علیه وسلم ، و این سجاده پیوسته هر دو جانبین[1] خاندان شیخنا سلاسل[2] شیخی داشت.

نقل است وقتی که پدر شیخ بهاء الدین قرآن مجید خواندی[3] آن زمان پستان مادر رها کردی و شیر نمکیدی[4] و نمی گرفتی و گوش را بدان[5] جانب داشتی[6] تا چون به هفت سالگی رسید جمله قرآن با جمله قرائت ها و جمیع وجوهات[7] قرآن بطریق قاریان شنوایند. بعد ازان چهل سال در مدرسه عالم تمام علوم[8] ظاهری و باطنی مطالعه[9] کردی بحدی که دو هزار کتاب نزد حضرت ایشان جمع شده ، و چهار صد و چهل و چهار استادان ماهران[10] که در اطراف عالم و اکناف ارضی و آفاق و بلادها مشهور به علم ظاهر و باطن متشرع و متابع به سنت مصطفی صلی الله علیه و سلم بودند پیش ایشان ملاحظه کردی و این علوم[11] ظاهری باین طریق خواند[12]. و بعد ازآن بیست سال مجاهدهٔ ریاضت کشیده[13].

نقل است که روزی مردی[14] از مخدوم شیخ بهاء الدین رحمة الله علیه پرسید که حکایت مجاهدهٔ خود را پیش من بیان فرمای[15] ، شیخ بهاء الدین رحمة الله علیه

۱- شر : جهان.
۲- نا الف : سلاله شیخی داشت.
۳- شر : خواندن گرفتی.
٤- پن : شیر از پستان مادر رها کردی و نمکیدی.
۵- نا الف : برآن ، پن : بآن.
٦- شر : نهادی.
۷- ناب : وجاهات.
۸- پن : عالم.
۹- مک ، سن : ملاحظه.
۱۰- شر : عالمان.
۱۱- پن : عالم ، ناب : علم.
۱۲- پن : خواندی.
۱۳- پن : کشید.
۱٤- پن : یک مردی.
۱۵- نا الف : بیان کنید ، پن : بیان کردن فرمایند.

Marfat.com

گفت بیان کردن مجاهده رابه زبان نشاید[1] ، اما مجاهدهٔ کمینه[2] مبتدیانه پیش تو بیان میکنم[3] که این فقیربیست سال تمام یک نیم دانگ[4] آب و یک دانگ طعام[5] خوردن روزه افطار کردم . این مجاهدهٔ کمینه است بعد ازآن ده سال مجاهدهٔ مردانه[6] کشیدم که هر شبی یک یا دو گاو فربه بجز پوست و استخوان و خون سرگین ویک خروار میده و یک من وبرا روغن درون کرده و خوردم و ده سال حاجت انسانی تقاضا نبردم[7] . هرچه خوردم همه در تنور کردم ، همه سوخته شد چنانکه در تنور هیزم سوخته خاکستر شود[8] و هیچ اثر نماند همچنان بودم هر که با آتش محبت سوخته باشد پیدا نگردد اورا ، مگر استعانت عبادت. اول مجاهدهٔ خوردنی نور است و آن نوراز حضور است[9] که نه از پیش و نه از پس تقاضا افتد . وضو احتیاطی می کردم لازم حاجت انسانی نداشتم[10] و این مجاهدهٔ کمینه پیش شما بیان کردم و بزرگ ازآن دیگر اند[11] که از گفتن آن شنوندگان را حیرت آید[12] ، بعد ازآن مسافر شدم به نیت زیارت کعبة الله و بهر گامی که نهادم دوگانه شکر الله گزارده دیگر گم می نهادم[13] .

نقل است پرسید که مجاهده چیست ؟

شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین فرمود مجاهده آنست[14] که هرچه نفس آرزو کند تا بیست سال آن آرزو بدو نرساند. آنگاه فرمود که مدت سی سال[15] است که مجاهدهٔ

۱- پن : بیان کردن مجاهده را بزبان گفتن نشاید.
۲- پن : مبتدیان.
۳- پن : کنم.
٤- مک : من ، به یک درم آب.
٥- نا الف : «به یک کفدانک آب و بیک مویز دانک طعام».
٦- پن : مردان.
۷- شیر : در آن مدت بحاجت تقاضا نداشته ام ، نا الف : تقاضا نبوده ام.
۸- ناب : خاک گردد ، نا الف : خاکستر کند.
۹- پن : آن خوردنی حضور است.
۱۰- پن : دانستم ، ناب : ندانستم ، شیر : نداشتم.
۱۱- پن : دیگر ازآن بزرگ اند ، نا الف : ازآن بزرگ دیگر اند.
۱۲- سن : شیر : حیرت آرد ، شر : در مقام و حیرت عبرت درآی.
۱۳- مک : لغت «دیگر» ندارد.
۱٤- پن : اینست.
۱٥- مک ، سن : بیست سال.

Marfat.com

کمینهٔ مبتدیانه[۱] که پیش شما بیان کردم ، اما نزدیک خود میدانم که هنوز هیچ نمی‌کنم زیرا که نزد مبتدیان[۲] هیچ در هیچ است که ایشان هفتادگان[۳] سال نفس را آب و طعام نداده اند ، و نفس را در عذاب داشته اند . و این مشقت ظاهری به محبت خداوند کعبه احترام[٤] مجاهده کردم تا به کعبة الله رسیدم و حج گذاردم در عرفات با مهتر[٥] خضر علیه السلام ملاقات کردم و سه سال در بندگی[٦] مهتر خضر علیه السلام بودم و صحبت عام و درس و ورث از او گرفتم بعده احرام جدید بسته به حضرت روضهٔ منوره[۷] و ریاض مطهرهٔ احمد مجتبی صلی الله علیه وسلم زیارت[۸] کردم و سه سال[۹] در مشاهدهٔ ظاهر و باطن شدم[۱۰] و مرا اشاره به حضرت سلطان العارفین[۱۱] و امام المحبوبین قطب العالمین و غوث الثقلین شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله کرده شد برای خدمت احرام جدید بسته به حضرت شیخ شهاب الدین آمدم[۱۲].

نقل است از ملفوظ قطب العالمین سید جلال الدین بخاری رحمة الله علیه که من و پیر من شیخ بهاء الدین بهاء الحق زکریا یکجا بودیم تا حکایت در سلوک افتاد[۱۳]، شیخ بهاء الدین رح آغاز کرد که وقتی در سمرقند مسافر بودم ، بیرون سمرقند غاری بوده درون[۱٤] غار دیوانه ای از واصلان حق تعالی دریافتم ، اما مستغرق دریای محبت

۱- پن : مبتدیان.
۲- پن : مقتدیان ، شیر : متقدمان.
۳- مک : مدت هفتاد سال.
٤- شر : بیت الله .
٥- شر : به مهتر.
٦- سن ، مک : به ملازمت.
۷- پن : مطهره.
۸- پن : ریاضت.
۹- زیارت . . . سال فقط در مک و سن وجود دارد.
۱۰- شیر : میکردم.
۱۱- پن : سلطان العاشقین.
۱۲- مک : رسیدم.
۱۳- پن : در سلوک میرفت ، شر : درمیان افتاد.
۱٤- شر : در آن.

Marfat.com

الهی بود[1] ، دو سال در خدمت او بودم که آن بزرگوار در عالم شهود[2] آمد . من سر بر زمین نهادم ، فرمود : «سر برکن که نیک آمدی ، و بسیار رنج کشیدی ، اما خدمت درویشان مراد هر دو جهان است[3]» سپس گفت «ای بهاء الدین بشنو امروز قریب سی سال است که درویش در بحر تجلی مستغرق ، و خبر از آینده وروندهٔ[4] ندارد ، اما امروز برای[5] شما بحکم فرمان دوست درین عالم افتاده ام ، و با شما هم سخن شده‌ام ، ولیکن ای عزیز بدان که درویش را هیچ شیی زیانکار تر از صحبت مخلوق نیست همان مقدار که با خلق نزدیک است از حق دور است»[6] همین بگفت و مصلایی که پیش خود داشت جانب من پرتاب کرد ، و پای مبارک از زمین برداشت و مشتی دینار زر ما را داده فرمود که راه دور می باید رفت ، خرج[7] راه است بصرف[8] برگیر» این بگفت و از پیش من ناپدید[9] شد ، و من باز گشتم و در بغداد آمدم ، و خدمت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله روحه دریافتم ، و روی بر زمین نهادم فرمود که «نیک و خوش آمدی»[10] . ای نیکو کار هر دو جهان من باز روی بر زمین نهادم فرمودند که بنشین ، من نشستم و حکایت سلوک را آغاز کرد . شیخ الشیوخ گفت که من در خدمت شیخ ابوالنجیب الدین کبری سهروردی بودم و شیخ مرا پیش خود در خلوت خود تعیین فرموده بود. من آنجا بودم ناگاه یک شب مردی پیر سفید ریش با جامهٔ اهل صفا ، خوشبوناک ، پاکیزه[11] پیدا شده ، و من او را سلام دادم او مرا گفت که «ای شهاب الدین اندرون برو ، و بندگی حضرت شیخ الاسلام شیخ

۱- «دریای محبت الهی بود» فقط در نسخهٔ شر دیده میشود.
۲- مک ، سن ، شیر : عالم هوش ، نا الف : عالم صحو.
۳- شر : «سرا سرمایهٔ حصول سعادت سرمدی است».
٤- پن : روندگان و آیندگان.
۵- شر : نزد.
٦- پن ، نا الف «همان مقدار این کس بخلق مشغول است ، همان مقدار زیانکار و از حق دور است»
۷- سن : خرچ.
۸- مک ، نا الف : در تصرف.
۹- پن : ناپید ، شر : نا پیدا.
۱۰- پن : رسیدی.
۱۱- مک : خوشبوی فاضل.

Marfat.com

ابونجیب الدین کبری را سلام من برسان و بگو که مهتر خضر علیه‌السلام بدیدن شما آمده است[۱] ، شیخ شهاب الدین گفت من همچنان اندرون رفتم[۲] و سلام رسانیدم ، شیخ التفات نکرد ، و من بیرون آمدم ، بدویم بار مهتر خضر علیه السلام باز مرا فرستاد ، من نیز باز بخدمت سلام رسانیدم . شیخ نجیب الدین هیچ التفات نکرد ، تا صبح صادق بدمید[۳] و مهتر خضر علیه السلام وداع کرد ، مرا گفت : سلام ما به اعزاز و اکرام به حضرت شیخ نجیب الدین کبری برسانید و بگوئید که «مهتر خضر علیه السلام به آرزو[۴] در خدمت شما آمده بود و رفت» چنانکه[۵] شیخ نجیب الدین کبری را سلام رسانیدم ، شیخ جواب سلام بازداد ، پس بگفتم که «یا شیخ من سه کرت در بندگی حضرت شما رسیده بودم . مهتر خضر علیه السلام تمام شب بدر خلوت شما ایستاده ماند ، شما هیچ التفات نکردید که او نبی است و سلطان همهٔ اولیاء و عاشقان است» جواب داد مرا که ای پسر این نشاید که کسی در ملاقات و مشاهده خداوند مالک الملک باشد ، وروی گردانیده توجه به بنده کند ، وبآن مملوک[۶] در سخن آید[۷] این نشاید . مردم هر چند مقدار که در صحبت مخلوق است ، هان[۸] مقدار از خالق دور است[۹] ، ای پسر آن زمان من در عالم تجلی مستغرق بودم ، و در مناجات خداوند عالمیان بودم ، و این نشاید که از مشاهده خداوند عالمیان گردیده و به مشاهده و به منازعت و خصومت و گفت و گوی بابندگان افتد»[۱۰] بعده شیخ الشیوخ العالم آغاز کرد که «ای بهاء الدین نیک آمدی ده سال گذشته است که برای تو حضرت رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مرا اشارت کرده است و گفت که شب

۱- پن : آمده است بدیدن تو.
۲- شیر : برفتم.
۳- مک : دمید . بعد از دمید یک جملهٔ اضافی در این نسخه است «و سه کرت همچنان آمدم و رفتم و شیخ اصلاً هیچ التفات نکرد».
٤- شر : به آرزوی تمام.
۵- پن : چنانچه.
٦- سن : مخلوق.
۷- پن : سخن کند . «در» ندارد.
۸- پن : ازآن .
۹- شر : ازآن مقدار از طایفهٔ فقرا دور است».
۱۰- پن : بابندگان کنم ، نا الف : «در گفتگوی بیفتیم».

Marfat.com

قرب لیلة الاسری که مرا به معراج بردند درآن شب زیر عرش قدسیان و ملایکان و حاملان عرش دیدم که پیراهن و کلاه بالای سر مردی رقص میکند از او آواز شنیدم که چنین آواز ذکر الله می آید ، من[۱] جبرائیل را پرسیدم که «این چیست؟»[۲] جبرائیل هیچ نگفت ، که تا مرا دلالت از حضرت ذوالجلال و قادر کامل گردد[۳] ندا شنوانید[٤] ای محمد این پیرهن و این کلاه یکی بندهٔ[٥] خاص من است ، و از امت[٦] تو باشد ، درآخر[۷] زمان پیدا شود و این پوشش اوست ، و روح او درین پیراهن چند هزار سال گذشته است که از شنیدن ندای روز میثاق الست ، در محبت وصول مستغرق گشته[۸] تا امروز روح او درین ذکر مستغرق باشد[۹]، نام او شیخ بهاالدین زکریا است . این نشان تو مرا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم داده است ، و فرموده که روغن چراغ به مجاهده و توفیق الهی و ریاضت سلوک بی انتهای[۱۰] ساخته[۱۱] و مهیا کرده است ، و اندران چراغ بفضل فرایض الله عظیم ، و واجبات و سنت انبیا[۱۲] بکرم ذوالجلال ویرا نهاده است ، و پلیته[۱۳] این چراغ باشد از سنتی[۱٤] و احیاء ادابی ظاهری و باطنی ، و به شفاعت و محبت من کرده است ، حال[۱٥] آن روشنی صفا بنظر رشد مرشد مشعله افروزند[۱٦] تا شعاع وی در عالم بندگان[۱۷] خدای تعالی ، واصفیان[۱۸]

۱- شیر : مر .
۲- شیر : «آواز کیست؟» .
۳- سن : قادر برکمال کردند .
٤- مک : شنوانیدند .
٥- پن : از بندگان .
٦- پن : آن .
۷- پن : زمانه .
۸- شر : شده .
۹- مک : است .
۱۰- نا الف : بی نهایت .
۱۱- پن : ساخت .
۱۲- پن : احیاء .
۱۳- مک : فتیله .
۱٤- نا الف : حالا .
۱٥- پن : مستی .
۱٦- مگ : شعله فروزیده .
۱۷- مک : درمیان عالم و بندگان .
۱۸- سن : صوفیان ، پن : سفیان .

Marfat.com

موحدان در افق آسمان و گنج های زمین نشر شود[۱] ، حالا خوش آمدهٔ[۲] بعده شیخ شهاب الدین فرمود که بخدمت شیخ نجیب الدین کبری بودم ، درآن روزی که مرا خرقه عطا شده[۳] هم درآن روز روی سوی من کرده گفت که بیشک این خرقهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم است و فرمود : «سر بالا کن ببین» ، چون سر بالا کردم عرش را بدیدم و نزدیک عرش هفتاد خرقه آویخته بودند[٤] ، سپس فرمود که ای شهاب‌الدین ازین هفتاد خرقه یک خرقه ترا دادیم[۵] که رسول صلی الله علیه و آله وسلم از حضرت ذوالجلال و قادر برکمال قدیم لایزال مرا پوشانیده است ، و عطا رسانیده و دیگر این خرقه های باقی هم تمام بتصرف[٦] شما خواهند رسید ، بعد ازآن شیخ الشیوخ العالم روی سوی دعا گوی کرده ، و گفت امشب خلوت کنید ، هر چه شمارا معاینه شود ، بگوئید ، همین که این درویش بر حکم فرمان شیخ الشیوخ خلوت کردم ، نیم شب گذشته بود که شیخ را دیدم[۷] نزدیک عرش ایستاده تسبیح میگوید ، همین دیدم و من نیز به محل خود گرد عرش ایستادم[۸] تا شیخ مرا گفت ای بهاء الدین بیا ، نزدیک رفتم ، شیخ الشیوخ ازآن هفتاد خرقه برم کرد ، و طاقیه برسرم نهاد ، و دعا گوی ازآن هیبت تجلیات عظیم و عطیات جسیم[۹] بیدار شدم ، از حجره بیرون آمدم ، وآن طاقیه هنوز همچنان بر سر منست ، که[۱۰] خادم بیامد و گفت که شیخ الشیوخ ترامی طلبد چون به خدمت شیخ الشیوخ رفتم ، شیخ گفت : ببین سوی راستا[۱۱] ،

۱- مک: منتشر بود.

۲- در نسخهٔ مک و من بعد از خوش آمده یک بیت هم نوشته شد :

بیا خوش آمده صد مرحبا حالیا خوش آمدی صد مرحبا

۳- مک : کردند.

٤- نا الف : دیدم.

۵- نسخهٔ شر : ازین هفتاد و یک خرقه ترا دادیم.

٦- نا الف : بمصرف ، شیر : بحضرت.

۷- مک : شیخ را در واقعه دیدم.

۸- پن : استاده ام ، نا الف : ایستاده بودم.

۹- نا الف : رحیم.

۱۰- پن : تا ، مک ، سن : در حال.

۱۱- پن : راستانا ، نا الف و نا ب : دست راست.

Marfat.com

دست پیدا آمد ، و میان آن دست خرقه بود . گفت ای بهاء الدین بگیر این خرقه را و این دست مبارک محمد مصطفی است صلی الله علیه وسلم و این خرقه پیغامبر صلی الله علیه و سلم ترا اعطا خاص خود کرد . خرقهٔ شبینه[1] از حضرت حق ذوالجلال بامر لایزال و قادر بر کمال ترا عطای عظیم و کرمی عمیم است و شیخ الشیوخ (خرقه) مبارک و از[2] کرده بر سر فقیر نهاد و گفت این هر سه خرقهٔ عظمت و رحمت و برکت[3] بر سر خود کن[4] . این خرقه‌ها باین ترتیب به هیچ مشایخی نرسیده است ، و سجاده خود که برآن مصلا هفتاد سال شیخ‌الشیوخ در عبادت حق مشغول بوده ، و آن خرقه به سلاله المشایخ از علی مرتضی کرم الله وجهه رسیده بود . شیخ الشیوخ آن سجاده را (به) شیخ بهاء الدین تسلیم کرده و عطا داده .

بعد از آن همه یاران و جملهٔ مریدان شیخ الشیوخ که یک هزار و یک صد بودند و همه عارفان و عاشقان و محبان و زاهدان به درجهٔ اعلی بودند[5] رشک بردند[6]، و گفتند که این عجب است ، که فقیر هندوستانی آمده ، یک شباروز[7] نگذشته است که خرقه و سجاده ویرا عطا شد ، و از مایان کسی ده سال و کسی بیست سال و سی سال و کسی چهل سال مجاهده و ریاضت و خدمت بندگی حضرت شیخ الشیوخ کشیده سوی هیچ کس التفات نکردند[8] و آن هندوستانی چه کرده است که همین یک روز باین دولت و نعمت رسید[9] .

شیخ الشیوخ العالم از این ماجرا مطلع شد ، و جملهٔ یاران و مریدان خود را خوانده[10] هر یک را کبوتری داد ، و گفت « بروید هر یک کبوتر خود را بجایی ذبح

۱- شیر : پشمینه .
۲- شیر : باز .
۳- مک : خرقهٔ معظمه و متبرکه .
٤- شیر : برابر خود کن .
۵- شیر : بدرگاه اعلی رسیده بودند .
٦- شر : اشک باریدند .
۷- شیر : یک شبان روز .
۸- پن : نکرده .
۹- پن : رسید .
۱۰- شیر : خواند .

Marfat.com

کنید ، که کسی شما را نبیند » همه رفتند و کبوتر خود را در اندرون دیوار های خانه ذبح کرده آوردند ، مگر شیخ بهاء الدین نکشت ، همچنان زنده آورد ، همه یاران تهمت دیوانگی به شیخ (زدند) که این هندی چیزی نمی داند که کبوتر را بی‌ذبح آورد ، پس شیخ الشیوخ گفت ای بهاء الدین ایشان همه ذبح کرده آوردند ، تو چرا ذبح نکردی و زنده آوردی ؟ شیخ بهاء الدین سلام کرد و گفت که شیخ بزبان خود فرموده بودند که آنجا ذبح کنید که کسی نبیند ، فقیر هر[1] محلی که رفت هیچ جای از خدا پنهان ندید[2] همه جا حاضر و ناظر بود ، چه کنم همچنان زنده آوردم و عمل برسر سخن مبارک حضرت کردم ، شیخ برین سخن آفرین کرده ، همه یاران را معاینه کرد .

بعد از چند روز شیخ الشیوخ همه یاران را فرمود که «بروید ، از صحرا که برای انداختن نمازگاه در خانقاه بیارید» جمله یاران رفتند و گیاهی سبز بریده سربار کرده آوردند ، شیخ بهاء الدین کاه خشک سر بار کرده آورد ، همه یاران استهزا[4] کردند و گفتند که چه کردی سبز تر خوب گیاه نیاوردی» چنانکه یاران آوردند و این گیاه خشک آوردی» شیخ الشیوخ پرسید که «ای بهاء الدین تو چرا کاه خشک آوردی» شیخ جواب داد که «ای حضرت چون فقیر نظر کرد هر چه[3] که گیاه سبز تراست[4] ، جمله در ذکر الله مشغول است[5] . آن ذکرایشان مرا مانع شد[6] و این گیاه خشک چون از ذکر الله فارغ شده بود ، و نیز لایق سجده گه در خانقاه شده بود[7] آنرا بریده سر بار کرده آوردم[8] . شیخ الشیوخ فرمود « ای یاران باین فقیر هندوستانی رشک میارید ، که این بمرتبه[9] اعلی رسیده است و شمایان باین درجه[9] نرسیده اید . انتهای شما ابتدای اینست» .

۱- پن : بر.
۲- نا الف : ندیدم .
۳- پن : هر جا .
٤- شیر : بود .
٥- پن : دیدم .
٦- نا الف : آمد .
۷- مک : بنا بر آن .
۸- در مک ، سن ، شیر : یک بیت هم نوشته شده :
هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید
۹- سن : مرتبه .

Marfat.com

نقل است شیخ الشیوخ العالم گفت «ای بهاء الدین برادر جلال الدین تبریزی را دیدی ؟» گفت : «آری» گفت : «شیخ ابو سعید را نیز دیدی» شیخ بهاءالدین گفت : «دیدم» شیخ الشیوخ گفت که «ای بهاءالدین هفتاد و چهار سال شده است ، که ایشان هر دو شبی با یک خرما روزه افطار می کنند ، و هر شبی هزار رکعت نماز نفل میگزارند و خبر مسافرت مرا[1] از پیش اوشان[2] بپرس ، تاعبرت حاصل[3] آید. «شیخ بهاء الدین گفت که برفتم ، و هرگامی که بسوی ایشان برداشتم[4] ، دوگانه میگزاردم ، تا پنجم[5] سال به خدمت اوشان رسیدم. دیدم هر دو اندرون غار نشسته اند ، و بذکر حق مشغول و متحیر بودند[6] ، چون من رسیدم[7] آغاز سلام کردم «گفتند :[8] «بیای مولانا بهاءالدین». هردو کسان[9] مصلای خود را بسوی[10] من پرتاب کردند ، و گفتند که این برکت بتو[11] رسیده است که هفتاد و چهار سال عبادت حق کردیم ، و هیچ خواب و آرام نکردیم و یکساعت از مشغولی حق فارغ نبودیم. روز بروزه ، و شب بقیام گزرانیدیم و شبها به نیم پاره خرما روزه افطار کردیم. امروز این دولت بتو نازل کردیم[12] و برتو باردیدیم باذن حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ، و از زیر فرش خود یک خربزه کشیده مرا دادند و گفتند که بخور ، که این خربزه را سه سال شده است که پیغامبر علیه‌السلام بدست ما امانت نهاده[13] است ، برای

۱- شر : من.
۲- شر : ایشان.
۳- مک : حصول.
٤- شیر : می نهادم ، پن : نهادم.
٥- نا الف : پنج سال ، شر : بعد از پنج هفته.
٦- شیر : اند.
۷- نا الف : برسیدم.
۸- در مک و شیر بعد از گفتند : یک بیت دارد :
فحبک راحتی فی کل حین وذکرک مونسی فی کل حال
۹- مک : بزرگوان ، شیر : عزیزان.
۱۰- پن : برسر من.
۱۱- پن : ترا.
۱۲- سن : نمودیم.
۱۳- شر : داشته ، مک ، سن : داده.

Marfat.com

شما ، و این سه سال انتظار راه شما بودیم[۱] حالا امانت بشما سلامت رسیده است ، و گفت که پیغامبر علیه‌السلام وقت دادن این خربزه فرمودند که این خربزه را جبرائیل علیه السلام داده[۲] است واز جنت الفردوس آورده است ، وا ورا از حضرت جل جلاله عطا شده است. پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که این امانت خدای تعالی برای تو فرستاده است ، بخور ، چون بخوردم جمله نقابهای[۳] بشری[٤] و جمله و حجابهای عنصری[٥] که بود ، تمامی پاره پاره شدند ،[٦] و رقت چنان پیدا شده که از اعلی عرش تا اسفل فرش هیچ کدورتی و ابری[۷] نماند ، و جمله علوم فصل گشت[۸] از ام‌الکتاب تا به ابدائی الخطاب[۹] بعد از آن پرسیدم که یک حکایت سلوک بفرمائید ، هر دو گفتند بشنو «حکایت شیخ الشیوخ رحمة الله علیه که والی[۱۰] ماچین بوده چون عمش شیخ نجیب الدین عمر سهروردی کبری راه مصلی و سجاده و خلافت مشایخان بغدادی رسیده ، بسمع این خبر شیخ شهاب الدین سهروردی پادشاهی گذاشته ، ولایت رها کرده و پسر خود را آنجا نشانده در مدینه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بیست سال کمر بسته عبادت کرده اند ، و در این بیست سال نه شب خواب و نه روز آرام گرفته[۱۱] ، و هر شبی در دو رکعت نماز قرآن ختم کردی ، و روز در روزه گذرانیدی ، و هر شب بدو برگ تنبول روزه افطار کردی ، و بعد آز آن حضرت رسالت پناه خرقهٔ خود را از سر مبارک خود برداشته ، شیخ الشیوخ را داد و گفت این خرقه رابپوش و هر کسی که این خرقه مرا بپوشد او را ده کرامت خدای تعالی عطا فرماید :

۱- سن : انتظار کشیده ایم.
۲- مک : رسانیده.
۳- پن : طلسمات.
٤- ناب : ظلمات.
٥- پن : عضوی ، ناب : حضوی.
٦- نسخهٔ شر بعد از شدند «بقوله انه کان ظلوما جهولا» اضافه دارد.
۷- شیر : متری و کدورتی ، مک : کدورتی و استری.
۸- ناالف : علوم مفصل کشف شده. شیر بجای جمله متن «جمله علوم از ام الکتاب مفصل گشت» دارد.
۹- نا الف : مدار الخطاب ، شر : بدر الخطاب.
۱۰- شیر : بادشاه.
۱۱- شیر. «دو هزار رکعت نماز و تمام قرآن ختم کردی».

Marfat.com

اول — او را کشف شود ، و جمله حجابها دور شود[۱].

دویم — پوشندهٔ خرقه دوست من باشد.

سوم — ینابیع[۲] حکمت از دل و زبان وی جاری شود.

چهارم — هر که تابع صحبت و صاحب او شود من ضامن اویم[۳].

پنجم — علم لوح محفوظ ویرا مطالع شود[٤].

ششم — از عرش تا فرش او را کشف شود[٥].

هفتم — او را منزل و مقام عارفان مشروح گردد.

هشتم — از حب دنیا دل وی خالی شود.

نهم — علم درایت[٦] ویرا چشمها گشاید.

دهم — شکر حال مشاهده و صحو و تزکیه او را[۷] بهم حاصل آید و اسرار معلوم گردد به برکت این خرقهٔ احمد مصطفی محمد مجتبی صلی الله علیه وسلم.»

بعده شیخ بهاء الدین با اوشان[۸] وداع کرده ، روان شده بخدمت شیخ الشیوخ العالم آمده ، و شیخ الشیوخ فرموده که «ترا حوالهٔ خدای تعالی کردم» و گفت که من ندهم این خرقه[۹] را بغیر اذن خدا».

نقل است که شیخ بهاء الدین زکریا یک پهلو نهاده ، خواب کرده بود ، و دوم پهلو در گور نهادند[۹] مرگ صد سال عمرش بود. هر شبی روزی سه ختم قرآن کردی تمام عمر این وظیفه لازم داشت[۱۰].

۱- شیر : کشف جمله حجابها شود.
۲- ناب : آثار.
۳- پن : منم ضامن او.
٤- ناالف : مطالعه شود ، مک مطلع شود ، پن : مطالعه گردد.
٥- پن : کشف گردد.
٦- پن : وراثت.
۷- شیر : ایشان را.
۸- شیر : ایشان.
۹- «بعد از» فقط نسخهٔ نا الف دارد.
۱۰- پن : لازمهٔ وظیفه داشت.

Marfat.com

نقل است که وقتی بخدمت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا حکایت صوف پوشیدن میرفت فرمود ، که «چون درویش گلیم و صوف بپوشد[1] او را واجب است که عزلت گیرد ، و از اهل دنیا و جزآن اجتناب نماید ، و صحبت اغنیا را ترک دهد[2]» آنگاه فرمود بدانکه او بحقیقت درویش است ، و گلیم پوشیدن حق اوست.

نقل است روزی من در ملتان و بندگی حضرت شیخ بهاء الدین زکریا رحمة‌الله علیه یکجا بودیم ، حکایت دست بوسیدن افتاد فرمودند که بعد از نقل یوسف حجاج را در خواب دیدند ، و پرسیدند کیف حالک ؟ گفت در معرض هلاکت ، اما بامید ، به عفو رسید و بیامرزید[3] ، پرسیدند که : «کدام عمل و کدام نیکی که امیدوار شدی» گفت «روزی مجلس شیخ حسن بصری دست بوسیدم و در آن کار مغفور شدم» پس هر که دست بزرگان بوسید[4] امید است که او را بیامرزند.

نقل است شیخ جلال‌الدین بخاری فرمود ، که خدای تعالی مرا معلوم کرده و از ملفوظ شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا نیز یاد دارم، و درین نسخه نوشته ام که جمله مریدان[5] شیخ از روز میثاق همه کس را خلاص کرده‌اند[6] از آتش دوزخ. چهل و چهار کرور و هشتاد و چهار لک و نود و نه هزار مریدان ، که ضمانیت ایشان بر من است و خدای تعالی ایشان را مرا بخشیده است تا روز قیامت چنین باشد که هر در خانقاه و تربت من زیارت آید و یا بحضور اولاد و خلفا ما آید ویا جای بحضور دو مسلمانان استشهاد[7] کنانند ، و ارادت و بیعت ما را قبول کند ، هر جا که باشد و خود ر مرید خواند ، ایشان همه را ، خدای تعالی مرا بخشیده است ، و این عهد ازلی بسته است ، و از مریدان ما هفتاد و پنج هزار غوث اند ، و نود و نه هزار قطب اند ، یک لک و چهار هزار عمده اند ، و یک اک ده هزار مرشدند ، و یک لک و بیست

۱- شیر : پوشید.
۲- مک : نماید.
۳- شر : «ناگهان خطاب و ندا عفو رسید و بیامرزید».
٤- نا الف : ببوسد.
۵- سن : طالبان.
٦- شیر : کنانیده.
۷- ناب : اشتهاد.

Marfat.com

هزار اخیاراند و یک لک سی هزار نقبا[1] اند ، و یک لک و چهار هزار نخبااند ، و یک لک پنجاه هزار اوتادند ، و یک لک و هشتاد هزار ابدال‌اند ، و یک لک و پنجاه هزار زاهد اند و یک لک و هشتاد هزار عارف اند. و یک لک و نود هزار ناظر اند ، و دو لک و ده هزار مراد اند ، و دو لک بیست هزار سالک اند ، و دو لک و چهار هزار ، داعیانند ، و دو لک پنجاه هزار وجدانند[2] ، و دو لک هشتاد هزار صابران اند ، و دو لک نود هزار خایف اند و دو لک نود هزار ثابت[3]اند ، و سه لک ده هزار متحیرانند ، و در عالم حیرت غوطه زده‌اند ، و چهار لک دانشمندان اهل فتوی اند ، وسائل عوام المریدین الدین دخلوا فی سلکی فهم فی ضمانتی و عهب الله و تعالی‌لهم الی یوم القیمه.

و خدای تعالی ایشان را در حمایت من ، وزیر ذیل من رسانیده تا یوم ینفخ فی الصور.

قسم دوم

نقل است از شیخ فرید الدین گنج شکر رحمة‌الله که روزی من و برادرم شیخ الاسلام شیخ بهاء الحق زکریا رحمة الله علیه یکجا در بخارا بودیم نزدیک علمأ ، تا سخن در دست بوسیدن افتاد. شیخ بهاء الدین فرمود که «شیخ شهاب الدین سهروردی‌رح را رسم بود ، هر کجا در مجلس یا در جماعت بگذشتی ، تا دست نبوسیدی از آنجا نگذشتی ، دعای خیر بطلبیدی» آنگاه فرمود که چون مردم فارغ شوند دست یکدیگر ببوسند از برای خیریت دین[4] و دنیا.

نقل است شیخ فرید الدین فرمود ، که وقتی جوانی در ملتان نقل کرده اما از حد فاسق بود. بعد از نقل او را در خواب دیدند ، و پرسیدند ، که خدای تعالی با تو چه کرد ؟[5] گفت «بیامرزید» ، گفتند «سبب آمرزیدن توچه بود» ، گفت « روزی شیخ بهاء الدین در راهی میگذشت ، من دست او بوسیدم ، و به برکت دست بوسیدن ایشان خدای عزو جل مرا بیامرزید».

۱- مک : اتقیا.
۲- ناب : زاهدان — گمان غالب بر این است که این کلمه باید وجدان باشد.
۳- نا الف و مک : تائب.
٤- ملک : خیرات دینی ، نا الف : خیرات دینی حاصل آید.
۵- سن : با تو چه معامله کرد.

Marfat.com

نقل است شیخ فرید الدین فرمود ، که برادرم شیخ بهاءالدین را رسم بود ، هرکه نقل کردی دنبال جنازه او برفتی[1] و چون آنکس را دفن کردند ، شیخ زمانی بر قبر او بنشستی[2] و چیزی از او را دو جز آن بخواندی ، آنگاه باز گشتی ، الغرض یکی از همسایگان شیخ نقل کرده ، شیخ برسم قدیم[3] دنبال جنازه او برفت چون او را دفن کردند ، شیخ بنشست ، چون زمانی گذشت[4] دست مبارک، بروی خود مالید وگفت الحمد لله ، خدمت شیخ صدر الدین پسر بزرگ ایشان بخدمت بود ، از آن حال سؤال کردند[5] ، فرمودند «آنزمان که این درویش را دفن کردند ، منکر و نکیر آمده بازگشتند. آتش درآمد ، خواست تا این را بسوزد ، خدمت جلال الدین درآمد ، میانه[6] ایستاد و بانگ برزد[7] ، که دور شو که این مرید منست ، آواز برآمد که ای جلال‌الدین همچنین است که تو میگوئی که مرید تست ، اما بخلاف تو کارکرده[8] ، بگزار تا آتش او را بسوزد » و شیخ گفت «الهی اگرچه بر خلاف من بوده ، اما آشکارا می‌گفت که از مریدان شیخ جلال الدین هستم. فرمان شد این را بتو بخشیدم ، آنگاه شیخ بهاءالدین های های[9] بگریست ، و گفت آری پیوندگان بزرگان[10] همین بار آرد[11] بعد از آن دو مصراع[12] بر زبان مبارک میراند :

«گر نیک زیم[13] مرا ازیشان گیرند ور بد باشم مرا بایشان بخشند »

نقل است شیخ فرید الدین فرمود که وقتی قطب الدین بختیار اوشی ، و جلال الدین تبریزی ، و شیخ بهاالدین زکریا یکجا بودند ، هر شب بهاء الدین پیش میرفت ،

۱- پن : میرفتی.
۲- پن : هر چه.
۳- ناب : بر قانون خود.
۴- شیر : زمانه شده.
۵- مک : عرض کرده.
۶- سن : درمیان.
۷- پن : بانگ بر آتش زد.
۸- نا الف : بخلاف کار تو کرده است.
۹- نا الف : بارها.
۱۰- پن : مردان.
۱۱- ناالف : آورد.
۱۲- پن : دو بیت.
۱۳- نا الف : شوم.

Marfat.com

و در دو رکعت نماز دو ختم قرآن میکرد ، و هم درآن وضو بامداد[1] میگزارد.

نقل است که در آن روزها مغولان در ملتان به لشکر انبوه باشکوه پیدا شدند. هر سه بزرگواران یکجا بودند ، شیخ بهاء الدین کمانی خواست و تیر کشید ، و در دست قباچه داده و گفت : بجانب لشکر ایشان[2] بیندازد. چون قباچه آن تیر بجانب لشکرایشان فرستاد ، تمام لشکر را هزیمت رسید و چهل هزار لشکر مغولان[3] را خون از دهن بر آمد و بمردند . سینه های آن مردگان را شق کردند ، تا در دل هر یکی پیکان رسیده بود ، اندر آن جراحت خون روان می شد.

نقل است شیخ فریدالدین فرمودکه از خدمت شیخ قطب الدین اوشی شنیدم درآنچه شیخ الاسلام دهلی نجم الدین صغری بر برادر جلال الدین تبریزی را تهمت[4] کرده ،که نظر براماردِ[5] دارد ، و دعوی درویشی میکند. این خبر بسمع والیِ دهلی رسید. هیچکس بروی جلال الدین نگفت ، چنانکه شیخ الاسلام (از) این واقف گشت و کار بجائی رسید ، گفت که محضر کنند. اشارات شمس والی شد که شیخ جلال الدین را حاضر آرند[6]. شیخ جلال الدین گفته فرستاد که در دعوی من منصفی بزرگ می باید «شیخ الاسلام گفته فرستاد هر کرا شما اختیار کنید ، ما را هم قبول است» شیخ جلال الدین گفت که «شیخ بهاءالدین زکریا میان ما منصف می باید» شیخ الاسلام گفته فرستاد که شیخ بهاءالدین زکریا در ملتان است. او چون[7] خواهد آمد» . شیخ جلال الدین گفته فرستاد که « فردا بوقت محضر خواهد رسید». الغرض دویم روز آن محضر شود. شیخ جلال الدین بیامد ، در صف نشیب نشست. شمس هر چند معذرت کرد که بالاتر نشیند ننشست. شمس والی باز معذرت کرد که بالا بنشیند ، شیخ جلال الدین فرمود که این وقت دعوی است ،

۱- مک : نماز.
۲- سن : مخالفان.
۳- سن : مفسدان.
٤- بن : رفع.
٥- مک : امردی.
٦- سن : حاضر آرند ، «دعاگوی درآن محضر نبود استماع از زبان مبارک پیر خود عرض کرده میشود».
۷- مک : چگونه.

Marfat.com

مقام ماهمین است » « بعد از آن هرکس از آئمه کبار و صدور مشایخ حدیثی و روایتی مناسب حال شیخ جلال الدین فرمودند. همان ساعت به عنایت رب العالمین شیخ بهاءالدین زکریا رسید همه خلق متعجب ماندند با یکدیگر می گفتند خدمت شیخ بهاء الدین زکریا را کی خبر کرد ؟ و ایشان از ملتان کی روان شده باشد[1] چون اینجا رسیدند هریکی متعجب ماندند که شیخ بهاء الدین زکریا بوقت محضر در آن مجلس در آمد آنجا که خلق نعلین کشیده بود به استاد و نظر می کرد ، نداکرده که نعلین شیخ جلال الدین تبریزی کجا[2] است بعد از آن بشناختند از زمین برگرفتند[3] و بوسیدند و بر سر و دیده نهادند ، و در آستین مبارک کرده ، سلام گفت و نزدیک شیخ جلال‌الدین نشست که شمس والی را[4] معاینه شد. روی سوی خلق الله کرده گفت که «بزرگی شیخ جلال الدین معلوم شد. منصفی که آمده است» همچون شیخ بهاء الدین زکریا نعلین شیخ جلال الدین تبریزی ببوسید در آستین کرده[5] (گفت) باو چه[6] دعوی دارید بس مرا معلوم شد که آن[7] سخن دروغ است و آن فعل درویشان نیست. جمله صدور وآئمه و شمس والی به معذرت پیش آمدند ، و بسیار عذر ها خواستند. باز شیخ الاسلام دهلی حیله‌های شرعی پیش آورد ، شیخ بهاء الدین فرمود که آن امرد را حاضر آرند چون حاضر آوردند شیخ گفت « ای امرد حق گو » ، همین گفتن در تمام اندام آن امرد لرزه افتاد و عرض کرد «یا شیخ بحق آن خدای که مرا و ترا[8] آفریده است ، آن شیخ الاسلام هفت صد زر طلائی[9] مارا دادنی کرده[10] و سیصد و پنجاه مارا داده است ، و سیصد و پنجاه در[11] خانه بقال است ، که بعد شهادت آن سیصد و پنجاه هم بگیر ، و ناحق بر آن درویش تهمت[12]

۱- مک : خبر کرد و باین سرعت از ملتان چطور آمدند.
۲- مک : کدام.
۳- شر : بر داشتند.
٤- نا الف : بیان.
۵- سن : پیش خود نگاهداشت.
٦- مک : چرا.
۷- سن : این.
۸- سن : مارا و تو را.
۹- پن : علائی ، مراد سکه طلا است.
۱۰- نا الف : گرفت.
۱۱- مک : بخانه.
۱۲- پن : افترا.

Marfat.com

نهاده است شمس والی گفت که «شیخ الاسلام را گردن بزنید[1] ، و شیخ الاسلامی خواجه قطب الدین را نصب کنید شیخ بهاء الدین فرموده «امشب خلوت کنید هر کرا اذن حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه وسلم باشد بنام او شیخ الاسلامی نصب باشد». همه خلوت کردند . نیم شب بود که در خواب هر یکی زیر عرش حاضر حضرت رسول شد[2] حضرت رسالت جای[3] شیخ الاسلامی بهاء الدین را بدست خود عطا کردند. همان وقت خادمان هر یکی بزرگواران[4] به شیخ بهاء الدین رسیدند و مبارک باوی دادند[5] .

نقل است شیخ بهاء الدین و شیخ جلال هر دو باز گشتند ، و در کنارهٔ جمنا آمدند شب در آنجا بودند ، چون روز شد شیخ بهاء الدین وداع کرده جانب ملتان روان شدند ، و شیخ جلال الدین تبریزی را طرف هندوستان جانب لکنهوتی[6] روان کرده ، و بعد از آن دهلی آمد ، آن شیخ الاسلام به بلای شکم مبتلا شد و در آن زحمت بمرد.

نقل است شیخ فرید الدین فرمود که «وقتی شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین در عالم عشق بود فرموده چون صاحب محبت از سینهٔ خود آه بیرون کشید[7] جملگی دنیا[8] و آنچه در این دنیاست[9] ناچیز و خاکستر گرداند[10] زیرا آتش بالا تر و سوزان تر از آتش محبت

۱- در پن : بجای « گردن بزنید » کلمه «نزنید» هست.

۲- مک : حاضر آمدند.

۳- در اصل باید بزرگان باشد ، اشاره است برای شیخ بهاء الدین و شیخ جلال الدین تبریزی.

٤- پن : تشریف.

٥- پن : بعد از رسیدند جملهٔ «که مبارک باشد» است.

٦- پن : لکنهؤ.

۷- مک : زند.

۸- پن : جملگی آتش دنیا را.

۹- ناب : دار.

۱۰- من : سازد.

Marfat.com

نیست ، آنگاه این مصراع خواند :

« در سینه عاشقان دردانند»[1]

تایک ماه تمام در این حالت بودند.

نقل است شیخ فریدالدین فرمود ، که وقتی شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا نشسته بود ، اما در شوق و اشتیاق بود ، حکایت فرموده[2] که «فردا به قیامت بعضی از عاشقان را زنجیر نور در گردن کنند[3] فرشتگان را فرمان[4] شود تا در بهشت برند[5]. ایشان دست بزنجیر زنند ، فریاد کنان[6] در زیر عرش آیند ، باز فرمان شود که زنجیر دیگر در گردن ایشان کنند ، هر بارکه می کنند[7] ایشان بشکنند ، آنگاه ندا آید[8] که وعده دیدار ما در بهشت است. بعد از آن به هزار حیله در بهشت برند[9].

نقل است که شیخ بهاء الدین زکریا در عالم عشق و شوق مستغرق بود ، هر بار او را حالتی و حیراتی پیدا می شد[10] ، های های می گریست . این دو بیت بسی بر زبان مبارک میراند ، و بهوش می شد ، چنانچه[11] هفت شبا روز[12] در این عالم[13] فرو شده بود ، و خبر از عالم جسمانی نه داشت و این دو بیت[14] بشوق[15] می فرمود :

۱- در نسخهٔ مک و شر بعد از این مصراع یک رباعی هم دیده میشود.

عاشقان هردو جهان بی تو بیک جو نخرند — هر زمان خسته دلان تیر بلا را سپرند
شرف آنروز که غوغا بقیامت باشد — عاشقان بر در معشوق تماشا نگرند

۲- نا الف : می کرد.
۳- پن : «بزنجیر نور در کشند».
٤- مک : امر.
۵- ناالف : بر آرند.
٦- پن : فریاد کنند.
۷- نسخهٔ مک : بجای عبارت متن ، بعد از می کنند «هم چنین هشتاد هزار زنجیر در گردن ایشان کنند هر بار «ایشان بشکنند» زیاد دارد.
۸- ناب : بر آید.
۹- پن : روند.
۱۰- مک : بعد از پیدا می شد : « بیخبری روی داد » اضافه دارد.
۱۱- چنانکه.
۱۲ سن : شبانروز.
۱۳- مک : در عالم تحیر.
۱٤- سن : رباعی.
۱۵- مک : از شوق.

Marfat.com

با درد بساز چون دوای تو منم　　در کس منگر چون آشنای تو منم
گربر سر کوی عشق من کشته شوی　　شکرانه بده که خون بهای تو منم

آنگاه فرمود «ای درویش چه دانی ، که برو از اسرار انوار الهی نامتناهی چه نازل میشود و این بیت را ورد خود می سازد. این پس ای درویش عاشق داند آنچه معامله ایشان میرود[1]».

نقل است شیخ فریدالدین فرمود که وقتی من و برادرم ، شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین در بغداد یکجا بودیم ، در مسجد کهف بزرگان بغداد آنجا نشسته بودند حکایت در عشق میرفت[2] که شوق دارالملک عشق است ، که در او تختی[3] نهاده‌اند از سیاست خنجر و فراق و تیغی از هجران کشیده اند ، و یک شاخ نرگس وصال بدست رضا داده ، و هر نفسی هزار هزار سر از آن تیغ برمیدارند ، پس ای درویش ، آنکس را که عشق است ، اگر هزار بار سر او را ببرند او پای پس نیارد[4] و بعد از آن شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین این دو بیت بر زبان مبارک خودراند چنان ذوق در هر یکی پیدا شد که صد سال ذوق نشود[5].

در یاد تو ای دوست چنان مدهوشم　　صد تیغ اگر زنی بسر نخروشم
آهی که زنم بیاد تو وقت سحر　　گر هر دو جهان دهند هم نفروشم

نقل است شیخ فرید الدین فرمود که «روزی در دمشق در حرم مسعد بیت المقدس پانصد علماء اولیاء الله نشسته بودند ، تا شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا پیدا شد من استادم و به پهلو (ی) شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین نشستم سخن در مقام عشق و حیرت افتاد تا هر کسی سخن حال[6] بیان کردند پس شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین زکریا آغاز کرد که عشق آنست که کسی[7] بجز خدای تعالی نه بیند ، پس بهشت

۱- مک : معامله با وی رود ، شر : معامله پیش این میرود.
۲- پن : بود.
۳- مک : سختی.
٤- سن : آهی بر نیارد.
۵- شر : «صد سال اگر بکوشند آن چنان ذوق نشود» مک : در تقریر و بیان نیاید.
٦- نا الف : سخن حال بیان کردند .
۷- مک : هیچ کس.

Marfat.com

و دوزخ و عذاب و ثواب و اهل و فرزندان و مال کجا تواند دید[1] و یک ماه تمام در محبت مستغرق بودند و هیچ خبر نداشتند و شیخ بر زبان مبارک این دو بیت[2] میگفت و همه[3] اولیاء کاسهٔ شراب عشق چشیده رقص کنان بودند[4].

آنکس که ترا شناخت جان را چه کند　　فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بدهی　　دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

نقل است شیخ فریدالدین فرموده که من و برادرم شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا در دهلی پیش شمس والی نشسته بودیم با جملهٔ آئمه کبار و مشایخ نامدار از خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین سؤال کردند و پرسیدند که نظر مردم اولیاء کیمیاست چونست این کیمیاء.

شیخ بهاء الدین پاره زر از توبره کشیده مرا داده و فرمود که برو[5] از بازار اسیران و فرزندان کافران کوه الوند در هند[6] زنجیر بسته آورده اند می فروشند یکی از آن اسیران این زر داده خریده بیار من برفتم ویکی از آن خریده آوردم[7] در آن مجلس شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین او را پیش خود نشاند ویرا کلمهٔ توحید[8] عرض کرد کته[9] او را بر زبان راند و مسلمان شد. شیخ دست و پنجه بر پشت وی زد و گفت ویرا که این دانشمندان از علمی سؤال از تو می پرسند[10] جوابی فرمای بعد از آن خود، ازیشان سؤال کن تو دانشمندمائی آن کته استاده شد، در محل خود نشست آن دانشمندان سؤالها پرسیدند کته از هر علمی که سؤال کردند جوابها

۱- مک: کی می بیند، ناب، شیر: کجا بیند.
۲- سن: رباعی.
۳- شر: آنچه.
٤- شر: چشیده بودند در رقص آمدند.
۵- مک: بعد از برو جملهٔ «کته خریده بیار» اضافه دارد.
٦- نا الف: بند.
۷- نا الف و ناب: خرید کرده آوردم.
۸- نا الف: شهادت.
۹- مک: برده.
۱۰- مک: «دانشمندان را از هر علمی که از تو سؤال کنند».

Marfat.com

داده[۱] بعده آن کته سؤال کرد از نهایت[۲] دانشمندان بدایت[۳] کرد تمامی دانشمندان عاجز ماندند و حیران شدند و شاگردی وی قبول کردند آن کته چند سال در دهلی آن دانشمندان را درس گفت[٤] بعده شیخ الاسلام بهاء الدین فرمود که نظر مردان این طریق کیمیا خوانند[٥].

نقل است روزی شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین برابر چند صوفی از خانقاه بیرون آمدند جماعت تهمه می گذشت[٦] شخصی را وام خواهان گرفته بودند او را بجان رسانیدند[۷] و آن شخصی چیزی نداشت که ایشان را بدهد ناگه قضا را[۸] شیخ بهاء الدین زکریا بر سر وقت او آمده ایستاد و پرسید خبر حال[۹] وپای مبارک بر زمین زد و چشمه زر از زمین پیدا شد ، همچو آب برآمد . شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین روی سوی وام خواه[۱۰] کرد که «برگیر آنچه حق تست» چون آن شخص آنچه حق[۱۱] خود داشت برگرفت خواست از آن زیادت[۱۲] برگیرد در حال دست او خشک شد و فریاد بر آورد و نوحه آغاز کرد[۱۳] و گفت توبه کردم. در حال همچنان شد که بود آنگاه شیخ فرمود سبب بیرون آمدن بر این درمانده بود.

نقل است که وقتی شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا با اصحاب[۱٤] خود نشسته بود ، شخصی به خدمت شیخ بیامد و گفت پسر مرا از سبب هزار تنکه قباچه گرفته است

۱- شر: جواب با صواب میداد.
۲- بن: نهایات.
۳- نا الف: بداید.
٤- نسخهٔ مک: بعد از گفت عبارت «کسی زهره نداشت که او را جواب بدهد» اضافه دارد.
٥- ناب: دانند.
٦- مک: جماعت بهم میداشت ، ناب: جماعت بهیمه می گذشت.
۷- شر: جای رفتن نمی دادند.
۸- شر: بغته .
۹- مک: خبر حال او پرسید.
۱۰- مک: قرض خواه .
۱۱- ناب: وام.
۱۲- سن: زیاده.
۱۳- بن: توبه کرد.
۱٤- شر: یاران.

Marfat.com

و او را در معرض هلاکت داشته است[۱] خدمت شیخ هر دو دست استاده بدعا برد ، هزار تنکه[۲] از هوا پیدا شد شیخ بستید و بدو دادند[۳].

نقل است فرمودند که برادرم شیخ بهاء الدین زکریا بسیار سفر کرده بود دعا گوئی یک هزار و سیصد و هشتاد از مشایخ کبار دیده بودم ، اما شیخ الاسلام مخدوم العالم غوث بهاء الدین بهاء الحق بسیار مشائخ را دیده بودند و خدمت ایشان جای رسیده بود که آنجا غاری بود ، چون آدمیان آن شهر نقل میکردند[۴] تازه جنازه درون[۵] غاری می‌داشتند ، یک نفر آدمی زنده می گذاشتند[۶] تا از حال او معلوم شود ، که چگونه بود . الغرض روزی در آن شهر شخصی نقل شده بود[۷] ، خدمت برادرم شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا آنجا حاضر بوده ، درخواست کرد تا ایشان را در آنجا بدارند[۸] ، و آن شخص فاسق بود شیخ را بر آنجا داشتند . چون زمانی بر آمد ، فرشتگان عذاب می آمدند[۹] تا او را عذاب کنند . آن مرد[۱۰] برفور خود را بجانب برادرم شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا داشت ، آواز برآمد که دست از و بدارید[۱۱] . نخواهم کسی او را عذاب کند ، و او در حمایت شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین زکریا باشد و این ندا در شهر شایع[۱۲] شد . آن سال خلق آن شهر خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین را بر خود داشتند[۱۳] ، آنگاه طرف دیگر روان کردند[۱۴] .

۱- ناب : در معرض بلاست .
۲- مک : صرهٔ هزار تنکه .
۳- پن : بستد بدو دادند .
٤- ناب : کردندی .
۵- مک : بیرون .
٦- سن : در آنجا میگذاشتند .
۷- ناب : نقل کرده .
۸- پن : آرند .
۹- مک : رسیدند ، ناب : برای عذاب بیامدند .
۱۰- ناب : مرده .
۱۱- مک : بدارید .
۱۲- شر : سامع .
۱۳- سن : بر خود لازم داشتند .
۱٤- شیر : گردیدند .

Marfat.com

فرمود وقتی شیخ در دمشق رسید ، بیرون[۱] دمشق مقامی[۲] بود، آنجا ماری اژدر بود، هر که در آن طرف بگذشتی ، او را هلاک کردی. الغرض گذر خدمت ایشان در آن طرف افتاد ، و قضا را آن مار پیش ایشان پیدا شد ، و خواست که ایشان را هلاک کند ، حضرت شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ردای مبارک خود بر روی مار زد ، ذره ذره گشت[۳] خود بیشتر شدند. چون این خبر بسمع خلق[٤] دمشق رسید ، که درویشی از هندوستان رسیده است و آن مار را بکشت چون تحقیق[٥] کردند همچنان بود. بعد از آن پنج سال کامل مشایخ دمشق پیش او زانو زده نشسته بودند ، و فایده[٦] می گرفتند . بعد از آن پنج[۷] سال از آنجا روان[۸] شد[۹] .

فرید الدین گنج شکر گفت ، که روزی من در مجلس شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین حاضر بوده ، که شیخ را با خدای تعالی حضور[۱۰] مشاهده و مکاشفه

۱- ناب : در .
۲- پن : مقام.
۳- مک : بعد از «مار زد» فقط کلمهٔ «بمرد» است.
٤- ناب : والی.
٥- نا الف : خبر.
٦- نا الف : افاده.
۷- پن : پنجاه.
۸- شیر : عزم فرمودند.
۹- اغلب تذکره نویسان این حکایت را به پدر شیخ نسبت داده اند درنسخهٔ مک حکایت دیگری هم نوشته فرمود که وقتی شیخ الاسلام جانب سیستان مسافر شدند ، و دو شیران آنجا متوطن بودند ، خلقی کثیر را هلاک کرده بودند ، شیخ الاسلام چون خبر شنید فرمود «ما را آنجا ببرید ، تا بامرخدای تبارک تعالی آنها را هلاک سازم ، و خلق الله خلاص یابد» . الغرض حضرت آنجا رسیدند ، شیخ فرمودند که «شما بر درختان سوار شوید» . شیخ بایستاد و آن هر دو شیران دم بالا کرده آمدند . همین که نظر مبارک بر ایشان افتاد ، هر دو سر بر زمین نهادند . شیخ بانگ زد ، که سر بکنید ، چون سر بر کردند فرمودند ، که «به فرمان حق تعالی خود را خودی خود هلاک کنید» . هر دو شیر طپانچه بر روی چنان زدند که در دم هلاک شدند . آنگاه فرمود که «این معامله خدمت شیخ بهاءالدین در ابتدای حال بود ، اما چون به کمالیت رسید ، وقتی نطق بگشاد بکسی نمودار نکرد» .
۱۰- مک : حضوری.

Marfat.com

بود . چون به قعر دریای محبت غوطه خورد و سیاحت بسیار کرد ، محلی بر آمد سؤال کرد .

«یا رب اعطنی خیراً ، من الدنیا و مافیها ، سمعت نداء من حضره الله تعالی .

فقال الله تعالی انت قطب العالمین .

فقال الشیخ بهاء الدین «زدنی یا رب» .

فقال الله تعالی له انت غوث العالمین .

فقال الشیخ زدنی یا رب .

فقال الله تعالی بعد هذا درجة الانبیاء لیست الرساله بعد ختم الانبیاء المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ولکن اعطینک الاسماء الحسنی من اسمائی انت الشیخ الکبیر المنیر والله الاسماء الحسنی فادعوه بها .

قال الشیخ فرید الدین وجاء بحاله یعنی بحال الصحو فقال الشیخ بهاء الدین اذا قال ذوحاجته او صاحب منهم فی کل صباح و مساء احدی و عشرین مرة .

«الهی بحرمة و ببرکة شیخ الاسلام قطب العالمین غوث الثقلین الشیخ الکبیر المنیر بهاء الحق و الشرع والدین محمد زکریا رحمة الله علیه قدس الله سره العزیز اقض لی حاجتی» .

قضی الله تعالی حاجته دینیة و دنیویه و غفر ذنوبه ان نوی حفظ ایمانه حفظ الله تعالی ایمانه و ان لم یأته حاجاته فانا ضامن فی یوم القیامة ولم یزل حتی لقولها فی کل یوم هذه الاسماء لهذا الطریق .

نقل است شیخ فرمود که برادرم شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا چهل سال از خلق و عزلت گرفته بود و کمتر خلق را با ایشان صحبت بود .

نقل است از شیخ فریدالدین که شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا فرمود[۱] که «صاحب تصوف را صلاح دل وقتی پیدا شود که در درون ، خود را از مذمومات[۲] دنیا پاک گرداند» چنانچه بندگی حضرت شیخ شهاب الدین عمر سهروردی رضی الله عنه فرمود» وهی الغل والغش والحقد والحسد والغرض[۳] والکبر والبغض والریا

۱- شیر : فرموده .
۲- شر : مذمومات و قبایح .
۳- پن : الغرض ، شیر : الحرص .

Marfat.com

والغضب . تا از این جمله اوصاف ذمیمه[1] صافی نشود و پاک نگردد ، اورا گلیم و صوف بوشیدن روا نیست» .

نقل است فرمود که برادرم شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا نماز معکوس گزاردی ، و در هر شب دو ختم قرآن در دو رکعت کردی .

نقل است فرموده که خدمتگاران شیخ بهاء الدین تا ختم قرآن نکردی ، از آسیا برنخاستندی[2] و نرفتی[3] . فرموده که من و[4] شیخ بهاء الدین یکجا بودیم ، حکایت زهد می‌رفت . برادرم شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین فرموده که «زهد[5] را سه چیز است . در کسی که این نیست او زاهد نیست[6] ، اول شناختن دنیا ، پس دست برداشتن[7] از وی .

دوم خدمت مولی[8] کردن و نگاهداشتن اندر آن .

سوم آرزو مندی آخرت بسی[9] طلب کردن» .

نقل است فرموده که وقتی در ملتان رسیدم برادرم شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین را دیدم ، با یک دیگر مصافحه کردیم ، پرسید که کار خود بکجا رسانیده ای ؟ گفتم «اگر بگوئید بر کرسی که نشسته ام در هوا شود» هنوز این سخن از زبان من بیرون نیامده بود[10] که کرسی در هوا شد . برادرم شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین دست بر کرسی زده[11] بنشست . فرمود که «مولانا فرید کار خود را نیکو رسانیده ای»[12] .

۱- نغت ذمیمه فقط در نسخهٔ مک است.
۲- شیر : برنخواستی.
۳- مک : نمی رفتند.
٤- شیر : با.
۵- نا الف : زاهد.
٦- نا الف : اورا زهد نیست.
۷- ناب : داشتن.
۸- نا الف : موالی.
۹- ناب : پس.
۱۰- ناب : «از زبان من نیکو نیامده بود» .
۱۱- شیر : بر کرسی دست زد.
۱۲- پن : رسانید.

Marfat.com

نقل است فرموده که مریدی بود ، او را عبدالله رومی می گفتند ، از ملتان شده بر من می آمد ، و گفت باز من ملتان میروم ، راه خوف است مرا دعایی بکن تا من در ملتان سلامت برسم[۱] از اینجا تا بدان موضع که چندین کروه باشد . از اینجا حد منست سلامت خواهی رفت ، از انجا تا به ملتان حد[۲] شیخ بهاء الدین است ، الغرض چون از حد دعاگو بگذشت و در حد شیخ بهاء الدین افتاد (نام) ایشان بر زبان راند سلامت به ملتان رسید . چون بخدمت شیخ رفت جامه[۳] سرخ و لؤلؤ پوشیده بود شیخ آغاز کرد چیست ؟ که لباس شیطانی[۳] پوشیده ، و او را از حد دشوار نموده گفت من : چندین اسباب شما می توانم دید ، شما لؤلؤ من دیدن نمی توانید . چون دید که یک بارگی از پرده بیرون آمدی[٤] . روی سوی او کردند[٥] ، گفتند ، چرا چنین میگوئی ؟ آخر از آن (حد) یاد کن ، زکریا در باب تو هیچ تقصیر نکرده . همین که شیخ بگفت او ساکت شد ، سر بر زمین نهاد[٦] و باز گشت .

نقل است فرموده که وقتی شیخ بهاء الدین زکریا و دعا گوی یک جا نشسته بودیم حکایت در سلوک میرفت . زمانی برآمد ، برجست باستاد[۷] های های بگریست و این بگفت : انا لله و انا الیه راجعون[۸] ، دعاگو پرسید که چه حال[۹] است ؟ گفت بر خیز ، ببین ، چون برخاستم ، دیدم از دروازهٔ بغداد جنازهٔ شیخ سعد الدین با جماعت بیرون آورده اند[۱۰] پیش مسجد جامع بغداد نهاده اند[۱۱] نماز جنازه میگذارند ، آنگاه دانستم ، گفتم انا لله و انا الیه راجعون .

نقل است فرموده که وقتی درویش بیامد ، بیعت کرد ، التماس کرد که من

۱- نا الف : تا من سلامت در ملتان برسم .
۲- نا الف : عهده ، ناب : عهد .
۳- ناب : سلطانی .
٤- ناب : آید .
٥- پن : کردی .
٦- پن : آورد .
۷- مک : برخاست .
۸- شر : کلمهٔ استرجاع بگفت .
۹- شیر : حالت .
۱۰- مک : آوردند .
۱۱- سن : نهادند .

Marfat.com

خواهم مرا از ملتان تا دهلی هیچ حجاب حائل نباشد. خدمت شیخ فرمود که «برو یک چله بدار! همین که یک چله بداشت هیچ حجاب نماند. باز بیامد بخدمت شیخ و گفت چیزی می خواهم (تا) از دهلی تا دریا هیچ حجاب نماند، شیخ فرموده که برو یک چلهٔ دیگر بدار، چون یک چلهٔ دیگر بر آورده، از دهلی تا دریا هیچ حجاب نماند باز عرض داشت نموده، می خواهم از مشرق تا مغرب هیچ حجاب نماند، باز شیخ فرمود برو یک چله دیگر بدار، همچنان شد، باز بیامد بخدمت شیخ که می خواهم از عرش تا فرش[۲] هیچ حجاب[۳] و ظلمت نباشد[۴]. کار درویش بالا گرفت، همچنان شد، باز آمد که می خواهم که حجاب کبریا هیچ نماند، همین که این بگفت خدمت شیخ آه بزد[۵] و آن شخص بسوخت و ناپیدا[۶] شد. بعد از آن شیخ فرمود که «کار را بکمالیت رسانده بود[۷]، اگر از این مهترشدی[۸]، در ضلالت افتادی، چون طاقت نیاورد[۹] او را بخدا[۱۰] رسانیدم» آنگه فرمود «چون آنکس در راه حق کمالیت رسید، از عرش تا فرش حجاب عظمت هیچ پوشیده نمی ماند. پس چون این چنین باشد در جهان نمی گذارند.»

نقل است فرموده که وقتی بسمع برادر شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین رسید، که این درویش از سر شکوه چیزی[۱۱] از نفس بیرون میدهد، او درشت مزاج بود نپسندید. بر فورنامه نوشت، که این چه نادانی است که تو میکنی؟[۱۲]، اسرار دوست کشف میگردانی. نزدیک اهل سلوک این هیچ نیست. گفت ای برادر (از) گفتگوئی گذشتیم،

۱- مک: شیخ او را مشغولی فرمود.
۲- مک: ثری تا عظمت.
۳- ناب: کلمهٔ «حجاب» ندارد.
۴- پن: نماند.
۵- سن: آهی برآورد.
۶- به معنی ناپدید است.
۷- پن: کار بکمالیت رسیده بود.
۸- نا الف: پیشتر گذاشتی، ناب: بیشتر بگذشتی.
۹- نا الف: نیاوردی.
۱۰- پن: ازینجا.
۱۱- نا الف: خبری.
۱۲- شیر: میگوئی.

Marfat.com

لیکن دریای سینهٔ من مالا مال شده است ، و در او جای نمانده است که درو بگنجد. ضرورت کشف کرده می شود . پس بگو چه کنم ؟ چون جواب این درویش به بخدمت رسید فرمود که یار ما کار بکمالیت رسانیده.

فرموده وقتی دعاگو و شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین مسافر بودیم ، نزدیک دریا[1] رسیدیم ، آنجا کشتی نبود ، که بگذریم چون بسیار مدت شد روی سوی من کرد که اینجا ضرورت است که بگذریم ، چون کشتی[2] نیست ، پای در آب نهادیم بگذشتیم.

نقل است فرموده که برادرم شیخ الاسلام شیخ بزرگ از حد بزرگ بود[3] از خانقاه بیرون آمد سوار شد ، در ملتان بگشت ، و گفت این ندا در دهید که هر که امروز روی بهاء الدین ببیند ، فردا قیامت من ضامنم ، اگر او را در دوزخ برند. آنگاه هر که خلق از ملتان بودی[4] آمدند روی مبارک شیخ میدیدند . شیخ سوگند می خورد که فردا قیامت در دوزخ نروی ، که در من فرو خواندند که ای بهاء الدین هر که امروز روی تو ببیند فردا قیامت ما آتش دوزخ بر وی حرام گردانیم.

نقل است فرموده که وقتی من و برادرم شیخ بهاءالدین زکریا با مشایخ بغداد نشسته بودیم حکایت در کرامات اولیاء میرفت . چند نفر از ایشان بامتحان سخن می گفتند ، بلکه برین حدیث (که) قوت مرد بحدی می باید ، که اگر بگوید که این تمام[5] مسجد که در این نشسته ام مرصع گردد. برفور خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا سر در مراقبه کرد . یک زمانی نگاه کرده فرمود به بینید نگاه کردند ، تمامی مسجد از خشت و چوب زر گشته بود ، و همه مرصع شده ، همه کس بر خاستند و اقرار کردند که اینک مرد خدای را همین کمالیت است . و الله اعلم بالصواب.

«قسم سوم»

نقل است از ملفوظ سلطان العارفین شیخ نظام الدین فرموده ، که شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا چون بخدمت شیخ الشیوخ العالم شهاب الدین عمرالسهروردی

۱- بمعنی رود خانه.
۲- بمعنی قایق.
۳- ناب : چه بزرگی بود.
٤- نا الف : از خلق ملتان بودند.
۵- نا الف : تمامی ، پن : نمای.

Marfat.com

رضی الله عنه پیوست[۱] ، در خدمت ایشان از هفده[۲] روز پیش نبود : در این هفده روز خرقه و سجاده و نعمتهای عظیم ، و عطاهای جسیم بنظر شفقت مرشد و کشف کرامت باشارت فرمود ، بعد از آن شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین هندوستان آمده ، باز عزیمت کرد چون روان شد ، پیش شیخ جلال الدین تبریزی بیامد ، شیخ جلال الدین گفت یا شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ، فرمان شیخ الشیوخ همین[۳] است ، که باز گردی ، بعد از آن فرموده که «در هفده روز چندان نعمت حاصل کرده[۴] که یاران قدیم مزاجها متغیر کردند ، و گفتند که چندین سال خدمت کردیم ، ما را چندین[۵] نعمت نرسیده هندوستانی بیامد ، در اندک روز شیخی و سجادگی و نعمت فراوان یافت . این خبر بخدمت[۶] شیخ الشیوخ رسید . ایشان را جواب داده[۷] که شما هیزم تر آوردید ، و در هیزم تر آتش دیر[۸] تابد و این هیزم خشک آورده ، بیک نفخ[۹] آتش در گرفت.

بعد از هفده روز از خدمت شیخ الشیوخ روان شدم . وقت وداع اناری حضرت شیخ بر دست داشت ، از دست مبارک خود بدست من داد . یک دانه از آن بر زمین افتاد ، من در حال بر داشتم ، و در دهان کردم . شیخ بمرحمت فرمود «ای بهاء الدین زکریا این دنیا بود ، و خواستم از دست تو برود ، تو برداشتی و خوردی . دین و دنیا هر دو بردی[۱۰]».

نقل است فرمودهٔ شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین قدس الله سره العزیز شبی از

۱- شر : در پیوستم.

۲- مک : چند.

۳- سن : همین ، نا الف : چنان.

٤- بن : حاضر آورده ، نا الف ، حاضر گردد.

۵- نا الف : چندان.

٦- مک : بسمع.

۷- مک : بجای عبارت متن «نعمت و کرامت عطاء الله تبارک و تعالی است هر که را خواهد بدهد و هر چه دهد او دهد من درمیان واسطه بیش نیم و شما هیزم . . . »

۸- ناب : دیر تر ، شیر : بدیر.

۹- نا الف : دم.

۱۰- این حکایت را فقط در نسخهٔ مک و سن ذکر کرده اند.

Marfat.com

شبهاروی سوی حاضران کرده گفت :[1] «کسی باشد که از شما در دو رکعت دو بار ختم قرآن کند» از حاضران کسی تکلیف این معنی قبول نکرد . شیخ بهاء الدین پیش رفت ، و در چهار رکعت دو ختم قرآن کرد و در دوم رکعت اخلاص خوانده ، نماز تمام کرد.

نقل است فرموده شیخ الاسلام بهاء الدین رضی الله عنه که «هر چه بمن رسید از نماز و او را بکردیم[2] ، اما[3] یک چیز نتوانستم کرد[4] ، و آن[5] چنان بود ، که بمن رسید که فلان بزرگ در آغاز صبح تا طلوع آفتاب ختم قرآن میکردی[6] هر چند که خواستم ، نتوانستم.»

نقل است فرمود که «من به بندگی شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین در مدرسه مشایخ کبار و اولیای نامدار بودم هر یکی بقدر وسعت خویش کلامی کرده ، تا یکی گفت که «آن روز که در شکم مادر بودم ، و جان من در جسد من در آمده است ، از آن روز تا امروز معلوم دارم» شیخ الاسلام فرمود «این از بزرگان آسانست[7]» . من پرسیدم «یاشیخنا چونست» ؟ شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا گفت که «روز میثاق عهد پروردگار «الست بربکم» شده بود ، از آن روز تا آخر روز چنان معلوم دارم ، چون حکایت[8] در این مجلس است».

نقل است شیخ بهاء الدین بارها گفتی که در هر دری و سری مباشید[9]. یک در بگیرید و محکم بگیرید.

در هر دری مرو که زتو آبرو رود
یک در برو بگیر ولی استوار گیر

۱- مک : فرمود.
۲- سن : بعمل آوردم.
۳- مک : مگر.
٤- سن : کردن.
۵- مک : این.
٦- شیر : بکردی.
۷- شر : این نشانی از بزرگان است.
۸- مک : حال.
۹- نا الف : همه رو مباشید.

Marfat.com

نقل است فرموده که وقتی شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین با علمای بخارا در بحث بود سخن درین جا کشید ، که ولایت آنست که مرد خانهٔ کعبه را بجای خود معاینه بدیگران نماید . همین که شیخ الاسلام این سخن شنید ، در حال سر در مراقبه کرده ، تا دیری بود بعده سر بر آورد و گفت «چشم پیش کنید»[1] هر همه چشم پیش کردند[2]، کعبه را معاینه دیدند[3] ، آنگاه[4] گفتند ، این مرد کامل که آمده ندیدیم کسی را برابر مرتبه او.

نقل است فرموده که وقتی قباچه به خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا بیامد ، خواست که شیخ را امتحان کند روی سوی حضرت شیخ آورده گفت : «نشان اولیاء چیست؟» در این سخن بود[5] و آخر نکرده ، تا یک مگسی آمده بربینی آن مدعی نشست . قباچه آنرا براند ، نمی رفت ، و بینی اورا محکم گرفت ، نمی رفت اگر براند ، چنانچه[6] چند کرت راند ، نمی‌رفت ، آنگاه قباچه باز پرسید که «نشان اولیاء چیست ؟» شیخ فرمود «باری مگسی بر بالای بینی اولیاء ننشیند» برخاست و اقرار کرد.

بعد از آن فرموده که شنیدم از بزرگی که از ابتدا[7] تا انتها ، که شیخ در حیات بود ، مگسی برروی[8] و بر بینی و بر جامهٔ حضرت بهاء الدین نه نشستی.

نقل است فرمود که شیخ الاسلام بهاء الدین چون از حج باز گشته آمد ، دید که پارهٔ کاغذ حریری بر در[9] ایشان افتاده ، و در آن نوشته بود ، هر که می خواهد حج او قبول افتد ، آستانهٔ شیخ را بوسه زند[10] ، در آن سال[11] یک لک و بیست هزار

۱- نا الف : کامهٔ پیش ندارد ، مک : باز کنید.
۲- مک : باز کردند.
۳- سن : پیش خود دیدند.
۴- شر : ناگه.
۵- نا الف : «و این سخن ناتمام بود».
۶- پن : چنانکه.
۷- پن : آغاز.
۸- مک : تن.
۹- نا الف : دست.
۱۰- سن : دهد .
۱۱- پن : از آن سال.

Marfat.com

آدمی در حج رفته بودند . چون این سر آشکار شد. هر همه[1] در ملتان آمدند ، و آستانهٔ شیخ را بوسه دادند ، و باز گشتند ، و بعد از این هر حاجی که از حج باز آمدی ، تا آستانهٔ حضرت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین بوسه نزدی[2] خانه نرفتی.

نقل است فرموده جوانی در ملتان نقل کرده ، وان جوان در معصیت گرفتار و معروف بود . بعد از نقل[3] او را در خواب دیدند ، که جامهٔ سبز پوشیده در بهشت می خرامد . پرسیدند که تو مردی فاسق و بدکردار بودی . این درجه از کجا یافتی ؟ گفت همچنین بوده که شما میگوئید ، اما وقتی پیش در شیخ بهاء الدین میگذشتم ، آستانه[4] ایشان بوسه دادم ، چون نقل کردم فرمان آمد کسی که آستانهٔ شیخ الاسلام بوسه زند ما او را در آتش[5] نسوزیم و جای او در بهشت کنیم.

نقل است فرموده که وقتی شخصی را تهمت داده ، و دست او بریده بودند ، او به خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین چند روز ملازمت می نمود . روزی خدمت شیخ رفتی پیدا شده بود . در آن حال روی سوی آن شخص کرده گفت که «بکدام حاجت می آئی ؟» آن شخص دست بشیخ الاسلام نمود ، شیخ روی سوی آسمان کرده گفت : «الهی دست بدین بی دست بده»[6] ، بمجرد گفتن خدای تبارک و تعالی دست آن بیدست درست کرده ، چنان (که) بود.

نقلی است فرموده ، که وقتی شیخ بهاء الدین زکریا در جانب کوه سراندیپ مسافر بودند ، و یک سال[7] بالای کوه مقام داشت . روزی مردی پیر ، پشتوارهٔ[8] هیزم بر سر کوه کرده ، میگذشت ، مفلس و عیالدار[9] بود ، و دختران بالغ داشت ، نظر شیخ برو افتاد ، او را پیش خود طلبیده ، دست بر پشتواره بزد ، و آن پشتوارهٔ هیزم

۱- نا الف : آن جمع.
۲- مک : ندادی ، شر : نبردی.
۳- شر : مردن.
٤- نا الف : در.
٥- ناب : دوزخ.
٦- شر : دست بریده ، مک : بی ید.
۷- سن : یک سال تمام.
۸- نا الف : پشتاره.
۹- نا الف : مفلسی عیالدار بود.

Marfat.com

زر گشت ، آنگاه اورا گفت «بر اینجا ما را داشته بودند از سبب تو بود ، تا کار تو تمام کنیم و اینجا بر گردیم»[1].

نقل است فرموده که وقتی شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین در سمرقند مسافر بود ، بیرون سمرقند طایفهٔ میستان مجذومان[2] بودند . قضا را گذر شیخ بر سر ایشان افتاد . هر همه پیش آمدند ، از حال خود تضرع نمودند[3] و گفتند که دعایی در کار ما کن ، که خدای تعالی ما را از ریخ بینی[4] صحت دهد . چون وقت در آمده بود ، و شیخ دست بر دعا برداشت ، صحت ایشان درخواست کرده[5] ، آواز هاتف بر آمد[6] ، که ای بهاءالدین خشم بر ایشان میرود[7] بگذار شیخ باز دعا کرده. فرمان شد که بگو تا در این حوض در روند[8] ، غسل کنند ، فرمود «درین حوض در آئید ، غسل کنید» . در آمدند ، غسل کردند . هنوز بیرون نیامده بودند هر همه از آن بیماری صحت یافتند.

نقل است فرموده که بهاءالدین زکریا وقتی چنان خوش بود که هفت شبان روز در عالم تحیر بماندی[9] بعد از هفتم روز قطرهٔ آب از چشم مبارک [روان] شد ، و هر قطره که بر زمین افتاد[10] ، در قیمتی میشد ، و حاضران یکان یکان هر کس در قیمتی می گرفتندی[11] که آنرا قیمت نبود[12] ، بعد از آن خادمی بود ، از آن[13] سؤال کردند فرمود که این ساعت چنان در انوار تجلی مستغرق بودم ، که از زیبائی انوار جمال هر قطرهٔ اشک که از چشم فرو می افتید ، در قیمتی می شد.

۱- مک : برگشتهٔ روم.
۲- شر : «مریضان و محرومان» ، ناب : مجذومان و محرومان.
۳- ناالف : کردند.
۴- پن : نیستی ، شیر : هستی.
۵- شر : برای ایشان صحت طلبد.
۶- نا الف : هاتف آواز داد.
۷- مک : می بود.
۸- من : آیند ، ناالف : آویزند.
۹- مک : بماند .
۱۰- ناالف : افتادی.
۱۱- شر : می چیدندی.
۱۲- ناالف : قیمت نتوان کرد.
۱۳- مک : از این حال.

Marfat.com

نقل است فرموده ، که شیخ بهاء الدین زکریا هفت هزار علم[۱] درویشی مرتب کرده بود ، و از این جمله را بکردار رسانیده بودند[۲] و مرتبه ایشان بدان غایت بود که اگر نظر در آسمان کردی عظمت عظیم دیدی و اگر نظر در زمین کردی ، تا تحت الثری بدیدی[۳] و بارها این فرمودی[۴] که اگر درویش از این بیشتر گوید ، شنوندگان را زهره آب گردد[۵] و این مرتبه درویشان را ارزانی است[۶].

نقل است فرموده ، که وقتی چند نفر یاران به نیت پای بوسی ، شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین از بغداد روان شدند ، قضا را گذر ایشان در بادیه ای افتاد ، که در آنجا پنج روز آب نبود[۷] ، زبانهایشان بیرون افتاد[۸] ، چون نام شیخ برزبان راند[۹] ، در زمان[۱۰] درویش بصورت شیخ سبوئی[۱۱] آب بر[۱۲] دست گرفته پیدا شد و آب ایشان را بخورانیده و از پیش ناپیدا شد . بعد مدت که آن مسافران بخدمت شیخ آمدند ، و سر درون خانقاه کردند[۱۳] ، نظر ایشان بر شیخ افتاد ، همه کله بر زمین نهادند ، فرمان شد که بنشینید و حکایت خودها گفتند[۱۴] شیخ فرمود که ختم بر بنده کنید که آن بهاء الدین بود که بفرمان خدای تعالی همه سیراب گشتید[۱۵]. هر همه بر خاستند ، و اقرار کردند.

۱- شر: عالم .
۲- نا الف: بجای عبارت متن فقط کلمهٔ بکرد وجود دارد.
۳- مک: معلوم گردیدی .
٤- شر: سخن براندی.
۵- مک: شود.
٦- سن و ادنی درجهٔ درویشان است.
۷- مک: نیافتند.!
۸- ناب: زبان شان از تشنگی بیرون آمده بود . سن : افتاده بود ، شر : جان برلب آمده بود.
۹- سن : آوردند.
۱۰- ناالف: همان لحظه .
۱۱- مک: آفتابه.
۱۲- مک: سن : در دست.
۱۳- شیر: درون خانقاه آمدند.
۱٤- نا الف: ماجرا عرض کردند.
۱۵- مک: نا الف: شما را آب داده.

Marfat.com

آری شما بودید ، اما از ادب نتوانستیم گفتن[1].

نقل است فرموده که شیخ بهاءالدین در سیاحت بود ، وقتی بر سر جمع جوالقیان برسید . درمیان ایشان نشستند ، نوری درمیان آن جمع[2] معاینه ، چون نیکو نگاه کردی ، یکی را دید از آنجمله[3] که نور ازو مطلع میشد[4] آهسته نزدیک او رفت ، و گفت که تو درمیان آن قوم چه میکنی ، او جواب داد ، و گفت ای زکریا بدانی نه درمیان هر عامی خاصی است :

نقل است شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین زکریا جانب بخارا مسافر بود ، و در آنجا[5] ایام قحط سال صعب بود که مر آدمی را بخورد آدمی ، هر کس از بزرگان شهر باتفاق می گفتند ، درویشی در شهر ما غریب و بیکس رسیده است ، او را بگوئیم تادعای باران کند[6] ، جمله خلق شهر یکجا شده ، بر سر نمازگه آمدند بخدمت شیخ عرض کردند ، بندگی شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا بر سر منبر برآمد ،[7] وطاقیه[8] زسر خود فرودآوردی ، روی سوی آسمان کرد ، و گفت «الهی اگر شیخ شهاب الدین سهروردی طاقیه بصدق دل برسر من نهاده است ، و من نیز بصدق قبول کرده ام ، سعادت دنیا و دین پنداشته ام ، باران ببارد ،» هنوز این سخن تمام از دهن بیرون نکرده بود[9] که[10] باران بحکم رب العالمین پیدا شده چندان ببارید ، که سه[11] شبان روز ازان شهر آب کم نشده .

نقل است فرمود که از مولانا صدرالدین صوفی شنیده‌ام ، که او گفت ، من وقتی بر مولانا نجم‌الدین شامی بودم ، از من پرسید که بچه چیز مشغول می‌باشی ؟

۱- پن : نمی توانستم گفت .
۲- سک : جمعی .
۳- شیر : آنجا .
٤- پن : طالع میشود ، ناب : مطلع شده .
٥- شیر : آن .
٦- شیر دعای یاد کند .
۷- شیر : آمدند .
۸- ناالف : کلاه .
۹- شیر : این سخن تمام نکرده بود .
۱۰- ناالف : نا .
۱۱- شیر : هفت .

Marfat.com

گفتم در مطالعهٔ تفسیر ، گفتم کشاف و ایجاز و عمدهٔ مولانا نجم‌الدین ، مرا گفت که کشاف و ایجاز بسوز ، همان تفسیر عمده را بخوان ، مولانا صدر الدین گفت که من باو[1] نگفتم چراچنین میگوئی ؟ گفت من نمی‌گویم شیخ بهاءالدین می فرماید ، مولانا صدرالدین گفت که این سخن مرا گران آمد ، چون شب درآمد ، این هر سه کتاب پیش چراغ میدیدیم ، ایجاز و کشاف هر دو فرود بودند ، عمده بالا بود . در این میان در خواب شدم ، ناگاه شعله برخاست بیدار شدم ، کشاف و ایجاز هردوسوخته شدند ، و عمده سلامت ماند . گفتم لفظ شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین درکار بود[2] و این هردو سوخته شدند[3] او[4] سلامت مانده بود .

نقل است که شیخ صدرالدین وقتی می خواست[5] که[6] مفصل نحو ، بخواند ، پیش پدر شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین آمد ، عرض کرد ، شیخ الاسلام فرمود که امشب صبر کن تاشب بگذرد ، چون شب بگذشت[7] شیخ صدر الدین خواب دید که یک‌کس را زنجیر کشیده می بردند . پرسید که این کیست ؟ گفتند زمخشری صاحب مفصل است ، در دوزخ می بریم » از هیبتِ آن از خواب بیدار شد ، بخدمت شیخ‌الاسلام آمد ، شیخ فرمود «دیدی شب حال زمخشری ، و کسی که بگوید و برآن عمل نکند ، سزای او این باشد ،[8] تا آنچه میدانی[9] همان را کار بند .»

نقل است فرموده که وقتی در خانقاه شیخ بهاءالدین چند نفر دزدان آمدند ، همین که نظر شیخ برایشان افتاد ، هر همه کور شدند ، فریاد کردند[10] که ما توبه کردیم ، اگر چشم ما باز دهید[11] ، شیخ دعا کرد چشم هر همه ایشان روشن[12] شد ،

۱- شیر : مک : بدو .
۲- مک : شد .
۳- ناالف : بسوخت ، مک : سوختند .
٤- سن : عمده .
۵- نا الف : بخواست .
٦- مک : که تا .
۷- سن : درامد .
۸- مک : است .
۹- سن : دانی .
۱۰- نا الف : آوردند .
۱۱- نا الف : دهند ، شیر : دهانید .
۱۲- ناب : نیکو ، مک : درست .

Marfat.com

و ایشان همه مسلمان شدند ، و مریدان شدند ، تا آنکه هر یک صاحب ولایت به برکت نظر شیخ شد.

فرموده که وقتی شیخ بهاءالدین را با خدمت شیخ قطب الدین بختیار ملاقات شده بود همان وقت سماع در دادند ، و در رقص شدند همچنین گویند که در هوا در یک شبانروز رقص کردند[1] خبر از خویشتن نداشتند ، و چون ازآن مقام جدا شدند ، پس[2] ملاقات نشده و این مصرع بر زبان می گفتند :

«حاجی بسوی کعبه رود من بسوی دوست»[3]

نقل است فرموده اند که وقتی دانشمندی از بخاره[4] بخدمت شیخ بهاءالدین زکریا رسیده با وفورعلم[5] و تمتع بسیار ، همین که شیخ او را بدید ، دستار بسته و دنباله[6] آویخته و مجعد گیسو بافته[7] باو گفت بشنو باد و مار تیز بهم آمده ، یکی دنبالهٔ دستار ، دوم[8] جعد آن دانشمند چنان هیبت خورد که در حال بخدمت شیخ مرید شده سر محلوق کرد[9].

فرمود وقتی والیٔ ملتان را در غله حاجت شد[10] ، از خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین زکریا التماس کرده ، شیخ فرمود غله بدو بدهید ، والیٔ ملتان متعلقان خود را فرستاد ، تا انبار بگشایند ، اندران غله سبوی نقره پیدا شد ، والی را خبر کردند ، والی گفت ، شیخ ما را غله فرموده است ، نه سبوی نقره ، آنرا بخدمت شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین باز آوردند ، شیخ فرموده فرستاد که «زکریا را ازآن حال خبر است ، ترا آن غله باسبوی نقره بهم[11] دادیم»

۱- شیر : می کردند.
۲- نا الف : بیش.
۳- نا الف : این راه بسوی کعبه رود آن بکوی دوست.
۴- شیر : سنجار.
۵- شیر فرعلم.
۶- شیر : شمله.
۷- شیر : تافته ، ناب : یافته.
۸- شیر : دوم.
۹- نا الف : کنانید.
۱۰- شیر : افتاد.
۱۱- بن : هم.

Marfat.com

نقل است فرموده ، متعبدی بود که آنرا عبدالله رومی گفتندی ، روزی شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین بدو[1] رفت. او را گفت برخیز .دوگانه بگزار، چگونه . میگزاری ، آن مرد برخاست دوگانه بگزارد ، مگر میان دو قدم ، چنانکه[2] آمد است. فرجه بیشتر گذاشت ، شیخ او را فرمود «این مقدار[3] فرجه بیشتر کرده است. باز آن مرد آغاز کرد ، قدم همچنان ننهاد ، که خدمت شیخ فرموده ، بار دیگر او را فرمودند الغرض هر چند که او را می گفت ، که پای چنین بنه نتوانست ، شیخ فرموده برو دراچه ساکن شو ، برفت دراچه ساکن شده ، یکی از واصلان حق گشت.

نقل است فرموده که قاضی قطب الدین کاشانی رحمة الله علیه مرد عالم و متدین و متورع[4] بود ، او را مدرسه بود در ملتان علیحده ، شیخ بهاءالدین هر روز آنجا حاضر شدی ، و نماز با جماعت گزاردی ، تا روزی مولانا قطب الدین از خدمت شیخ پرسید ، که هر روز از مقام[5] خود چندین[6] دور می آئی[7] و اقتدا می کنی ، حکمت چیست ؟ شیخ جواب داد که «برین حدیث عمل می کنم[8] : قال النبی علیه السلام من صلی خلف عالم تقی فکانما صلی خلف النبی علیه السلام.

بعده فرموده ، که هم شنیده‌ام و العهدة علی الراوی که روزی شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین بران مقام حاضر شده، قاضی قطب الدین در نماز بامدادا امامت می کرد. یک رکعت نماز گزارده بود ، که شیخ به رکعت دویم[9] پیوست ، قاضی قطب الدین کاشانی به تشهد پیوست[10] ، پیش از آنکه سلام گوید شیخ بهاءالدین برخاست نماز خود تمام کرد. قاضی قطب الدین شیخ را گفت چرا پیش از سلام برخاستی ، شیخ فرمود اگر کسی را بنور باطن معلوم شود ، که امام را سهو نیفتاده است ، روا باشد. تاهم چنین گفتند.

۱- سک : برو.
۲- پن : چنانچه.
۳- شیر : قدر.
٤- پن : واع.
٥- پن : مقدم.
٦- پن : چندی.
۷- شیر : بجای میائی و میکنی ، می آیند و می کنند دارد.
۸- نا الف : کار میکنم.
۹- شیر : دوم.
۱۰- پن : تشهید نشست.

Marfat.com

بعد ازآن آنجا حاضر نشد.

نقل است یک روز دنبال یک امام اقتدا کرده و بعد از سلام او را فرموده، یا امام المسلمین این نماز نبود، بلکه دنبال آهوکه دویدی[1]، پاره در کشت کار بودی، پاره بیش سهان بودی، پاره در خانه بودی، پاره بیرون خانه بودی، این نماز موحدان نیست، بلکه بازی کودکان بود[2]، این نشاید» بعد ازآن شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین از زبان مبارک این دو بیت فرمودند:

«تـن درون نماز دل بـیرون[3] گشتها میکنی ز نادانی
این چنین حالت پریشان را شرم بادا نماز میخوانی»

آن امام توبه صادق کرده بود، و دل را تصفیه به نظر شیخ نمود[4].

نقل است فرموده، که جماعتی به خدمت شیخ بهاءالدین بیامدی و رفتی چیزی خوردنی درمیان نبودی، یکی از ایشان سؤال کرد، این حدیث از رسول صلی الله علیه وسلم هست: من زا رحیا ولم یذق منه شیئا و کانماز رمیتا»

فرمود آری، آنگه سائل بگفت: شما بدین حدیث عمل نمی کنید، شیخ فرمود «خلق معنی این حدیث نمی داند، خلق برد و نوع است، عوام و خواص. مرا با عوام کار نیست، اما چون خواص می آیند، من ازخدا و رسول وسلوک و معرفت و شریعت و مانند آن میگویم، ایشان را ازآن فایده می باشد، و این مایده[5] بهتر است از دنیا و آخرت و خوش طعام[6].

نقل است فرموده، که یکی بخدمت شیخ بهاءالدین آمد[7] سلام رسانده شیخ پرسید کد آن کدام کس است. شیخ را این آمده نشانیها گفت، شیخ فرموده چه حاجت است، او مراروی دیده است، آن مرد گفت، آری بندهٔ شما است، و مرید شما است فرموده کار تمام است.

۱- مک: گردیدی.
۲- شیر: هست.
۳- ناب: نه درون نماز نی بیرونی.
٤- ناب: تصفیه کرده بنظر شیخ عذر نمود، نا الف: عذر نمود.
۵- مک: فائده، نا الف: فائده.
٦- سن: طعام خوش است.
۷- ناب: آینده.

Marfat.com

نقل است ، فرموده ، مردی از مریدان شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین او را حسن نام افغان گفتندی ، صاحب ولایت در غایت بزرگی ، چنانچه شیخ بهاءالدین فرموده : اگر فردا قیامت[1] ، خدای تعالی مرابگوید که به[2] درگه ماچه آوری من بگویم که صدق و اعتقاد حسن افغان را آورده ام. «وقتی این حسن افغان در کوئی میگذشت ، به مسجدی رسید ، مؤذن تکبیر گفت ، امام پیش رفت و خلقی به جماعت پیوستند ، خواجه افغان نیز بیامد و باو[3] اقتدا کرد. چون نماز تمام شده و خلق باز گشت[4] ، خواجه حسن نزدیک امام رفت ، و گفت ای امام در نماز امامت کردی ، من اقتدا بتو کردم ، تواز آنجا بدهلی رفتی ، و برده ها خریدی و باز گشتی و در ملتان آمدی ، من دنبال تو[5] خسته شده می گشتم ، بگو باری این چه نماز است.

بعد ازآن در شرح بزرگی او فرمودند که وقتی در موضعی مسجدی بنامی کردند[6] خواجه حسن در آنجا رسید ، اهل عمارت را فرمود که محراب را همچنان[7] راست کنید که قبله اینطرف است. این سخن گفت و بجای اشارت کرده ، دانشمندی حاضر بود نزاع آورد ، و گفت بی سمت میگوئی[8] قبله طرف دیگر است. درمیان ایشان سخن شده خواجه حسن دانشمندی را گفت ، روی این طرف کن که من میگویم. چون دانشمند روی آن طرف کرد ، کعبه را معاینه نمود[9] دست و پای حسن افغان بوسید و گفت سمت همانست که حسن گفت.

فرموده که شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین را مریدی بود ، خواجه ابو علی کهیری گفتندی ، یکی از واصلان حق بود. او را علی خان عاشق نیز می خواندند ، از بیرون ملتان در غازی مسکن (داشت). شیخ روزی بروی رفتی ، همچنین خواجه علی خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین را بدید ، روی بر زمین آورد بنشست ، یکه[10] برداشت ،

۱- مک : فرد ای قیامت.
۲- پن : در.
۳- پن : بدو.
٤- ناب : رفتند.
۵- شیر : درد نبال.
٦- مک : نهادند.
۷- سن : همچنین.
۸- مک : است.
۹- شیر : معاینه دید ، پن : مقامه دید.
۱۰- مک : سنک.

Marfat.com

بر زمین زد ، بکه زر شد ، شیخ چشم بربست ، و گفت «یا غفور ، یا غفور» و گفت : «همچنین نمی باید کرد» الغرض وقت شام درآمد[1] تاریکی شد. بو علی دران محل چراغ را اشارت کرد ، چراغ چنان روشن شد ، همچوشب چهاردهم ماه ، شیخ اشارت کرد سوی چراغ . اورا[2] بسوخت ، شیخ به غضب شد و گفت که ترا راندیم و بدست نفس اماره دادیم[3]. شیخ برخاست و در خانه آمد ، خواجه علی چنان شد روزی هزار نفسانیه بیراندی[4] و قیاسا صد من طعام می خوردی[5] سیرنشدی ، چون بجان آمد ، در لکنهوتی[6] بخدمت شیخ جلال الدین تبریزی رفت ، از حال خود عرض داشت کرد ، شیخ جلال فرمود که تا آنکه اجازت شیخ نباشد ، در حق تودعا نتوانم کرد ، اما اجازت خود گرفته دعا کنم. الغرض شیخ جلال الدین مکتوب نوشت که رانده آن برادر بما آمده است ، اگر رخصت آن برادر باشد مادر حق او دعا کنیم. مکتوب شیخ اسلام شیخ بهاءالدین نوشته و آنرا زیر مصلی داشت ، و دوگانه گزارد. تابعد از فراغ نماز مکتوب را زیر مصلا بیرون آورد. چون نظر کرد ، خدمت شیخ بهاءالدین جواب مکتوب نوشته ، که چون برشما رفته . اگر از آن فعل توبه کند ، دعا در حق او کن[7] ، فرمود بو علی از آن توبه کردی ، گفت توبه کردم. بعد از آن شیخ جلال الدین دعا کرد ، حق تعالی مستجاب کرد ، چنانچه خواجه علی ، بازهمچنان[8] شد که بود. بعد از آن بیامد بخدمت شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین زکریا بپوست. شیخ لطف فرمود در باب او.

نقل است شیخ نظام الدین : شیخ اسلام بهاءالدین وقتی در مجلس حکایت توریت[9] می گفت ، شخصی توریت خوان در آن مجلس بود ، نزاع آورد ، خدمت شیخ از غیب صحیفهٔ توریت برآن شخص نمود[10] چون بدید[11] همچنان بود که شیخ فرمود.

۱- شیر : آمده بود.
۲- شیر : روی اورا.
۳- شیر : بعد از «را ندیم» : «هم شکم دادیم» اضافه دارد.
٤- بن : برآمد.
٥- مک : بخوردی.
٦- بن : لکهنؤ.
۷- شیر : بکنید.
۸- بن : چنان.
۹- ؟ : تورات.
۱۰- سن : نمودار کرد.
۱۱- مک : دید.

Marfat.com

نقل است روزی پسر بزرگ شیخ ، شیخ صدرالدین عارف پیش در استاده بود تا مردی بیامد ، سلام داد ، و مکتوب بند کرده بدست شیخ صدرالدین داد و گفت.

درین فرمان است که بدست شیخ بهاءالدین زکریا بدهی تابخواند.

چون شیخ صدر الدین عارف عنوان نامه بخواند های های بگریست و گفت :

«طلب دوست آمده است ، امامگر[1] تو ملک الموتی[2] که برین صورت آمده ای»[3]

گفت : «آری»

گفت : «شما چرانمی روید ؟»

فرموده : که مرا فرمانست که بدست شیخ صدر الدین بدهید ، تاشما خدمت شیخ بدهید.»

خدمت شیخ صدر الدین آن نامه اندرون خانه برد. شیخ الاسلام بهاء الدین مشغول بود[4] ، چون فارغ شد ، آن مکتوب را بدست شیخ داد چون آن مکتوب بستد و باز کرد بشرف مطالعه مشرف گشت[5] ، فرمود :

«دور شوید»

همه دور شدند ، سربه سجده نهادند جان بحق تسلیم کردند[6].

از درون نعره برآمد ، که شیخ بهاء الدین بدوست پیوست.

الشیخ الکبیر المنیر قطبیة مرشدیة قطب العالمین ، غوث الثقلین بهاءالحق الشریعة و الطریقة والدین ، ابو محمد زکریا رضی الله از دنیا رحلت فرمود. من دارالفناء الی دارالبقاء یوم الخمیس بعداداء الظهر حین قرب دخول وقت العصر فی السابع من الصفر ، سنه ست وستین وستمایه من الهجرة المقدسة و کان عمره مأئه سنة ، و کان توطنة فی بلدة ملتان صانها الله تعالی عن الحدثان و غسله شیخ عمر العمودی وصلی علیه شیخ صدر الدین ابو المغانم محمد رضی الله تعالی عنه و دفن فیها داخل الحصن القدیم فی روضتهم و جاء الناس من بلاد شتی افواجا اقرباء کلهم اضیافهم و بلغ جماعة الاضیاف فی بعض الاوقاف من خمسمایه الی سبعمائة و الی الف سوی سکنة الرباط و الحجرات و الطلبة.

۱- مک : آیا.
۲- سن : هستی.
۳- پن : آمده است ، سن و هستی.
٤- مک : مشغول بحق بود.
۵- ناالف : شد.
٦- سن : نمود.

Marfat.com

صفحه ۱۲۵ ، سطر ۵ : **فتوت** : جوانمردی و در اصطلاح عبارت از ایثار است که غیر را برنفس خود ایثار کنند .

صفحه ۱۲۵ ، سطر ۶ : **صفی** : به معنی دوست خالص است .

صفحه ۱۲۵ ، سطر ۷ : **ورع** : عبارت ازاحتراز از چیزی است که دارای انحراف شرعی و یاشبه مضرت معنوی باشد یعنی خود داری کردن از اباحات است .

صفحه ۱۲۵ ، سطر ۷ : **ایقان** : عبارت از علم بشئی است بواسطهٔ استدلال .

صفحه ۱۲۶ ، سطر ۱ : **راسخ** : بمعنی استوار و پای برجا است .

صفحه ۱۲۶ ، سطر ۳ : **قدوه** : بمعنی پیشوا است .

صفحه ۱۲۶ ، سطر ۹ : **مخدوم سید جلال الحق والشرع والدین بخاری** : رجوع شود به باب دوم ، فصل دوم رسالهٔ حاضر .

صفحه ۱۲۶ ، سطر ۱۱ : **شیخ فرید الحق والشرع والدین گنج شکر** : رجوع شود به باب سوم ، فصل دوم .

صفحه ۱۲۶ ، سطر ۱۳ : **شیخ نظام الحق والدین اولیأ** : رجوع شود به باب پنجم ، فصل اول .

صفحه ۱۲۷ ، سطر ۸ : **کوت کرور** : شهریست در تحصیل لیه میانوالی این شهر را محمود غزنوی در زمان کشور گشائی خود مسخر ساخت .

صفحه ۱۲۷ ، سطر ۹ : **دیپال** : دیپال پور شهر کوچکی است در ملتان .

صفحه ۱۲۷ ، سطر ۱۰ : **طی** : به معنی گرسنه داشتن خود را است .

صفحه ۱۲۷ ، سطر ۱۴ : **شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی** : محی الدین معروف به غوث الاعظم در جیلان در ۴۷۰ هجری بدنیا آمد ، سلسلهٔ قادریه به اسم او منسوب است . او عالم معقول و منقول بود و تصانیف متعددی را به او نسبت داده اند از جلسه غنیه الطالبیه در فقه ، بهجه الاسرار در تصوف و ملفوظات قادری معروف هستند ، بزبان عربی و فارسی شعر هم می گفت . در ۵۶۱ هجری در بغداد فوت شد و همانجا مدفون است .

صفحه ۱۲۷ ، سطر ۲۱ : **صدر الحق والدین** : رجوع شود به فصل دوم باب اول .

صفحه ۱۲۹ ، سطر ۱ : **شیخ شبلی** : او از تلمیذ جنید و حسین بن منصور است نام او جعفر بن یونس است و قبر او در بغداد واقع است . او رئیسی بود از رؤسای ولایت دماوند و مردی عاقل بود. فرمان روای - مازندران او را برسالت نزد خلیفه فرستادو چون به‌بغداد رسیدو

Marfat.com

پرتو هدایت و مشاهده مقدسهٔ آن دیار بر فضای اعتقاد او تاخت توبه کرد و از دنیا اعراض نمود ، او هشتاد وهفت سال عمر کرد .

صفحه ۱۳۰ ، سطر ۲ : **دانگ** : بروزن بانگ شش یک مثقال .

صفحه ۱۳۱ ، سطر ۵ : **عرفات** : نام جای ایستاده شدن حاجیان بروز عرفه که روز حج است و آن صحرایی است فراخ بفاصلهٔ نه کروه از مکه حاجیان در آنجا استاده شده لبیک و ادعیه خوانند و نماز ظهرو عصر در آنجا گذارند وبه مکه باز گردند .

صفحه ۱۳۱ ، سطر ٦ : **ورث** : بالفتح واو و «ثای» مثلثه در آخر عربی است بمعنی تازه و تر هر چیزی به معنی میراث گرفتن است .

صفحه ۱۳۲ ، سطر ۱۱ : شیخ شهاب الدین سهروردی : رجوع شود به باب دوم فصل اول .

صفحه ۱۳۲ ، سطر ۱ : **شهود** : به معنی مشاهده و دیدن و گواه و در اصطلاح رویت حق بحق شهود بود . خاصه حضرت وجود بود و شهود مفصل در مجمل رویت کثرت در ذات احدیت است .

صفحه ۱۳۲ ، سطر ۹ : **دینار** : بروزن بیمار نوعی از زر مسکوک رایج ولایت .

صفحه ۱۳۲ ، سطر ۲ : **مهتر** : رئیس و سردار و در متون قدیم بجای آقا برای ادای احترام و حفظ بزرگواری بکار می بردند .

صف ه ۱۳۲ ، سطر ۷ : **بندگی** : در متن به معنی آقا بکار برده شده .

صفحه ۱۳٤ ، سطر ۷ : **الست** : آیهٔ شریفه است در قرآن «الست بربکم قالوا بلی» یعنی خداوند تعالی قبل از خلق اجساد به ارواح فرمود ، آیا من پروردگار شما نیستم ؟ گفتند بلی .

صفحه ۱۳٤ ، سطر ۱۲ : **پلیته** : بروزن خریطه ، پنبه یاریسمان تاب داده و فتیله لفظ معرب آن است .

صفحه ۱۳۸ ، سطر ۱ : **جلال الدین تبریزی** : رجوع شود به باب سوم ، فصل دوم .

صفحه ۱۳۹ ، سطر ۷ : **ام الکتاب** : عقل اول را از جهت احاطه ای که به اشیاء دارد. بنحو اجمال ام الکتاب گویند .

صفحه ۱۳۹ ، سطر ۱۵ : **برگ تنبول** :از سبزی ها است ولی کار آگهان این را از میوه می شمارند ، این نوعی برگ است که در شبه قارهٔ هند با فوفل و آهک بخورند و لب سرخ کنند و دندان را پاک دارد وآنرا پان نیز گویند .

Marfat.com

صفحه ۱٤۰ ، سطر ۳ : **ینابیع** : بالفتح و کسر یای موحده و سکون یای تحتانی و بعین مهمله زده عربی است و به معنی چشمه های بزرگ آب است .

صفحه ۱٤۱ ، سطر ۵ : **ملتان** : اسم شهری است در استان پنجاب ، این نام از دووازه سانسکریت در آمیخته ، «مول» (قدیم و بزرگ) و «تهان» (جاو شهر) و بقول کنگهام ملتان بنام خداوند مول (خورشید) نامیده شده است که پرستشگاه دیرینه اش طرف توجه سایر مردم این مرزوبوم بوده است . برای توضیح بیشتر رجوع شود به مقدمه .

صفحه ۱٤۱ ، سطر ٦ : **یوسف حجاج** :سر تیپ خاندان بنی امیه بود . دریک فامیل غیر معروف در طایف بدنیا آمد و در زمان خلیفه عبد الملک بن مروان در ارتش مأموریت پیدا کرد ، به سند حمله برد و در ممالک غیر عرب، عربی را زبان رسمی ساخت .

صفحه ۱٤۱ ، سطر ۱۹ : **غوث** : فریاد رس ، ونیز یکی از آن دو تن که یمین و یسار قطب باشند و در اصطلاح غوث قطب را گویند او ملجأ و ملاذ مردم است و از اولیاء الله است .

صفحه ۱٤۱ ، سطر ۱۹ : **قطب** :کسی است نه اهل حل و عقد بوده و از اولیاء الله است و در هر زمانی مورد نظر خدا است و خداوند طلسم اعظم بدو عنایت فرماید و قطب در عالم وجود بمنزلت روح است در بدن .

صفحه ۱٤۱ ، سطر ۲۰ : **لک پالکه** :بمعنی صد هزار است .

صفحه ۱٤۱ ، سطر ۲۰ : **مرشد** :یعنی راه نما و هدایت کننده وصوفیان مظهر عقل را مرشد گویند و مظهر نفس را دلیل گویند که بندگن را براه راست هدایت می کنند .

صفحه ۱٤۲ ، سطر ۱ : **اخیار** :جمع خیراست و در اصطلاح سالکان اخیار هفت تن را گویند که از جمله میصد و پنجاه وشش مردان غیب اند وآنها را ابرار نیز خوانند . بنا به گفتهٔ جامی اهل حل و عقل از عرفأ و متصوفه و اولیاء الله را اخیار گویند .

صفحه ۱٤۲ ، سطر ۱ : **نقبا** :کسانی اندکه برضمایر مردم مطلع باشند و آنها سیصد نفرند ، حجاب و پرده‌ها برای آنها بالا رفته و حقایق برای آنها مکشوف گردیده و از سر ایر ربوبیت مطلع اند .

صفحه ۱٤۲ ، سطر ۱ : **نجبا** :عبارتست از چهل نفریکه امور بند گان و اصلاح حال و کار عباد را بعهده دارند و در حقوق خلق تصرف می کنند .

Marfat.com

صفحه ۱٤۲ ، سطر ۲ : **اوتاد**:عبارتند از چهار نفری که در چهار جهت دنیا هستند و بمنزله چهار رکن عالم اند و بواسطهٔ این چهار نفر است که خداوند جهات را محفوظ می دارد ، هر گاه یکی از آنها فوت کند نائبی بجای او نشیند و آنها چهار رکن عالم معموره‌اند و ازین جهت اوتاد گویند .

صفحه ۱٤۲ ، سطر ۲ : **ابدال**:حق تعالی زمین را هفت اقلیم گردانید و برای هر یک از آن هفت اقلیم یک تن از بندگان خود را برگزید و ایشان را ابدال نام نهاد و وجود هر اقلیمی را هر یک از آن ابدال هفت گانه محافظت می کند .

صفحه ۱٤۲ ، سطر ۳ : **زاهد**: یعنی معروض و اننده و بالجمله اعراض کننده از دنیا و بهره های آنرا زاهد گویند .

صفحه ۱٤۲ ، سطر ۳ : **عارف**:یعنی شناسنده و کسی است که خدای تعالی اورا به مرتبت شهود ذات و اسماء و صفات خود رسانیده باشد و این مقام بطریق حال و مکاشفه بر او ظاهر گشته باشد .

صفحه ۱٤۲ ، سطر ۳ : **ناظر**:بمعنی نظر کننده و نگرنده و نگاه کننده . عبارت از آن کسی است که برای مراقبت اعمال و رفتار دیگری می گمارند .

صفحه ۱٤۲ ، سطر ٤ : **مراد**:به معنی مقتدا است و در اصطلاح آن است که قوت ولایت عارف بمرتبت تکمیل ناقصان رسیده باشد و مراحل سیرو سلوک را طی کرده و طرق ارشاد و تربیت بنظرعیان بدیده وبامداد جذبات الهی از مدارج قلبی و معارج روحی گذشته وبه عالم کشف و یقین رسیده و به مشاهده و معاینه پیوسته و بمرتبت شیخی و مقتدائی رسیده باشد .

صفحه ۱٤۲ ، سطر ٤ : **سالک**:عبارت از سائر الی الله است که متوسط بین مبدء و منتهی است مادام که در سیراست . سالک کسی است که در اثر مواظبت مقامات و طی مدارج معنوی و تحمل ریاضات در طریق وصول به حقیقت است .

صفحه ۱٤۲ ، سطر ۸ : **مرید**:نزد صوفیان و اهل سلوک کسی است که از اراده خود مجرد شده و از ماسوی الله بریده باشد و بردو معنی مقتدی که حق دیدهٔ اورا بنور هدایت بینا گردانیده تا وی به نقصان خود نگرد و دائماً در طلب کمال باشد و قرار نگیرد مگر به حصول مراد و وجود قرب حق .

Marfat.com

صفحه ۱۴۲ ، سطر ۱۷ : **داعی** :یعنی خواننده و دعوت کننده و در اصطلاح کسی را گویند که محقق شده باشد بمعرفت علوم سیاست که او را ادارهٔ امور مردم ممکن باشد .

صفحه ۱۴۲ ، سطر ۵ : **واجدان** :جمع واجد است ، واجد در عربی پاینده و باقی راگویند، او کسی است که بکلی از خودیت خود خالی شده باشد که موضوع نماند تا طالب کمالی برای او باشد و چون خدا را یافته باشد از کل ماسوی چشم پوشد .

صفحه ۱۴۲ ، سطر ۵ : **صابر** :صبر کننده ، مرد شکیبا .

صفحه ۱۴۲ ، سطر ۶ : **خایف** :ترسنده .

صفحه ۱۴۲ ، سطر ۶ : **ثابت** :پابرجا وبر قرار و محکم و استوار .

صفحه ۱۴۳ ، سطر ۱۵ : **قطب الدین بختیار اوشی** :رجوع شود به باب سوم ، فصل دوم .

صفحه ۱۴۴ ، سطر ۴ : **قباچه** :رجوع شود ، به باب سوم ، فصل اول .

صفحه ۱۴۴ ، سطر ۹ : **نجم الدین صغری** :او عالم فقه و از علمای معروف هند بود در زمان سلطان شمس الدین التمش به سمت شیخ الاسلامی منصوب شده بود ولی بعد از یک محاکمه او را معزول کردند، در همان زمان فوت کرد .

صفحه ۱۴۴ ، سطر ۱۰ : **امارد** :به معنی بی ریش و ساده ، جمع امرد است .

صفحه ۱۴۶ ، سطر ۱ : **شمش والی** : یعنی سلطان شمس الدین التمش ، رجوع شود باب سوم ، فصل اول .

صفحه ۱۴۶ ، سطر ۷ : **نعلین** : کفش و جز آن که پای افزار باشد .

صفحه ۱۴۶ ، سطر ۸ : **کنارهٔ جمنا** :جمنا رود خانه ایست که در ناحیهٔ شرقی شهر دهلی درهند جریان دارد.

صفحه ۱۴۶ ، سطر ۱۰ : **لکنهوتی** :لکنهوتی Lakhnoti یا لکهنابتی Lakhnabati یا غور Ghur پایتخت قدیمی بنگال بود که خرابه‌های آن هنوز هم در بین رودخانه گنگ و رودخانه مهاندی بنظر میرسد . بنیاد این شهر در قرن یازدهم میلادی گذاشته شد در ۵۹۴ه امیر سر لشکر بختیار خلجی در زمان قطب الدین ایبک این را فتح نمود و در ۱۵۷۵ میلادی وقتی مغولها بنگال را فتح کردند پایتخت را از اینجا منتقل کردند بعداز آن به علت وبا و سیل رود خانه گنگ این شهر خراب شد .

Marfat.com

صفحه ۱٤۷ ، سطر ٤ : **شوق**: بمعنی خواهش و آرزو و میل خاطر است و در اصطلاح انزعاج را گویند در طلب محبوب بعد از یافتن او و فقدان او به شرطا آنکه اگر بیاپد ساکن شود و عشق همچنان باقی باشد .

صفحه ۱٤۸ ، سطر ۱۰ : **توبره**: بضم اول و سکون واو مجهول و باء موحده و رای مهمله وها در آخر ، لغت فارسی است به معنی کیسه که در آن دانه بخورد اسبان دهند .

صفحه ۱٤۹ ، سطر ۱٤ : **کنه یا کته**: لغت سرائیکی قدیم زبان محلی ملتان قدیم است که به معنی برده بکار می برند.

صفحه ۱۵۱ ، سطر ۲ : **تنکه**: بالفتح کاف و عربی است ، فارسی بمعنی قرص رایج خواه از زر باشد خواه از نقره یا می و این مفرس تکه است .

صفحه ۱۵۲ ، سطر ۱۰ : **مشاهده و مکاشفه**: مشاهده عبارت از حضور حق است و مشاهده از کسی درست آید که بوجود شهود قائم بود نه بخود و تا شاهد در شهود فانی نشود و بدو باقی نگردد مشاهده او نتوان کرد . مکاشفه و مشاهده از لحاظ معنی متقاربند با این تفاوت که کشف اتم از شهود است ، بعضی گویند که مکاشفت عبارت از حضور دل در شواهد مشاهدات است و علامت مکاشفه دوام تحیر در کنه عظمت خداوند است .

صفحه ۱۵٤ ، سطر ۱۳ : **مصافه کردن**: دستدادن .

صفحه ۱۵٤ ، سطر ۱٤ : **کرسی**: به معنی صندلی است .

صفحه ۱۵۵ ، سطر ۳ : **کروه**: ثلث فرسنگ است .

صفحه ۱۵٦ ، سطر ۲ : **چله**: چهل روزی که درویشان در گوشه ای نشینند و روزه دارند و عبادت کنند یعنی چهل روز ترک حیوانی گفتن و دیگر ریاضات ورزیدن را چله گویند .

صفحه ۱٦۰ ، سطر ۲ : **ولایت**: مشتق از ولی است و عبارت از قیام عبدالست بحق در مقام فنا از نفس خود و آن بر دو قسم است: ولایت عامه که مشترک است میان تمام مومنان و ولایت خاصه که مخصوص است به واصلان از ارباب سلوک که عبارت از فناء عبدالست در حق و بقا اوست بحق اساس طریقت تصوف و معرفت جمله بر ولایت بود.

صفحه ۱٦۰ ، سطر ۱۱ : **کرت**: با فتح اول و ثانی مشدد مفتوح به معنی یکبار و یک جمله است چنانکه سه کرت بمعنی سه بار کرات صبح و شام و بامداد است .

Marfat.com

صفحه ۱۶۱ ، سطر ۱۶ : **کوه سراندیپ**:سلسلهٔ کوه در سیلان.

صفحه ۱۶۱ ، سطر ۱۷ : **پشتواره**:بروزن خشک پاره مقداری از بار است که برپشت توان برداشت.

صفحه ۱۶۲ ، سطر ۱۰ : **هرهمه**:ترکیب هندی است برای همهٔ آنها.

صفحه ۱۶۳ ، سطر ۳ : **تحت الثری**: ترکیب اضافی عربی است ، عبارتست از زیر زمین .

صفحه ۱۶۴ ، سطر ۲ : **جوالقیان**:جوالق پوشان و جوالق جنسی بود از پوشش قلندران و ابن جمع جولق است و جولق معرب جولغ و جولغ بافتهٔ پشمی است که از آن خرجین سازند و مردم فقیر و قلندران نیز پوشند.

صفحه ۱۶۵ ، سطر ۱۲ : **زمخشری**:(۴۶۷—۵۳۸ ه ق) محمود بن عمر زمخشری ، اهل زمخشر (در خوارزم) بود . بیشتر زندگانی خود را در مکه بسر برد ، برای همین به جارالله معروف است . در لغت و نحو و تفسیر استاد بود ، از تألیفات معروف او «المفصل» در نحو ، «الکشاف» در تفسیر ، «مقدمة الادب» در لغت عربی به‌فارسی. «اساس البلاغه» در لغت ، «ربیع الابرار»—«فصوص الاخبار» «روس المسائل» در فقه و «الغرایض» در علم فرایض ، «منهاج و دیوان التمثیل» را میتوان نام برد او عقاید معتزله داشت.

صفحه ۱۶۶ ، سطر ۴ : **سماع**:آوازی است که حال شنونده را منقلب گرداند بعضی می گویند سماع غذای روح است و ذکر غذای قلب و بعضی سماع را حرام و بعضی مباح و بعضی واجب می پندارند.

صفحه ۱۶۶ ، سطر ۱۱ : **محلوق**:موی سترده.

صفحه ۱۶۷ ، سطر ۳ : **فرجه**:شکاف یا رخنه.

صفحه ۱۶۷ ، سطر ۶ : **اچ**:اچه یا اچ از لغت سانسکریت «اوچا» یا «اونچا» که به معنی بلند است مشتق شده است . این شهری است در بهاولپور که کنار رودخانه ستلج واقع شده بخاطر صوفیا بالاخص مخدوم جهانیان جهانگشت شهرت عالمگیر پیدا کرد.

صفحه ۱۶۷ ، سطر ۱۶ : **قطب الدین کاشانی**:ناصر الدین قباچه حاکم ملتان و سند قاضی قطب الدین کاشانی را که به اولیاء اعتقاد نداشت به

Marfat.com

ملتان دعوت کرد . او سمت قاضی را داشت و قباچه برای او مدرسه ای بنا کرد.

صفحه ۱۶۷ ، سطر ۹ : **متورع** :پرهیزگار و پارسا.

صفحه ۱۶۸ ، سطر ۲ : **اقتدا** :پیروی کردن و پس امام نماز گزاردن را میگویند.

صفحه ۱۶۹ ، سطر ۲ : **حسن افغان** :رجوع شود به باب دوم ، فصل دوم.

صفحه ۱۶۹ ، سطر ۱۶ : **بوعلی کهیری** :یکی از مریدان شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی بود.شیخ از دست او ناراحت شد ورنجور گردیده او را از خود راند.او به شیخ جلال الدین تبریزی متوسل شد و عذر خواست و شیخ هم او را بخشید.

صفحه ۱۶۹ ، سطر ۱۹ : **پکه** :در سرائیکی قدیم که زبان محلی ملتان بوده به معنی سنگ بکار می بردند.

«فهرست اعلام»

۱ - ابوالنجیب الدین کبری :۱۴۲—۱۴۳

۲ - ابوسعید :۱۴۸

۳ - ابو علی کهیری ۱۸۳—۱۸۴

۴ - بختیار اوشی :۱۵۴—۱۵۵—۱۷۸

۵ - جلال الدین تبریزی :۱۴۸—۱۵۴—۱۵۵—۱۵۶

۶ - جلال الدین بخاری :۱۳۵—۱۳۶—۱۵۱—۱۵۷—۱۷۰—۱۸۴

۷ - حسن افغان :۱۸۲—۱۸۳

۸ - حسن بصری :۱۵۱

۹ - خضر علیه‌السلام :۱۴۱—۱۴۳

۱۰ - زمخشری :۱۷۸

۱۱ - شمس الدین التمش :۱۵۵—۱۵۶—۱۵۷

۱۲ - شهاب الدین سهروردی :۱۴۱—۱۴۴—۱۴۹—۱۵۳—۱۶۵—۱۶۹—۱۷۷

۱۳ - شیخ صدر الدین :۱۳۷—۱۸۴—۱۷۸

۱۴ - صدر الدین صوفی :۱۵۳—۱۷۷

۱۵ - عبدالله رومی :۱۶۶—۱۷۹

۱۶ - علی مرتضی :۱۴۶

۱۷ - فرید الدین گنج شکر :۱۳۵—۱۵۳—۱۵۷—۱۵۸—۱۵۹—۱۶۰—۱۶۱

Marfat.com

۱۸ - قاضی قطب الدین کاشانی: ۱۸۰
۱۹ - قباچه: ۱۵٤—۱٦۲—۱۷۲—۱۷۳
۲۰ - نجم الدین شامی: ۱۷۷
۲۱ - نجم الدین صغری: ۱۵۵
۲۲ - نظام الدین: ۱۳۵—۱۷۰
۲۳ - یوسف حجاج: ۱۵۱

«فهرست اماکن»

۱ - اچه: ۱۸۰
۲ - بخارا: ۱۷۲—۱۷۷—۱۷۹
۳ - بغداد: ۱۳۲—۱۵۹—۱٦۷—۱٦۹—۱۷٦
٤ - بیت المقدس: ۱٦۰
۵ - جمنا: ۱۵۷
٦ - دمشق: ۱٦۰—۱٦۳—۱٦٤
۷ - دهلی: ۱۵۵—۱٦۱—۱٦۷—۱٦۸
۸ - دیپال: ۱۳٦
۹ - سمرقند: ۱٤۱—۱۷٤
۱۰ - سیستان: ۱٦٤
۱۱ - کوت کرور: ۱۳٦
۱۲ - کوه الوند: ۱٦۰
۱۳ - کوه سراندیپ: ۱۷٤
۱٤ - لکنهوتی: ۱۵۷—۱۸۳
۱۵ - ماچین: ۱٤۹
۱٦ - مدینه: ۱۳٦
۱۷ - مکه: ۱۳٦
۱۸ - ملتان: ۱۵۱—۱۵۳—۱۵٤—۱۵۵—۱۵٦—۱٦٦—۱٦۷—۱۷۳—۱۷۹—۱۸۰
۱۹ - هند: ۱٦۰
۲۰ - هندی: ۱٤۷
۲۱ - هندوستان: ۱۵۷—۱٦۳
۲۲ - هندوستانی: ۱٤٦—۱٤۸—۱۷۰

Marfat.com

«فهرست کتب»

۱ - المجمل :۱۳۸
۲ - المغرب :۱۳۸
۳ - المفصل :۱۳۸—۱۷۸
٤ - المقالید :۱۳۸
٥ - ایجاز:۱۷۷
٦ - تورات :۱۸٤
۷ - خلاصه" العارفین :۱۳٥
۸ - عمده :۱۷۷
۹ - کشاف :۱۷۷
۱۰ - مغازی :۱۳۷

«فهرست لغات و تعبیرات محلی»

۱ - استادان ماهران :۱۳٦
۲ - اوشان :۱٥۰
۳ - پکه :۱۸۳
٤ - تنبول :۱٥۰
٥ - تنکه :۱٦۲
٦ - توبره :۱٦۰
۷ - خوشبوناک :۱٤۲
۸ - چنانچه :۱٥۸
۹ - دریا :۱٦۸—۱٦۹
۱۰ - شایان :۱٤۸
۱۱ - کرسی :۱٦٦
۱۲ - کرور:۱٥۱
۱۳ - کروه :۱٦۷
۱٤ - کشتی:۱٦۹
۱٥ - کنه :۱٦۱
۱٦ - لک یا لکھ :۱٥۱—۱٥۲

Marfat.com

۱۷ - مایان: ۱٤٦
۱۸ - ناپیدا: ۱٦۸
۱۹ - هر همه: ۱۷۳—۱۷٤—۱۷۸
۲۰ - هفتادگان: ۱٤۰

«آیات قرآن»

۱ - الست بربکم: ص۱۷۲
۲ - انا لله و انا الیه راجعون: ص۱٦۷
۳ - یوم ینفخ فی الصور: ص ۱۵۲

«احادیث»

۱ - قال النبی علیه السلام من صلی خلف عالم تقی فکانما صلی خلف النبی علیه السلام: ص ۱۸۰
۲ - من زار حیا ولم یزق منه شیئا و کانما زرمیتا: ص ۱۸۱

«فهرست اشعار»

۱ - گرنیکـ زیم مرا ازیشان گیرند
ور بد باشم مرا بایشان بخشند (ص ۱۵٤)
۲ - با درد بساز چون دوای تو منم
در کس منگر چو آشنای تو منم
گر بر سر کوی عشق من کشته شوی
شکرانه بده که خون بهای تو منم (ص ۱۵۹)
۳ - در یاد تو ای دوست چنان مدهوشم
صد تیـغ اگـر زنی بسر نخروشم
آهی که زنم بیاد تو وقت سحر
گر هر دو جهان دهند هم نفروشم (ص ۱۵۹)
٤ - آنکس که ترا شناخت جان را چه کند
فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بدهی
دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند (ص ۱٦۰)
۵ - در هر دری مروکه ز تو آبرو رود
یک در برو بگیر ولی استوار گیر (ص ۱۷۲)
٦ - تن درون نماز دل بیرون
کشـتها مـی کـنی ز نـادانی
این چنین حالت پریشان را
شرم بادا نماز می خوانی (ص ۱۸۱)

Marfat.com

«منابع و مآخذ»

۱ - آب کوثر ، دکتر شیخ محمد اکرام ، لاهور ، ۱۹۶۵ م.
۲ - آتشکدهٔ آذر ، لطف علی بیگ آذر ، امیر کبیر ، تهران ، ۱۳۳۸ ش.
۳ - آیین اکبری ، ابو الفضل علامی ، نولکشور ، لکهنؤ ، ۱۸۸۲ م.
٤ - اخبار الاخیار فی اسرار الابرار ، عبدالحق محدث دهلوی ، دهلی ، ۱۳۰۹ ه
۵ - اخبار الصالحین ، نواب معشوق یار جنگ ، دکن ، ۱۳۵۳ ه
٦ - اردو دایرة المعارف ، فیروز سنز ، لاهور ، ۱۹٦۷ م
۷ - اسلامی تصوف اور اقبال ، دکتر ابو سعید نور الدین کراچی ، ۱۹۵۹ م
۸ - افضل الفواید ، امیر خسرو ، مطبع رضوی ، دهلی ، ۱۸۸۷م.
۹ - انوار صوفیه ، محمد لطیف فریدی ، شعاع ادب ، لاهور ، ۱۹۵۵ م.
۱۰ - (اردو) ، اشرف پریس لاهور ، ۱۹٦۳ م.
۱۱ - انوار غوثیه ، مخدوم حسن بخش ، مطبع عام ، لاهور ، ۱۳۲۷ ه ق.
۱۲ - انوار العارفین ، محمد حسین ، لکهنؤ ، ۱۸۷۹ م.
۱۳ - اولیائی ملتان ، اولاد علی گیلانی ، سنگ میل پبلیکشنز ، لاهور ، ۱۳۸۳ ه
۱٤ - بزم صوفیه ، سید صباح الدین عبدالرحمن ، مطبع معارف اعظم گره ، ۱۹٤۹ م
۱۵ - بزم مملوکیه » » » » ۱۳۷٤ ه
۱٦ - بوستان غوثیه ، شاه عبداللطیف ، افضل المطابع ، دهلی ، ۱۹۱۳ م
۱۷ - پاکستان میں فارسی ادب ، دکتر ظهور الدین احمد ، یونیورسٹی پریس ، لاهور
۱۸ - تاریخ اشاعت اسلام، محمد اسماعیل پانی پتی، علمی پرنتنگ پریس، لاهور،۱۹٦۲م
۱۹ - تاریخ اولیأ ، سید اشرف الحسینی القادری ، مطبع فتح الکریم بمبئی ۱۲۹۱ ه
۲۰ - تاریخ تصوف در اسلام ، دکتی قاسم غنی ، ابن سینا ، تهران ، ۱۳۳۰ ش
۲۱ - تاریخ جلیله ، غلام دستگیر نامی ، لاهور ، ۱۹۳۷ م.
۲۲ - تاریخ فرشته ، محمد قاسم هندو شاه ، نولکشور ، لکهنؤ ، ۱۲۸۱ ه.
۲۳ - تاریخ فیروز شاهی ، ضیاء الدین برنی ، کلکته ، ۱۸٦۲ م.
۲٤ - » » ، شمس سراج عفیف ،کلکته ، ۱۸۹۰ م.
۲۵ - تاریخ مشایخ چشت ، ندوة المصنفین ، دهلی ، ۱۹۵۳ م.
۲٦ - تاریخ معصومی ، سید معصوم بهکری ، بمبئی ، ۱۹۳۸ م.
۲۷ - تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت ، عباس اقبال ، امیر کبیر ، تهران ، ۱۳٤۱ ش.

Marfat.com

۲۸ - تاریخ نامهٔ هرات ، سیف بن محمد بن یعقوب هروی ، کلکته ، ۹٤۳ م.
۲۹ - تاریخ پاکستان و هند ، پاکستان هستاریکل سوسائیتی ، کراچی.
۳۰ - تذکرهٔ الانسباب ، سید امام الدین ، افضل المطابع ، دهلی ، ۱۳۲۲ ه.
۳۱ - تذکرهٔ الشعراء ، دولتشاه سمرقندی.
۳۲ - « « ، عبدالغنی ، علی گره ، ۱۹۱٦ م.
۳۳ - تذکرهٔ الکرام ، ناظر حسن ، نولکشور ، لکهنؤ ، ۱۹۱۵م.
۳٤ - تذکرهٔ اولیای هند ، مولوی عبدالرحمن چشتی ، لکهنؤ ، ۱۹۱٤ م.
۳۵ - تذکرهٔ اولیای هند و پاکستان ، میرزا احمد اختر دهلوی ، لاهور ۲۹۵٤ م.
۳٦ - تذکرهٔ حسینی ، میر حسین دوست سنبهلی ، نولکشور ، لکهنؤ ، ۱۲۹۲ ه.
۳۷ - تذکرهٔ حمیدیه ، ترجمه غلام دستگیر نامی ، گلزار عالم پریس ، لاهور ، ۱۹۵۹ م.
۳۸ - تذکرهٔ روز روشن ، محمد مظفر حسین صبا ، کتاب خانهٔ رازی ، تهران ۱۳٤۳ ش
۳۹ - تذکرهٔ ریاض العارفین ، رضا قلی خان هدایت ، تهران ، ۱۳٤٤ ش
٤۰ - تذکرهٔ صوفیائی بنگال ، اعجاز الحق قدوسی ، مرکزی اردو بورد ، لاهور ۱۹٦۵م
٤۱ - « « پنجاب « « سلیمان اکادمی ، کراچی ۱۹٦۲ م
٤۲ - « « سنده « « اردو اکادمی سند کراچی، ۱۹۵۹م
٤۳ - تذکرهٔ علمای هند ، مولوی رحمان علی ، لکهنؤ ، ۱۹۱٤ م.
٤٤ - تذکرهٔ مجمع الفصحاء ، رضا قلی خان هدایت ، چاپ موسوی ، تهران ، ۱۳۳۹ش
٤۵ - تذکرهٔ مخدوم جهانیان جهانگشت ، محمد ایوب قادری ، ادارهٔ تحقیق و تصنیف کراچی ، ۱۹٦۳ م.
٤٦ - تذکرهٔ مخزن الغرائب ، شیخ احمد علی خان هاشمی، تصحیح دکتر محمد باقر ، لاهور ، ۱۹٦۸ م.
٤۷ - تذکرهٔ میخانه ، عبد النبی ، باهتمام گلچین معانی ، تهران ، ۱۳٤۰ ش.
٤۸ - تذکرهٔ نتایج الافکار ، محمد قدرت الله گوپاموی ، چاپ خانهٔ سلطانی ، بمبئی ، ۱۳۳٦ ه
٤۹ - تحفة الابرار نواب میرزا آفتاب بیگ ، مطبع رضوی ، دهلی ، ۱۳۲۳ ه.
۵۰ - تحفة الکرام ، علی شیر قانع تتوی ، سندی ادبی بورد ، کراچی ، ۱۹۵۹ م.
۵۱ - تحقیق در احوال و آثار شیخ نجم الدین کبری اویس ، منوچهر محسنی ، علمی ، تهران ، ۱۳٤۹ ش

Marfat.com

۵۲ - تواریخ ضلع ملتان ، منشی حکم چند ، نیو امپریال پریس لاهور ، ۱۸۸٤ م.

۵۳ - حدیقة الاولیا ، غلام سرور لاهوری ، نولکشور ، کانپور ، ۱۸۹۹ م.

۵٤ - خطهٔ پاک اچ ، مسعود حسن شهاب ، اردو اکادمی بهاولپور ، ۱۹٦۷ م.

۵۵ - دانشمندان آذربایجان ، محمد علی تربیت ، مطبع مجلس ، تهران ، ۱۳۱٤ ش.

۵٦ - دایرة المعارف اسلامیه ، باهتمام دانشگاه پنجاب لاهور ، ۱۹۵۹ م.

۵۷ - دیوان حسن سنجری ، باهتمام مسعود علی محوی ، مکتبهٔ ابراهیمیه ، لوکن ۱۱۵۲ ه.

۵۸ - دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی ، باهتمام بحرالعلومی ، تهران ، ۱۱٤۷ ش.

۵۹ - ذکر جمیل ، مفتی محمود عالم هاشمی ، آفتاب عالم پریس ، لاهور.

٦۰ - ذکر کرام ، محمد حفیظ الرحمن ، محبوب المطابع.

٦۱ - رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی ، باتصحیح دکتر بشیر حسین ، لاهور ۱۹٦۸م.

٦۲ - رود کوثر ، شیخ محمد اکرام ، لاهور ، ۱۹۷۰م.

٦۳ - ریحانة الادب ، محمد علی تبریزی مدرس ، چاپخانهٔ علمی تهران ، ۱۳۲۷ش.

٦٤ - سر زمین ملتان ، نور احمد خان فریدی ، قصرالادب ، ملتان.

٦۵ - سر زمین هند ، علی اصغر حکمت ، تهران ۱۳۳۷ش.

٦٦ - سفینة الاولیاء ، داراشکوه ، نولکشور ، لکهنؤ ، ۱۸۷۲م.

٦۷ - سلاطین دهلی کے مذهبی رجحانات ، خلیق احمد نظامی ، ندوة المصنفین ، دهلی ، ۱۹۵۸م.

٦۸ - سیرالاولیا ، سید محمد مبارک علوی ، مطبع محب هند ، دهلی ، ۱۳۰۲ ه.

٦۹ - سیرالعارفین ، حامد بن فضل الله جمالی ، مطبع رضوی ، دهلی ، ۱۳۱۱ ه.

۷۰ - سیر المتاخرین ، غلامحسین طباطبائی ، کانپور ، ۱۸٦٦م.

۸۱ - شمع انجمن ، نواب صدیق حسن خان ، مطبع شاه جهانی ، بهوپال ، ۱۲۹۳ ه

۷۲ - شیخ الشیوخ عالم حضرت بابا فرید الدین مسعود طالب هاشمی ، لاهور ۱۹٦۳م.

۷۳ - صبح گلشن ، نواب حسن خان ، نولکشور ، لکنهو ، ۱۲۹۵ ه.

۷٤ - طبقات اکبری ، نظام الدین احمد بخشی ، کلکته ، ۱۹۲۷م.

۷۵ - طبقات سلاطین اسلام ، استانلی پول ، ترجمه عباس اقبال ، مطبع مهر ، تهران ، ۱۳۱۲ش.

Marfat.com

۷۶ - طبقات ناصری ، ابو عمر منهاج الدین عثمان جوزجانی ، کلکته ، ۱۸۶۳م.
۷۷ - فرهنگ مصطلحات عرفا ، سید ضیاءالدین سجادی ، چاپخانهٔ مصطفوی ، تهران ۱۳۳۹ ش.
۷۸ - فرهنگ آنندراج ، محمد پادشاه شاد ، کتابخانهٔ خیام ، تهران ۱۳۳۵ ش.
۷۹ - فرهنگ سخنوران ، خیام پور ، تبریز ، ۱۳٤۰ ش .
۸۰ - فواید السالکین ، بابا فرید الدین گنج شکر ، لکهنؤ.
۸۱ - فواید الفواد ، حسن دهلوی ، مطبع علمی ، لاهور ، ۱۹۶۶م.
۸۲ - فهرست مقالات ، بکوشش ایرج افشار ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۳۹ ش.
۸۳ - قاموس المشاهیر ، مولوی نظام الدین بدایونی ، نظامی پریس ، بدایون ۱۹۲٤ م.
۸٤ - کشف المحجوب ، علی عثمان هجویری ، باهتمام دکتر محمد شفیع ، لاهور ، ۱۹۶۹ م .
۸۵ - کلیات عراقی ، سعید نفیسی ، کتابخانه سنائی ، تهران ، ۱۳۳۶ ش.
۸۶ - لب تاریخ سند ، خان‌بهادر خداداد خان ، سندی ادبی بورد ، کراچی ۱۹۵۹ م.
۸۷ - لطایف اشرفی ، اشرف جهانگیر سمنانی ، مکتبهٔ بزم قادری ، کراچی .
۸۸ - لغت نامهٔ دهخدا ، علی اکبر دهخدا ، چاپخانهٔ مجلس ، تهران ۱۳۳۵ ش.
۸۹ - مجالس المومنین ، علامه قاضی نور الله شوشتری ، چاپخانهٔ اسلامیه تهران ، ۱۳۷۶ ه .
۹۰ - مرقع ملتان ، اولاد علی گیلانی ، فیروز پرنتنگ ورکس ، لاهور ، ۱۳۵۷ ه.
۹۱ - مسلم ثقافت هندومستان میں ، عبدالمجید سالک ، ادارهٔ ثقافت اسلامیه پاکستان لاهور .
۹۲ - مشایخ سهروردد ، نور احمد خان فریدی ، قصرالادب ، ملتان .
۹۳ - معارف اسلامیه در عصر حاضر ، دکتر سید حسین نصر ، تهران ، ۱۳٤۸ ش.
۹٤ - مفتاح التواریخ ، نولکشور ، کانپور ، ۱۲۸٤ ه.
۹۵ - مقالات الشعرا باتصحیح سید حسام الدین راشدی ، سندی ادبی بورد ، کراچی ۱۹۵۷ م.
۹۶ - مقالات دینی و علمی ، مولوی محمد شفیع ، دین محمدی پریس ، لاهور ، ۱۹۶۰ م .
۹۷ - مناقب اوحد الدین کرمانی ، بدیع الزمان فروزانفر ، بنگاه ترجمه‌ونشر کتاب ، تهران ، ۱۳٤۷ ش.

Marfat.com

۹۸ - منبع البرکات ، اردو ترجمه مخدوم عبدالرشید مطبع صادق الانوار ، بهاولپور ، ۱۹۱۵ م.
۹۹ - منتخب التواریخ ، ملا عبدالقادر بدایونی ، کلکته ، ۱۸۶۹ م.
۱۰۰ - نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر ، عبدالحی ، دکن ۵۹—۱۹۴۷ م.
۱۰۱ - » » » اردو و ترجمه ابو یحیی امام خان ، لاهور ۱۹۵۶ م.
۱۰۲ - نفحات الانس ، مولانا عبدالرحمن جامی ، کتابفروشی محمودی تهران ، ۱۳۳۶ ش.
۱۰۳ - هندو پاکستان کے اولیاء ، مفتی شوکت علی فهمی ، دهلی ، ۱۹۵۳ م.

«فهرست کتابخانه ها»

۱ - فهرست کتابخانهٔ آصفیه سرکار عالی حیدر آباد دکن ، جلد دوم .
۲ - فهرست کتابخانهٔ خاص ، انجمن ترقی اردو کراچی .
۳ - فهرست مخطوطات شیرانی ، دکتر محمد بشیر حسین ، لاهور ۱۹۶۹ م.
۴ - فهرست مخطوطات فارسی موزهٔ ملی کراچی .
۵ - فهرست مخطوطات فارسیه کتابخانهٔ عمومی پنجاب ، لاهور ، ۱۹۶۳ .
۶ - فهرست مقالات ایرج افشار ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۹۳۹ ش.
۷ - فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، محمد تقی پژوه ، تهران ، ۱۹۴۵ ش.

«فهرست نسخه های خطی»

۱ - اخبارالاولیا، محمد امیر، نسخهٔ خطی مملوکهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب شماره ۳۲۱۴/۲۰۹
۲ - اسرار الاولیا ، بدر الدین اسحاق » » » » ۵۳۷۸/۹۲۹
۳ - حدیقة الاسرار فی اخبار الابرار » » » » ۱۹۱۹۶
۴ - خلاصة العارفین ، نسخهٔ خطی مملوکهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ۱۷۱۳
۵ - » » » ذخیرهٔ شیرانی ۱۸۸۴
۶ - » » » کتابخانهٔ دانشگاه سند ۱۳۵۵۶

Marfat.com

۷ - خلاصة العارفین ، موزهٔ ملی کراچی .

۸ - » » کتابخانهٔ شخصی غلام دستگیر نامی

۹ - » » » » »

۱۰ - » » کتابخانهٔ شخصی سید شریف احمد شرافت نوشاهی، ساهنپال شریف ، ضلع گجرات

۱۱ - راحت القلوب ، نسخهٔ خطی مملوکهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب شماره ۵۱۴۴/۲۱۳۲

۱۲ - رسالهٔ بهاء الدین زکریا ملتانی ، نسخهٔ خطی مملوکهٔ مولوی شمس الدین لاهور.

۱۳ - زاد المسافرین میر حسینی » » کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران شماره ۳۱۴۲/۳

۱۴ - سی نامه ، امیر حسینی » » » » » شماره ۴۶۰۱

۱۵ - ضرب المجالس ، میر حسینی » » » » » شماره ۳۲۲۰

۱۶ - کتاب الاوراد ، نسخهٔ خطی مملوکهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب شماره

۱۷ - گنج الرموز، امیر حسینی، نسخهٔ خطی مملوکهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران شماره ۲۸۹۰

۱۸ - مخبر الواصلین ، فاضل ابیر آبادی ، نسخهٔ خطی مملوکهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ، شماره ۳۲۲۶۱

۱۹ - مرآت المناقب ، نسخهٔ خطی مملوکهٔ کتابخانهٔ دانشگاه حیدر آباد ، شماره ۱۳۵۵۶

۲۰ - معارج الولایت ، شاه غلام معین الدین ، نسخهٔ خطی مملوکهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ، شماره ۲۶۸۱

۲۱ - نزهة الارواح ، امیر حسینی ، نسخهٔ خطی مملوکهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، شماره ۲۶۳۵ .

Marfat.com

«فهرست مجله ها و روزنامه ها»

۱ - مجلهٔ آستانهٔ زکریا ، ملتان — ژوئن ۱۹۵۹ م

۲ - مجلهٔ اورینتل کالج میگزین ، لاهور — فوریه ۱۹۴۱ م

۳ - مجلهٔ الرحیم ، حیدرآباد — نوامبر ، ۱۹۶۳ م

٤ - مجلهٔ العزیز ، بهاولپور — فوریه ، ۱۹۶۰ م

۵ - مجلهٔ روزگار نو ، تهران ، ج ۱ ، شماره ۳

٦ - مجلهٔ یادگار ، تهران ، ج ٤ ، شماره ٤

۷ - روز نامهٔ امروز ، لاهور — ۱۹ ژوئن ۱۹٦٤ م

۸ - روزنامهٔ کوهستان ، لاهور — ۲۵ مه ، ۱۹٦۷ م

Marfat.com

فهرست مطالب

شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی و تصحیح
«خلاصة العارفین»

مقدمه : مختصری راجع به ملتان و بررسی فرقهٔ سهروردیه

باب اول : شرح احوال شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی

فصل اول : احوال زندگانی شیخ

اسم‌والقاب - خانواده - تولد - تحصیلات - دخول در تصوف - سلسلهٔ درویشی او - مسافرتهای شیخ - اخلاق و رفتار - عبادت و ریاضت - کشف و کرامت - علاقه به مرشد - حاصل خدمات - فعالیتهای سیاسی - تعلیمات - ازدواج واولاد - وفات - وصف شیخ بزبان دیگران .

فصل دوم : مختصری در ذکر اعقاب و احفاد شیخ

۱ - شیخ صدرالدین عارف .

۲ - شیخ ابوالفتح رکن الدین عالم .

باب دوم : بررسی مقام عرفانی و تربیتی شیخ .

فصل اول : شیخ شهاب الدین سهروردی (پیرومرشد شیخ) خدمات عرفانی و ادبی او .

فصل دوم : مختصری در ذکر مریدان شیخ :

۱ - فخر الدین عراقی .

۲ - امیر حسینی .

۳ - جلال الدین بخاری .

٤ - لعل شهباز قلندر .

۵ - حسن افغان .

باب سوم : بررسی روابط و نفوذ شیخ نزد معاصرانش

فصل اول : امرای معاصر

۱ - شمس الدین التمش .

Marfat.com

۲ - ناصر الدین قباچه.
فصل دوم : **مشایخ معاصر**
۱ - خواجه قطب الدین بختیار کاکی.
۲ - بابا فرید الدین گنج شکر .
۳ - شیخ جلال الدین تبریزی.
باب چهارم : **ارزیابی ادبی و عرفانی اثار شیخ**
۱ - کتاب الاوراد.
۲ - رسالهٔ بهاء الدین زکریا ملتانی.
۳ - شروط اربعین فی جلوس المعتکفین.
٤ - اشعار پراکنده شیخ .
باب پنجم : **تصحیح و تحشیه خلاصته العارفین.**
فصل اول : **مقدمه درارزیابی و نقد مطالب کتاب**
فصل دوم : **متن «خلاصة العارفین».**
فصل سوم : **تعلیقات مختصر بر پاره ای از مطالب کتاب.**
۱ - فهرست اعلام.
۲ - فهرست اماکن.
۳ - فهرست اشعار.
٤ - فهرست آیات.
۵ - فهرست احادیث .
٦ - فهرست کتابها.
۷ - فهرست لغات محلی.
منابع و ماخذ :
۱ - کتابهای فارسی و اردو.
۲ - فهرست کتابخانه ها.
۳ - فهرست نسخه های خطی.
٤ - مجله و روزنامه ها.
۵ - کتابهای انگلیسی.

Marfat.com

Marfat.com

REFERENCES

1. A Descriptive Catalogue of the Arabic, Persian and Urdu Manuscripts in the Library of the University of Bombay, 1935.
2. A Descriptive Catalogue of Persian, Urdu and Arabic Manuscripts in the Panjab University Library, 1948.
3. A Glossary of the Tribes and Castes of the Punjab and North West Frontier Province, H. A. Rose.
4. A Short History of Hind-o-Pakistan, Pakistan Historical Board, Karachi, 1963.
5. An Oriental Biographical Dictionary, H. J. Keene.
6. Bibliography of Muslim Inscription of Bengal, Dr. A. H. Dani.
7. Asiatic Society of Pakistan, Dacca, 1957.

7*a*. Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, Rieu.

8. Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodlien Library, Ethe, Oxford, 1930.
9. Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office, Oxford, 1937.
10. Census Report for the Panjab, Sir Edward Maclagon, 1892.
11. Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, Ivonow, Calcutta, 1924.
12. Encyclopedia of Islam, Vol. IV, Lozac and Co., London, 1934.
13. Gazetteer of the Multan District E. D. Maclagan, Civil and Military Press, 1902.
14. History of Bengal, Vol. I, R. C. Mojomdar, Dacca, 1943.

Marfat.com

15. History of Persian Literature, E. G. Browne.
16. History of Sind, M. Khaliq Baig, Faridun Baig, Karachi Commission Press, 1902.
17. India's Contribution to the Study of Hadith Literature, M. Ishaq, Dacca, 1955.
18. Islam in India and the Middle East, S. M. Ahmed, Allah Bad.
19. Memoire of Gaur and Pandua, Calcutta, 1931.
20. Muslim Civilization in India, S. M. Ikram, Columbia University Press, London, 1964.
21. Mystics of Islam, B. A. Nicholson, London, 1914.
22. Oriental Biographical Dictionary, W. Beels, Calcutta, 1861.
23. Outline of Islamic Culture, A. M. A. Shustery.
24. Persian Literature, A. C. Story, London, 1955.
25. Persian Poets of Sind, Dr. H. I. Sadrangani, Sindhi Adabi Board, Karachi, 1956.
26. Social and Cultural History of Bengal, A. Rahim, Pakistan Historical Society, Karachi, 1963.
27. Studies in Islamic Culture in the Indian Environment, Aziz Ahmed, Oxford, 1964.
28. Sufism, A. J. Arbery, London, 1950.
29. Sufism its Saints and Shrines, B. J. A. Subhan, Lucknow Publishing House, 1960.
30. The Early History of Multan, S. M. Latif, Lahore, 1961.
31. The Cambridge History of India, Vol. III, Delhi, 1958.
32. The Indian Muslims, M. Mujeeb, London, 1967.

Marfat.com

A Publication of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies

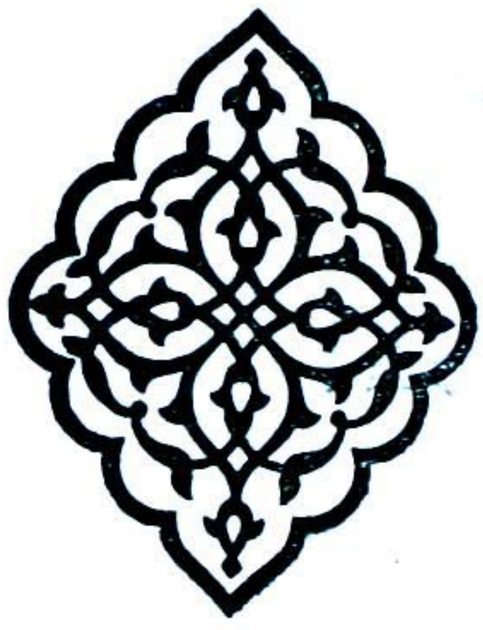

Serial No. 2

SUFISM

No. 1

Marfat.com

LIFE AND WORKS

OF

SHEIKH BAHĀ AL-DĪN ZAKARIYYĀ MULTĀNĪ

WITH SUPPLEMENT OF

KHULĀSAT AL-'ĀREFĪN

Edited & Composed by

Dr. (Mrs.) Shamim M. Zaidi

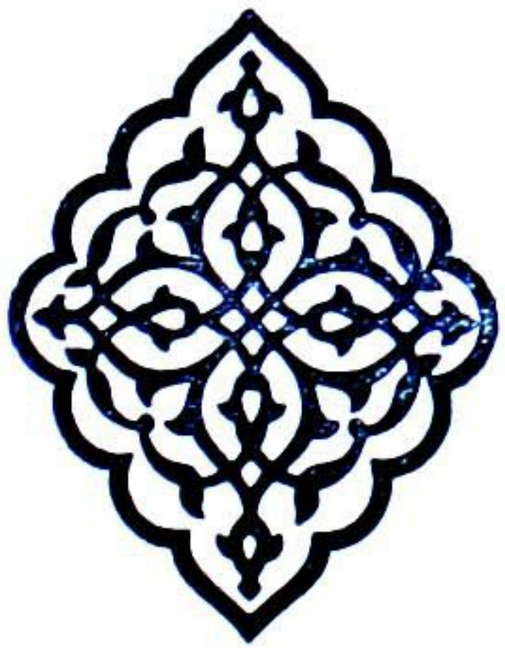

Iran Pakistan Institute of Persian Studies
Rawalpindi, Pakistan
1974

Marfat.com

in these fields, have decided to conclude this Agreement on co-operation in the fields of Culture and Education."

And the Constitution defines the objectives of the Institute: "Pakistan is the proud possessor of a cultural heritage which has been enriched through centuries by the Persian Language, Literature and Art. In order to preserve and develop this heritage further 'an Iran Pakistan Institute of Persian Studies' shall be established in Pakistan jointly by the Ministry of Education and Scientific Research, Government of Pakistan and Ministry of Culture and Art, Imperial Government of Iran.... for an indefinite period."

One of the steps taken towards achieving the above-mentioned objective is the research on the life and sayings of great pioneer saints who spread the message of Islam through Persian. Here is the work of a young scholar, Dr. (Mrs.) Shamim M. Zaidi, on the great saint of Multan, Hazrat Sheikh Bahā al-Dīn Zakariyyā Multānī.

It is hoped that this humble contribution will illuminate a rather dim corner of the wealthy wide world of the Pakistani Culture and will present the identity of the Common Cultural Heritage of Iran and Pakistan.

Rawalpindi, Pakistan
22nd November, 1974

Ali A. Jafarey
Director,
Iran Pakistan
Institute of Persian Studies.

Marfat.com

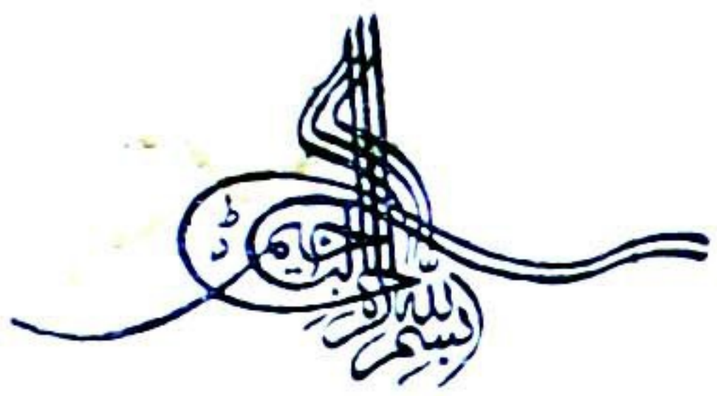

In the name of God, the Beneficent, the Merciful

The conception of the establishment of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies formalized with the will—will to patronize Learning and promote Culture—of His Imperial Majesty Shahanshah Aryamehr of Iran and His Excellency the President of Pakistan translated in the joint communique of 4th November, 1969.

The Ministry of Culture and Art of Iran and the Ministry of Education and Scientific Research of Pakistan were entrusted with the task of drawing and implementing the project. The good will and the zeal of co-operation displayed by the authorities responsible was to such an extent that as soon as the bare outlines of the project emerged clear, preliminary steps were taken to implement it. The nucleus of the Institute was formed in form of a central office at Rawalpindi and it began functioning with no loss of time.

On 23rd October 1971, the Governments of Iran and Pakistan signed the Agreement 'regarding establishment of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies in Pakistan.' The Institute stood established.

The Agreement begins: "The Imperial Government of Iran and the Government of the Islamic Republic of Pakistan being desirous of strengthening and perpetuating the bonds of cultural, educational and linguistic co-operation between the two countries and with the object of arriving at the greatest possible understanding between them through mutual friendly co-operation

Marfat.com

Marfat.com

LIFE AND TIMES

SHEIKH BAHA AL-DIN ZAKARIYYA MULTANI

WITH SUPPLEMENT ON

KHULASAT AL-'ASRAR

Edited & Composed by

Dr. (Mrs.) Shamim M. Zaidi

Iran Pakistan Institute of Persian Studies
Rawalpindi, Pakistan

Marfat.com

LIFE AND TIMES

SHEIKH BAHA AL-DIN ZAKARIYYA MULTANI

WITH SUPPLEMENT ON

KHULASAT AL-'ASRAR

Edited & Composed by

Dr. (Mrs.) Shamim M. Zaidi

Iran Pakistan Institute of Persian Studies
Rawalpindi, Pakistan

Marfat.com

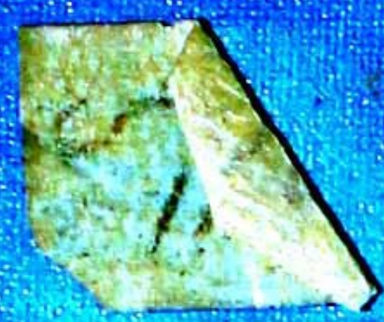

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی

و

خلاصة العارفین

تصحیح و تحشیه و کوشش

بانو دکتر شمیم محمود زیدی

از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۱۳۵۳ هجری شمسی
۱۳۹۴ هجری قمری
۱۹۷۴ میلادی

574

Marfat.com